
نور هدایت
برشی از کتاب
آن گاه که صحابه را شناختم

بسم الله الرحمن الرحیم

نور هدایت : در نقد کتاب آن‌گاه که صحابه را شناختم

نویسنده:

محمد نجفی یزدی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

نور هدایت : در نقد کتاب آن گاه که صحابه را شناختم

مشخصات کتاب

سرشناسه : نجفی یزدی ، سیدمحمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور : نور هدایت : در نقد کتاب آن گاه که صحابه را شناختم/ سیدمحمد نجفی یزدی.

مشخصات نشر : تهران: نشر مشعر ، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ۳۱۱ص.

شابک : ۶-۳۷۶-۵۴۰-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه : ص. ۳۰۵ - ۳۱۱ ؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : اسلام -- دفاعیه ها و ردیه ها

شناسه افزوده : قصیبی، علی

رده بندی کنگره : ۵/۲۱۲ PB /ن۵۳ن۹ ۱۹۳۱

رده بندی دیویی : ۷۱۴/۷۹۲

شماره کتابشناسی ملی : ۲۷۴۶۷۸۹

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

ص: ۷

ص: ۸

ص: ۹

ص: ۱۰

ص: ۱۱

ص: ۱۲

ص: ۱۳

ص: ۱۴

ص: ۱۵

مقدمه

الحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرین و لعنهالله علی اعدائهم اجمعین

بعد از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی ایران و تحول عظیم فکری و فرهنگی در جهان، مکتب اسلام، مکتبی نجات بخش در دنیای مادی مطرح گردید. همان گونه که انتظار می رفت، دشمنان اسلام برای نابودی این انقلاب و مهار نمودن نفوذ آن، به انواع توطئه ها پرداختند؛ زیرا انقلاب اسلامی ایران به همه مسلمانان جهان - که بخش عمده نیروهای انسانی، اقتصادی و فرهنگی جهان را تشکیل می دهند - نوید پیروزی و سرفرازی اسلام را می داد.

در این میان بعضی از گروه های مسلمان که سران آنها از دیرباز با دشمنان اسلام همکاری می کردند، فریب نقشه و توطئه های سرانشان را خورده، لبه تیز فعالیت خود را به سمت انقلاب اسلامی ایران و مکتب اهل بیت (علیهم السلام) نشانه رفته اند و با عنوان هایی چون وهابیت و بهائیت، همه امکانات وسیع خود را در این راه به کار گرفته اند.

از آنجا که مکتب اهل بیت (علیهم السلام) ، مکتب تعقل و استدلال است و در طول تاریخ در رویارویی با تهاجم های بسیار سخت، سربلند بیرون آمده

ص: ۱۶

است، نه تنها با تهاجم های نظامی، اقتصادی و فرهنگی، از عقاید خویش عقب نشینی نمی کند، بلکه از مواجهه با شبهات اعتقادی و فرهنگی استقبال می کند؛ زیرا این امر سبب بیداری جامعه علمی شیعیان، توجه نمودن به دشمنان، دقت بیشتر در چگونگی نشر مطالب، توجه نمودن به برخی ابهام ها یا نقاط ضعف احتمالی، تحریک برای تحلیل مسائل و سرانجام استواری بیشتر مکتب اهل بیت (علیهم السلام) خواهد شد. همچنان که این تهاجم های فرهنگی به حکم طبیعت خود، مهاجم را با مکتب اهل بیت (علیهم السلام) آشنا می کند و او در این تعامل یا رقابت علمی، به حقایق مکتب اهل بیت (علیهم السلام) و موهوم بودن بسیاری از شبهات پی خواهد برد و تحت تأثیر حقانیت مکتب اهل بیت (علیهم السلام) قرار خواهد گرفت. این ویژگی تعامل و تهاجم علمی است که دو طرف را به مواضع یکدیگر نزدیک می کند؛ همچنان که جنگ های صلیبی باعث آشنایی جهان اسلام از غرب و نفوذ اسلام در جهان غرب شد.

به همین منظور و با پیشنهاد برخی از استادان بزرگوار، بنا شد به شبهات مطرح شده در کتاب «آن گاه که صحابه را شناختم» ، منسوب به «ابوخلیفه علی بن محمد قصیبی» پاسخی مناسب داده شود.

با مطالعه این کتاب متوجه شدم که این کتاب از نظر علمی پایین تر از آن است که به آن پاسخ داده شود؛ زیرا انباشته از مطالبی ناهماهنگ، بی ارتباط، احساسی و موهون است؛ گویی نویسنده هدفی جز نوشتن ضد شیعه را نداشته است. به نظر می رسد داستان های غیر مستند و اعتقادات نادرست مطرح شده، مربوط به برخی عوام و برخوردهای جاهلانه و عاطفی باشد، به گونه ای که خواننده کتاب با اندکی دقت،

ص: ۱۷

متوجه غیر علمی بودن مطالب کتاب می شود. البته بعضـی از شـبهات به شکل علمی مطرح شده، ولی بیشتر مطالب آن، غیر علمی و عوام فریبـانه است؛ به گونه ای که برخورد علمی بـا آن منطقی نیست؛ ولی از آنجـا که کتـاب مـذکور در سـطح وسیعی میان اقشار گوناگون مردم، از جمله دانشـگاهیان توزیع شـده است و احتمال تأثیر منفی آن می رود و همچنین فرصت مناسبی برای طرح برخی حقایق مکتب اهل بیت (علیهم السلام) و بیان کردن ضعف دیدگاه های دشمنان است، در حد نیاز پاسخ داده ایم.

در این کتـاب به ۵۰ شـبهه، اتهام و ادعای نویسـنده کتاب مذکور پاسخ داده شده است؛ شـبهاتی همانند عزاداری، عبادت و شـرک، ارتداد برخی صـحابه، عدالت صحابه، ازدواج موقت، امامت ائمه اطهار (علیهم السلام) ، علم ائمه به جانشین خویش به ویژه حضرت مهدی (عج) و اجرای احکام جدید در زمان آن حضرت، علم غیب، تهاجم به خانه امیرالمؤمنین و امور دیگر.

روش بررسی مطالب در کتاب حاضر به این صورت است که ابتدا، شبهه یا ادعا، بیان می شود و آن گاه تحلیل می گردد.

به امید آنکه این نوشتار برای هدایت و آگاهی عموم مسلمانان، مفید بوده و در پیشگاه الهی مقبول افتد.

سید محمد نجفی یزدی

ص: ۱۸

ص: ۱۹

۱ عاشورا و فرصت طلبی برخی از افراد ناآگاه

اشاره

نویسنده در صفحه ۷ کتابش، ضمن بیان خاطرات کودکی خویش و چگونگی علاقه و شرکت در مراسم عزاداری امام حسین (ع) و اینکه به این بهانه از مدرسه غیبت می کرده، می گوید:

متأسفانه باید بگویم که بسیاری از جوانان از فرا رسیدن چنین موقعیت هایی به شدت خوشحال می شدند؛ زیرا آنها می دیدند که این مراسم و مناسبت ها، فرصتی طلایی برای دختربازی و چشم چرانی است. . . .

پاسخ

اولاً: این مطلب، پذیرفتنی نیست؛ زیرا با وجود دسترسی آسان و راحت در برقراری ارتباط دوستانه نامشروع با نامحرم و چشم چرانی و. . . در مکان ها و زمان های مختلف، نیازی نیست که جوانان منتظر چنین فرصت هایی باشند و از وجود این مجلس های مقدس برای انجام دادن گناه، اظهار خوشحالی نمایند.

بیشتر شرکت کنندگان در مراسم های عزاداری امام حسین (ع) را جوانان تشکیل می دهند؛ جوانانی که پیش از عاشورا با اخلاص تمام،

خود را برای برگزاری هر چه بهتر و باشکوه تر این مراسم آماده می کنند.

ص: ۲۰

جوانانی که با پوشیدن پیراهن مشکی و شرکت در هیئت های سینه زنی و زنجیرزنی و مجالس سخنرانی و روضه خوانی، عشق خود را به پیامبر و اهل بیتش نشان می دهند. جوانانی که در حد توان، عزاداران امام حسین (ع) را اطعام می کنند. جوانانی که برای تبرک، از غذایی که برای پذیرایی عزاداران تهیه شده است، استفاده می کنند؛ بنابراین انصاف نیست که درباره چنین جوانانی پاک، این گونه قضاوت شود.

ثانیاً: مطلب مذکور، اشکال علمی نیست، بلکه از عوارض نامطلوب هر حرکت اجتماعی و گسترده ای است که در سراسر جهان اتفاق می افتد؛ زیرا وقتی مراسمی به طور گسترده و میلیونی برگزار می گردد، وقوع چنین حوادثی، طبیعی است و هرگز به اهمیت و ضرورت آن خدشه وارد نمی کند، بلکه ضمن تأکید بر برگزاری هر چه باشکوه تر مراسم، باید با برنامه ریزی دقیق از وقوع این عوارض پیشگیری کرد.

این گونه اتفاقات، ویژه ایام عزاداری نیست. بلکه حتی در مکه و مدینه، در ایام برپایی نماز جمعه و اعیاد و هر محفل پرجمعیت دیگری نیز رخ می دهد. آیا به سبب آنکه ایام حج و به راه افتادن کاروان های حج در گذشته، فرصت مناسبی برای راهزنان بود و با فرا رسیدن این ایام، آنها خوشحال می شدند، می توان فریضه حج را مخدوش دانست؟ امروزه نیز فروشندگان فراوانی را در مکه و مدینه می توان یافت که ایام حج را فرصت مناسبی برای چپاول اموال زائران می دانند و از رسیدن موسم حج خوشحال می شوند. آیا اینها به معنای مخدوش بودن این فریضه است؟ ! هرگز!

ص: ۲۱

چگونه می توان آن همه فواید و نتایج ارزنده دینی و عزاداری را که سرشار از دعوت به تقوا، تهذیب نفس و پیروی از عقل و دین است را به سبب این گونه عوارض ناخواسته، نادیده گرفت؟

برپایی مراسم

از اعمالی که مسلمانان در مناسبت های مختلف برای بزرگداشت پیامبر (ص) و ائمه معصوم (علیهم السلام) انجام می دهند، برپایی مراسم های جشن و سوگواری آنهاست که مسلمانان برای استفاده معنوی در چنین مجالسی شرکت کرده و با بزرگداشت آن به برکات عظیمی دست می یابند.

وجوب محبت به اهل بیت پیامبر (ص)

اهل بیت رسول خدا (ص) از جمله کسانی اند که محبت به آنها واجب است؛ همان گونه که خداوند متعال در قرآن خطاب به پیامبر (ص) می فرماید:

(قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى) (شوری: ۲۳)

بگو، من هیچ گونه اجر و پاداشی از شما بر این دعوت درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم [اهل بیتم].

از «ابن عباس» نقل شده است چون آیه قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى نازل شد به پیامبر (ص) عرض کردند: «ای رسول خدا! نزدیکان تو کیانند که محبت آنها بر ما واجب است؟» حضرت در جواب

فرمود: «علی و فاطمه و فرزندان شان» . (۱)

۱- المعجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۴۷.

ص: ۲۲

و نیز از ابن عباس نقل شده که رسول خدا (ص) فرمود:

أحبّوُا اللّه لِما یَغذُوکم مِن نِعَمِه، وَ أحِبّونی بِحُبِ ّ اللهِ وَ أحِبُّوا أهلَ بَیتی لِحُبّی. (۱)

خداونـد را برای نعمت هایی که شـما را از آنها برخوردار نموده دوست بداریـد و مرا برای محبت خـدا دوست بدارید و اهل بیتم را برای محبت من دوست بدارید.

همچنین فرمود:

حُسَینٌ مِنّی وَأنا مِن حُسَینٍ، أحَبَّ اللّهُ مَن أحَبَّ حُسَیناً. . . (۲)

حسین از من و من از حسینم، خداوند دوست دارد کسی را که حسین را دوست داشته باشد. . . .

و نیز فرموده است: «

اَلحَسَنُ وَ الحُسَینُ سَیّدا شَبابِ أهلِ الْجَنَّهِ » (۳)؛ «حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشتند» .

«حذیفه» می گوید:

در یکی از روزهـا، پیامبر [(ص)] را شادمان دیـدیم و به او عرض کردیم: «ای رسول خـدا! در صورت شـما بشارت و خوشـحالی را می بینیم» . رسول خدا [(ص)] فرمود: چگونه مسرور و خوشحال نباشم درحالی که جبرئیل (ع) نزد من آمد و بشارت داد که:

«أنّ حَسَناً و حُسَیناً سَیّدا شَبابِ أهلِ الجَنَّهِ و أبوُهُما أفضَلُ مِنْهُما» (۴)؛ «حسن و

۱- المعجم الکبیر، ج ۳، ص۴۶.
۲- المعجم الکبیر، ج ۳، ص۳۳.
۳- المعجم الکبیر، ج ۳، ص۳۵.
۴- المعجم الکبیر، ج ۳، ص۳۸.

ص: ۲۳

حسین دو آقا و سرور جوانان اهل بهشتند و پدرشان (علی (ع)) از آن دو برتر است» .

«ابوهریره» از رسول خدا (ص) نقل می کند:

مَن أحَبَّ الحَسَنَ وَ الحُسَینَ فَقَد أحَبَّنی، وَ مَن أبغَضَهُما فَقَد أبغَضَنی. (۱)

کسی که حسن و حسین را دوست بدارد، مرا دوست داشته و کسی که نسبت به آنها بغض و دشمنی داشته باشد، نسبت به من بغض و دشمنی دارد.

از این نمونه احادیث و روایات درکتب شیعه و اهل سنت فراوان به چشم می خورد که علاقه مندان می توانند مراجعه کنند.

طبق آیات و روایات وارد شده در این زمینه، بر مسلمانان واجب است که پیامبر و اهل بیت او را دوست داشته باشند و نسبت به آنها محبت بورزند. از راه های ابراز محبت به پیامبر و فرزندان واهل بیتش، برگزاری مجالس بزرگداشت و شرکت در آن مجالس است. شرکت در چنین مجالسی که برای انسان هایی الهی و معنوی بر پا می گردد، روح معنویت را در وجود انسان ایجاد کرده و او را به سوی خدا و بندگی او رهنمون می کند و به زندگی، هدف و امید می بخشد. انسان با اهداف بلند الهی آنان آشنا و راه رسیدن به سعادت دنیا و آخرت را پیدا می کند.

مجالس سوگواری امام حسین (ع) اخلاق، عزت، شجاعت، مردانگی، تقوا، فداکاری، توحید، بندگی، ظلم ستیزی، دشمن شناسی، پایداری،

۱- المعجم الکبیر، ج ۳، ص۴۸.

ص: ۲۴

ایستادگی و تن به ذلت ندادن را می آموزد.

نویسنده کتاب با نادیده گرفتن نکات مثبت و سازنده مجالس سوگواری امام حسین (ع) ، با طرح مسائل انحرافی، بی انصافی کرده است. این تنها شیعیان نیستند که برای امام حسین (ع) سوگوارند، بلکه همه انسان ها و حتی جهان هستی در غم شهادت آن حضرت سوگوارند.

عزاداری جهان هستی بر امام حسین (ع)

نمونه ای از روایات اهل سنت درباره سوگواری جهان هستی برای امام حسین (ع) را در اینجا بیان می کنیم:

الف) «سیوطی» نقل می کند:

چون حسین بن علی [(ع)] کشته شد تا هفت روز نور خورشید بر دیوار به رنگ زرد بود و بعضی از ستارگان با بعضی دیگر برخورد کردند. روز عاشورا که آن حضرت به شهادت رسید، خورشید گرفت و آفاق آسمان تا شش ماه سرخ گونه بود. (۱)

ب) «ابوقبیل» می گوید:

چون حسین [(ع)] کشته شد، خورشید آن چنان گرفت که ستارگان، نیمه روز ظاهر گردیدند تا اینکه ما گمان کردیم قیامت برپاشده است. (۲)

ج) «مسعودی» می نویسد:

روایت شده است که آسمان چهارده روز بر حسین [(ع)] گریست.

۱- تاریخ الخلفا، سیوطی، ص۲۰۷.

۲- مختصر تاریخ ابن عساکر، ج۷، ص۱۴۹.

ص: ۲۵

سؤال شد: «علامت گریه آسمان چه بوده است» ؟ در پاسخ گفتند: «خورشید در میان سرخی، طلوع و غروب می کرد» . (۱)

عزاداری پیامبر (ص) بر امام حسین (ع)

در کتب اهل سنت، روایات فراوانی درباره عزاداری و گریه پیامبر (ص) بر امام حسین (ع) وجود دارد که به بیان یک نمونه از آنها بسنده می کنیم؛ «عایشه» می گوید:

روزی جبرئیل بر رسول خدا [(ص)]، نازل شد، درحالی که حسین [(ع)] نزد پیامبر [(ص)] وارد شد و از شانه و پشت آن حضرت بالا می رفت و بازی می کرد. جبرئیل گفت: «ای محمد به زودی امت تو فتنه می کنند و این فرزندت را بعد از تو می کشند» . آن گاه جبرئیل دست برد و خاکی آورد و گفت: «فرزندت در این سرزمین کشته می شود، نام آن سرزمین «طف» است» . پس از رفتن جبرئیل از نزد رسول خدا [(ص)]، درحالی که خاک در دست آن حضرت [(ص)] بود و گریه می کرد، بر گروهی از یارانش وارد شد که ابوبکر، عمر، علی [(ع)]، حذیفه، عمار و ابوذر در بین آنها حضور داشتند. پیامبر (ص) فرمود: «أخبَرَنی جَبَرئیلُ أنَّ ابنی الحُسینَ یُقتلُ بَعدی بِأرض الطَّفِّ و جائَنی بِهذهِ التُّربَهِ فَأخبَرَنی أنَّ فیها مَضجَعَه»(۲)؛ «جبرئیل به من خبر داده است که فرزندم حسین پس از من در زمین طف کشته می شود و این خاک را برایم آورد و به من خبر داد که محل شهادت و مرقد او در آن سرزمین است» .

۱- اثبات الوصیه، مسعودی، ص۱۶۷.

۲- مجمع الزوائد، هیثمی، ج۹، ص۳۰۱.

ص: ۲۶

۲ نذر برای غیر خداوند

اشاره

نویسنده در صفحه ۸ به بیان نذر عمه اش می پردازد و می گوید که تمامی فرزندان عمه اش در همان دوران بارداری از دنیا می رفتند به گونه ای که دیگران از بچه دار شدنش ناامید شدند. خانواده ایشان برای امام علی (ع) نذر کردند که اگر او بچه دار شود و از هر آسیبی محفوظ ماند، هر سال در روز عاشورا، کودک را در کفنی بپیچند و او را از خون عزادارانی که با زنجیر و چماق به سر و سینه خود می زنند آغشته کنند. سپس او را بر اسبی که شبیه اسب امام حسین (ع) است سوار کنند. سرانجام، ایشان صاحب فرزند شد. نام او را عقیل نهادند؛ و خانوادهٔ عقیل به نذر خود نیز عمل کردند، تا اینکه عقیل بعد از سال ها متوجه شد که فقط باید برای خدا نذر کرد. امام نیز یک انسان است و هیچ انسانی سزاوار پرستش نیست. نذر کردن و یاری خواستن از هیچ انسانی جایز نیست؛ بنابراین پدرش را قانع کرد که چنین نذری حرام و نامشروع است.

همچنین نویسنده در پاورقی همان صفحه اظهار می دارد که برآورده شدن اتفاقی نذر، دلیل بر مشروع بودن نذر برای غیر خداوند نیست؛ زیرا گاهی فرد مسیحی به کلیسا می رود و از حضرت مریم، شفا و روزی

ص: ۲۷

می طلبد و خداوند نیز برای آنکه او دچار فتنه شود، خواسته اش را برآورده می کند.

او در ادامه می گوید که مسلمان، باور و یقین دارد که دعا و یاری خواستن، عبادت است و عبادت باید فقط برای خدا انجام شود همان گونه که در قرآن آمده است: وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً (جن: ۱۸) . نذر هم عبادتی است که باید فقط برای خدا انجام شود و در روایت است که امام صادق (ع) از نذر کردن برای غیر خدا نهی کرده است.

پاسخ

نویسنده در فراز مذکور، مطالب مختلفی را به گونه ای نامرتب و غیرمنطقی ذکر کرده است که تحلیل آن نیاز به دسته بندی دارد:

الف) نذر و احکام آن

یک – نذر بدون ذکر نام خدا

بین فقها اجماعی است که در نذر باید «نام خدا» ذکر شود وگرنه صحیح نخواهد بود؛ یعنی نذرکننده باید خود را مدیون خداوند بداند و لفظ «الله» را بگوید. اما اگر خود را مدیون خدا نداند و لفظ «الله» را ذکر نکند و قصد قربت ننماید یا نام دیگری را ذکر کند، نذر او صحیح نیست.

با این حال، دلیلی وجود ندارد که نذر، عبادتی همانند قرائت قرآن باشد که گوینده به قصد قربت، آن را انجام دهد؛ بنابراین اگر برای

ص: ۲۸

سلامتی و بهداشت یا تقویت اراده خود، نذر کند که فلان عمل را انجام ندهد، مثلًا سیگار نکشد، نذر او صحیح است. نذر از این جهت، مثل خرید و فروش است که می تواند انگیزه های مختلف داشته باشد.

در واقع نذرکردن، عمل استحبابی نیست که نیاز به قصد قربت داشته باشد.

دو – مورد نذر

آیا عملی که مورد نذر قرار می گیرد، باید با قصد قربت انجام شود، مثلًا اگر شخصی چنین نذر کند که برای خدا بر عهده من است خانه ای برای زید تهیه کنم؛ آیا هنگام تهیه خانه، باید قصد قربت داشته باشد؟

این شخص باید نیت کند برای وجوب عمل به نذر، خانه را تهیه می کنم که این نیز میان فقها محل تردید است؛ زیرا همگی قبول ندارند که مورد نذر باید یک عمل عبادی باشد، بلکه می تواند از امور دنیوی باشد. ازاین رو بسیاری معتقدند که در نذر به ترک سیگار، همینکه سیگار را ترک کند، هرچند به نیت غیر الهی، مثل رعایت مسائل بهداشتی یا حیای از دیگران و. . . به نذرش عمل کرده است. پس مورد نذر و عمل به آن در واقع عمل عبادی نیست که انجام دادنش با نیت غیر الهی، حرام یا شرک باشد. بر فرض اینکه قصد قربت هم لازم باشد، عمل چنین شخصی فقط باطل است، نه حرام و شرک آلود. ما باید میان بطلان عمل و حرمت آن فرق بگذاریم؛ مثل اینکه کسی به نیت رعایت مسائل بهداشتی روزه بگیرد که در این صورت روزه او باطل است، نه حرام.

ص: ۲۹

سه – نذر برای غیر خداوند

از «ابن تیمیه» نقل شده است:

هر که برای پیامبر یا دیگری، چیزی را نذر یا قربانی کند، مثل مشـرکان است که برای بت ها قربانی یا نذر می کرده اند. پس او غیر خدا را می پرستد و با این کار، کافر می گردد. (۱)

اگر مقصود آن است که نذر کردن برای خداوند در قالب خدمت به دیگری شـرک است، سخنی باطل و دور از حقیقت است؛ زیرا شرک آن است که برای خـدا شـریکی گرفته شود؛ چنانچه شخصـی بگویـد برای خدا به عهده من است که برای فلان فقیر خانه ای تهیه کنم، آیا خدمت به خلق، که امری پسندیده نزد خدا است، شرک است؟

و اگر مقصود آن است که در نذر تبدیل لفظ «الله» به لفظ دیگری و گفتن اینکه فلان چیز را نذر فلان امام کردم، شرک است، باید گفت: اگر به قصـد پرسـتش نام امامی را به زبان آورد، قطعاً حرام و شـرک است ولی اگر می خواهـد مورد نذر را معین کند، یعنی بفهماند که مثلاً باید گوسفند در عزاداری سیدالشهدا (ع) مصرف شود، نه جای دیگر، مورد نذر منظور است نه نیت نذر و این عمل نه شرک است و نه حرام.

ممکن است گفته شود نـذر برای اولیای الهی، مشابه نذر مشـرکان برای بت هاست. پس بهتر است از آن اجتناب شود، ما می گوییم که این تشابه ظاهری، هرگز منشأ کراهت نیست؛ زیرا اعمال بسـیاری از مسلمانان صدر اسلام مشابه اعمال مردم زمان جاهلیت و بت پرستی بوده است؛ اما

۱– فرقان القرآن، غرامی شافعی، ص ۳۱۲.

ص: ۳۰

چون نیت آنها الهی بود، نه تنها مانعی نـداشت، بلکه مسـتحب یا واجب شـمرده شد؛ مثل طواف خانه خدا، قربانی در مِنا و بوسـیدن حجرالاسود و. . . درحالی که مشرکان، آن اعمال را برای بت ها انجام می دادند. بنابراین، مهم نیت و انگیزه انجام عمل است.

چهار - چگونگی نذر شیعیان

نـذر شـیعیان برای ائمه (علیهم السـلام) برای تقرب به خداونـد، و ذکر کردن نامشان برای مشـخص شـدن مورد نـذر است. منظور از نذرکردن برای امام علی (ع) ، هدیه کردن ثواب این عمل، برای آن جناب است. اگر کسـی به طور صـریح بگوید که من برای خدا به عهده می گیرم که صد هزار تومان به فقرا بدهم و ثواب آن برای حضرت امیر (ع) باشد، آیا این کار، شرک است؟

ذکر محافل ائمه (علیهم السـلام) در نـذر هم برای آن است که بدانند در کجا مصـرف شود؛ مثلاً برای عزاداری سیدالشـهدا (ع) نذر می کنـد تـا در این گونه محافـل خرج شود، نه آنکه برای پرسـتش سیدالشـهدا (ع) باشـد. همان گونه که خوانـدن نماز جعفر طیّار، تسبیحات حضـرت فاطمه (علیهاالسـلام) و نماز امام زمان (عج) برای پرسـتش اینان نیست. این را هر کسی که با شیعیان و عقایدشان آشنا باشد، درک می کند. حداقل به حکم وظیفه اسلامی که پرهیز از بدگمانی است، حمل به صحت کند.

مطلب پایـانی در مورد نـذر آن است که به فرموده فقهـا مورد نـذر بایـد دارای رجحانی هرچنـد دنیوی باشـد. نـذر کردن کاری که رجحان و امتیازی ندارد، صحیح نیست. بنابراین برخی نذرهای جاهلانه که در

ص: ۳۱

زیارتگاه ها یا عزاداری ها انجام می شود، مثل بستن نخ یا قفل و اموری شبیه این، باطل است. اما این نذر که بچه ای را در کفن خونین بپوشانند و روی اسب بنشانند، نیاز به تأمل دارد؛ زیرا اگر این عمل، سبب ترویج و تحریک عزاداران و توجه دادن به مظلومیت اهل بیت (علیهم السلام) و ایجاد حُزن و رقّت قلب شود، صحیح است؛ وگرنه دلیل شرعی ندارد.

ب) شبیه سازی در مراسم تعزیه

از دیگر اقدامات نویسنده تمسخر عزاداران است که می گوید:

کودکی را در کفن پیچیده، از خون عزادارانی که با زنجیر و چماق به سر و سینه خود می زنند آغشته کرده و او را بر اسبی که شبیه اسب امام حسین (ع) است می نشانند.

پاسخ

امروزه یکی از روش های مؤثر برای تبلیغ، تحریک یا تشویق مردم، استفاده از هنر، به معنای عام آن در قالب نمایش و رفتار نمادین است.

کشورهای بسیاری هستند که آداب و رسوم گذشته خویش را همه ساله بازسازی کرده و طی مراسمی اجرا می کنند تا موجب تقویت هویّتِ ملّی و همبستگی مردم خود گردند؛ مثلاً برای نشان دادن ظلم دولت مستکبرِ آمریکا و مظلومیت زندانیان گوانتانامو، افرادی با لباس همرنگ زندانیان، درحالی که دست و پای خود را با زنجیر بسته اند به حرکت درمی آیند یا تابوتی را به نشانه مرگ بر دوش می گیرند یا دست و پا و پیراهن خویش را خونین رنگ می کنند تا بتوانند توجه مردم را به این جنایات، جلب و انزجارشان را از جنایتکاران اعلام و مجسّم نمایند.

ص: ۳۲

مسلماً انجام دادن این گونه اعمال، از نظر عقل و منطق، کاری پسندیده و مؤثر است؛ گرچه ممکن است در نگاهی ساده، نامعقول و ناهنجار باشد.

برداشت جاهلانه و تعابیر زننده از حقایق معنوی

ما در شرع اسلام نیز همانند چنین نمادهایی را می بینیم؛ مثلاً اعمالی مانند طواف، قربانی، سعی صفا و مروه، رمی جمره، احرام، تراشیدن سر و. . . درحج دیده می شود. اگر بنا باشد که با نگاه سطحی به این گونه اعمال نگریسته شود، باید همه اینها را نامعقول و جاهلانه دانست؛ همان گونه که برخی از گستاخان بی دین همان عصر، طواف کننده خانه خدا را الاغی می دانستند که دور آسیاب می گردد یا سنگ زدن به ستون را ابلهانه می پنداشتند. امروزه نیز کسانی هستند که شهادت طلبی را جنون مرگ می نامند و آن را زشت می دانند. زهد و مخالفت با هوی و هوس را حماقت و انفاق را جهل در اقتصاد می شمارند. جهاد را خشونت و رزمندگان را تروریست می خوانند.

مهم آن است که اعمال انجام شده بتوانند با رعایت شرع، اهداف بلندی را تحقق بخشند، هرچند در ظاهر و در نظر برخی افراد کوته بین، نامعقول جلوه کنند.

بیان جریان آموزنده ای در این مورد بی مناسبت نیست؛ یکی از استادان بزرگوار قم می فرمود:

در گذشته سفری به آلمان داشتم و مدتی در آنجا اقامت کردم.

روزی یکی از راننده های آنجا به من گفت: «در شرکتی به همراه

ص: ۳۳

فرد دیگری، راننـده یک اتوبوس بودیم در یکی از سـفرها که نوبت راننـدگی همکارم بود هنگام توقف در گوشه ای مشـغول نماز شـدم. پس از سوار شدن و هنگام تعویض راننده، همین که خواسـتم حرکت کنم، خانمی آمد و اعتراض کرد که من نباید رانندگی کنم» . گفتم: «چرا؟ !» گفت: «شما از اعتدال روحی برخودار نیستی؛ زیرا دیدم در گوشه ای حرکات نامعقولی انجام می دادی» . هر چه خواسـتم او را قـانع کنم که این حرکـات، وظیفه عبـادی مسـلمانان است نه یک حرکت بیهوده، قانع نشـد و گفت: «من شـکایت خواهم کرد» .

به هر حـال، معیار در عاقلانه بودن عمل، پنـدار و برداشت افراد خام و سـطحی نگر نیست، بلکه اهـداف و آثار عمل است که به آن ارزش می دهد.

تأثیر شگرف مراسم تعزیه در ترویج مکتب و تهییج مردم

عزاداری سیدالشـهدا (ع) به همراه شـیون، سینه زنی و اندوه از بهترین ابزار برای زنده نگهداری مکتب اهل بیت (علیهم السلام) بوده و خواهـد بود؛ زیرا همواره دیدن این صـحنه ها، تأثیر عجیبی در اجتماع می گذارد و سـبب توجه به حقیقت مکتب اهل بیت (علیهم السلام) و مظلومیت آنها و تنفر از ظالمان می گردد.

چه اشـکالی دارد که ملتی برای حفـظ، تقویت و ترویـج مکتب خویش، صـحنه هـایی از پرشورترین رویـدادهای حماسـی دنیا را به نمایش بگذارد و میلیون ها نفر در سراسر جهان در آن شرکت کنند و عده زیادی از آنها نیز با تماشای آن صحنه ها تحت تأثیر قرار گیرند. آیا پوشاندن لباس سفید به

ص: ۳۴

کودک و خونین رنگ کردن آن به نشانه احترام به خون شهدا و نفرت از ستمگران که نشان از عمق اهداف زیبای آنان است، کاری غیر منطقی است؟ !

بله، ما هرگز کارهای غیر منطقی بعضی را که در این مراسم ها مرتکب می شوند، توجیه نخواهیم کرد؛ ولی به سبب این موارد اندک که لازمه طبیعی گستردگی شرکت عمومی مردم و عشق و شور والای آنهاست، هرگز نمی توان اصل منطقی آن را نادیده گرفت. از استهزای امثال نویسنده که برای زشت جلوه دادن مسئله، سینه زنی و زنجیرزنی را به چماق زنی تعبیر کرده است، نباید هراسی داشت؛ زیرا کم نبوده اند کوته فکرانی که حرکات حکیمانه الهی را همچون مناسک حج، مسخره می کردند.

البته ناگفته نماند که مقصود از تشبیه این محافل به حرکت های نمادین، تنها بیان بُعد بیرونی این امور است، نه آنکه اهداف عزاداران را در آن خلاصه کنیم؛ زیرا پدیدآورندگان آن صحنه های پرشور، خود دارای شور و هیجان و ارادت و عشق هستند و خود بیشترین سود معنوی را از آن کارها می برند و تنها برای جلب توجه دیگران، نمایشی را اجرا نمی کنند.

ج) برآورده شدن نذر، تأییدی الهی بر آن

نویسنده می گوید که برآورده شدن نذر، دلیل بر جایز بودن آن نیست.

پاسخ

نویسنده بعد از مشاهده برآورده شدن حاجت عمه اش، برای آنکه

ص: ۳۵

این گونه نذرها را باطل جلوه دهد به فکر چاره افتاده و مدعی شده است که گاهی این گونه مسائل برای مسیحی ها، هندوها و بت پرستان نیز رخ می دهد و خداوند نه برای درستی کارشان، بلکه برای فرو بردن آنها در فتنه، دعای شان را مستجاب می کند.

گفتنی است، هرچند برای اثبات صحت نذر، نمی توان به برآورده شدن آن استدلال کرد، ولی می تواند تأیید خوبی برای توجه الهی به آن باشد؛ یعنی این گونه حوادث، می تواند مؤید خوبی برای کسانی باشد که راه حق را شناخته اند و در مسیر حق گام برمی دارند؛ همچنان که خواب ها چنین اند.

اما حکمت اینکه خداوند متعال گاهی دعای غیرمسلمانان را می پذیرد، لزوماً مسئله استدراج و فتنه نیست، بلکه چه بسا میان آنان، افرادی ناتوان از شناخت اسلام هستند که لطف الهی اقتضا می کند آنها را به طرف خویش بخواند و چه بسا در اثر همین عنایات، کم کم به حقایق اسلام نزدیک شوند یا دست کم با تقویت حس خداجویی در آنها، دین و معنویت در جامعه شان ترویج گردد و از رشد مادی گری در عقیده و عملشان جلوگیری کنند. در افعال خداوند حکمت های فراوان و پیچیده ای است که منحصر در استدراج نیست.

د) رابطه کمک خواستن از غیر خداوند و شرک

نویسنده می گوید که دعا و یاری خواستن، عبادت است و عبادت باید فقط برای خداوند باشد و آیه مبارکه وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً (جن: ۱۸) را شاهد آورده است.

ص: ۳۶

پاسخ

اما اینکه دعا و یاری خواستن غیر خداوند، عبادت است، اگر منظور آن است که هرگونه صدا زدن دیگران عبادت است، بطلان این حرف، روشن است. و اگر مقصود آن است که هرگونه درخواست از دیگری با صدای بلند، عبادت است، این هم با طبیعت بشر که به یکدیگر نیازمندند و چه بسا از دیگران با صدای بلند کمک می خواهند و هرگز این کار را عبادت نمی دانند، مخالف است. اگر مقصود، کمک خواستن از مردگان است و این عمل، عبادت است، چرا دلیلی بر آن ذکر نشده است؟ آیا اگر عملی عبادت باشد، میان زنده و مرده فرق است؟ صدا زدن افراد چه ارتباطی با عبادت آنها دارد؟ اینکه گفته شود: مردگان قدرت پاسخگویی ندارند، اگر صحیح هم باشد که نیست، دلیل بر بیهوده بودن عمل است؛ نه آنکه عبادت کردن آنها حساب شده و شرک باشد و اگر مقصود، حرمت کمک خواستن از مردگان است، باید دلیل شرعی، مطرح کرد و این ربطی به عبادت و شرک ندارد.

اما معنای آیه مبارکه به قرینه کلمه مَعَ که به معنای «با» است، این است که محل سجده برای خداست؛ بنابراین «هیچ کس را با خداوند نخوانید» ؛ یعنی در معابد و مساجد یا هنگام سجده، جز خدا را پرستش نکنید؛ آن گونه که مشرکان عرب و اهل کتاب، بُت ها و دیگران را همراه خداوند می پرستیدند.

معنای آیه، نفی عبادت غیرخداوند در مساجد است، نه نهی از صدا زدن غیرخداوند و اینکه کمک خواستن از هرکس در مسجد شرک باشد.

ص: ۳۷

اگر صدا زدن جز خداوند، شرک باشد، اختصاصی به مسجد و غیرمسجد ندارد.

آیا صدا زدن کسی برای کمک خواستن، بدون اعتقاد به الوهیت و پرستش او، عبادت است؟ مسلم است که روش قرآن، احادیث، تاریخ و سیره مؤمنان خلاف چنین امری است.

ص: ۳۸

۳ سود و زیان، فقط به دست خداوند

اشاره

در پاورقی صفحه ۹، آمـده است: «مسـلمان به یقین می داند که سود و زیان و شـفا تنها به دست خداست و هیچ کس به غیر او نمی تواند به کسـی سود و زیان برساند یا به او روزی و شـفا بدهد» . سپس آیه قُلْ إِنِّی لا أَمْلِکُ لَکُمْ ضَرًّا وَ لا رَشَداً (جن: ۲۱) را متذکر می شود.

پاسخ

اگر مقصود از آنکه تمامی سود و زیان ها از خـداست و هیـچ کس نمی توانـد سود و زیانی برسانـد، این است که هیچ موجودی یا انسانی در عالم مؤثر نیست و از خود اختیاری ندارد، همه کارها را خداوند مسـتقیم و بدون واسطه انجام می دهد، تمامی شرور عالم اعم از قتـل، شـکنجه، زنا، دزدی و. . . همه کار خـداست و مردم تنها مثل عروسک خیمه شب بازی هسـتند، چنین اعتقادی، خلاف قرآن و عقل است. قرآن، مردم را مسـئول اعمال خویش می دانـد، به آنها امر و نهی می کند، از عقاب می ترساند و هر گونه ظلم را از جانب خداوند دور می کند.

اگر مقصود آن است که هر عملی در عـالم، زیر نظر خداونـد و بـا نیرو و ابزاری است که او در اختیار افراد قرار داده است و آنها از فکر و ذهن

ص: ۳۹

و اختیار خدادادی در راه خیر و شر استفاده می کنند، سخن حقی است؛ ولی منافاتی با سود و زیان رساندن دیگران ندارد. ادعای اینکه مردم به یکدیگر سود و زیان نمی رسانند یا نمی توانند برسانند، تکذیب عقل، قرآن، وجدان و واقعیت های خارجی است؛ پس این همه ضرر که دشمنان اسلام به جامعه اسلامی و مسلمانان می زنند یا سرقت، قتل و جنایتی که افراد انجام می دهند، چیست؟ اگر آنها نمی توانند سود و زیان برسانند، چرا سود رساندن به مردم، مستحب و ضرر زدن به آنها حرام شده است؟

عقیده صحیح آن است که همگان در حکومت الهی، به اذن و قدرتش می توانند آزادانه از امکانات خدادادی اش بهره مند گردند؛ بنابراین مسئول اعمال خویش هستند. عقیده انحرافی آن است که انسان، خدا را ظالم و ستم ها را از جانب او بداند یا مخلوقات را مستقل و بی نیاز از او بداند؛ اما اگر بزرگ ترین کارها را به شخصی نسبت دهد، ولی انجام دادن آن را وابسته به اذن و قدرت الهی بداند، هرگز از حریم توحید خارج نشده است. مثل آنکه شخصی از حضرت عیسی (ع) بخواهد و بگوید: شما که مرده را به اذن خداوند زنده می کنی، این پدر مرا هم زنده کن؛ ازاین رو قرآن مجید، زنده کردن مرده و شفای بیماران را با اینکه به عیسی (ع) نسبت می دهد، به اذن خداوند می داند. خداوند می فرماید:

أَنِّی أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ فَأَنْفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَکْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُحْیِ الْمَوْتی بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُنَبِّئُکُمْ بِما تَأْکُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فِی بُیُوتِکُمْ (آل عمران: ۴۹)

من از گِل، چیزی به شکل پرنده می سازم، سپس در آن می دمم و

به اذن خدا پرنده ای می گردد و به اذن خدا، کور مادرزاد و مبتلا به

ص: ۴۰

بیماری پیسی را بهبودی می بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم و به شما خبر می دهم از آنچه می خورید و آنچه را در خانه های خود ذخیره می کنید.

قرآن و نسبت سود و زیان به غیر خداوند

مواردی را در قرآن می یابیم که سود و زیان را به مردم نسبت داده است؛ مثلاً در مورد یادگیری سحر از دو فرشته بابل (هاروت و ماروت) می فرماید: وَ یَتَعَلَّمُونَ ما یَضُ-رُّهُمْ وَ لا یَنْفَعُهُمْ ؛ «آنها مطالبی را فرا می گرفتند که به آنان زیان می رسانید و نفعی نمی داد» . (بقره: ۱۰۲)

این آیه می فهماند که سحر، زیان می رساند؛ ازاین رو در اندکی قبل از این فراز می فرماید:

فَیَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما ما یُفَرِّقُونَ بِهِ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ

ولی آنها از آن دو فرشته، مطالبی را می آموختند که بتوانند به وسیله آن، میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند.

آنها را به سبب زیان رساندن به مردم ملامت می کند؛ ولی برای اینکه مشخص گردد این ستمکاران از محدوده قدرت و حکومت حق بیرون نیستند و اگر خداوند مانع شان نمی شود از عجز نیست، بلافاصله می فرماید: وَ ما هُمْ بِضارِّینَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ؛ «درحالی که هیچ گاه نمی توانند بدون اجازه خداوند به کسی زیان برسانند» . (بقره: ۱۰۲)

پس گرچه آنها آسیب می رسانند، ولی از محدوده قدرت و حکومت حق خارج نیستند؛ بلکه برای این کار از قدرت، اختیار و علم الهی

استفاده می کنند و خداوند نیز می خواهد که مدتی آنها را آزاد بگذارد.

ص: ۴۱

همچنین آیاتی در قرآن هست که از زیان رساندن نهی می کند؛ مثل: وَ لا تُمْسِکُوهُنَّ ضِراراً ؛ «و آنها را به خاطر زیان رساندن، نگاه ندارید» . (بقره: ۲۳۱)

یا آیه:

وَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِراراً وَ کُفْراً وَ تَفْرِیقاً بَیْنَ الْمُؤْمِنِینَ (توبه: ۱۰۷)

[گروهی دیگر از منافقان] کسانی هستند که مسجدی ساختند برای زیان رساندن [به اسلام] و [تقویت] کفر و تفرقه افکنی میان مؤمنان.

یا آیه: مِنْ بَعْدِ وَصِیَّهٍ یُوصی بِها أَوْ دَیْنٍ غَیْرَ مُضَارٍّ ؛ «پس از انجام وصیتی که به آن سفارش شده و ادای دین به شرط آنکه، [از طریق وصیت و اقرار به دین] به ورثه ضرر نزنند» . (نساء: ۱۲)

یا آیه:

لا تُضَارَّ والِدَهٌ بِوَلَدِها وَ لا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ (بقره: ۲۳۳)

[بنابراین] نباید بر مادر و فرزندش به خاطر یکدیگر زیانی وارد شود و نه بر پدر و فرزندش [از ناحیه یکدیگر ضرری وارد آید].

یا آیه:

وَ لا تُضآرُّوهُنَّ لِتُضَیِّقُوا عَلَیْهِنَّ

وبه آنها (زنان) زیان نرسانید تا آنها را در تنگنا قرار دهید [و مجبور به ترک منزل شوند].

یاآیه: وَ لا یُضَارَّ کاتِبٌ وَ لا شَهِیدٌ ؛ «و نباید به نویسنده و شاهد [به

سبب حق گویی] زیانی برسد» . (بقره: ۲۸۲)

قرآن نفع را نیز به غیر خدا نسبت می دهد؛ همچنان که می فرماید:

ص: ۴۲

وَ الْفُلْکِ الَّتِی تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِما یَنْفَعُ النَّاسَ ؛ «و کشتی هایی که در دریا به نفع مردم در حرکتند» . (بقره:۱۶۴)

یا می فرماید: وَ أَمَّا ما یَنْفَعُ النَّاسَ فَیَمْکُثُ فِی الْأَرْضِ ؛ «ولی آنچه به مردم سود می رساند [آب یا فلز خالص] در زمین می ماند» . (رعد: ۱۷)

و اگر موارد نفع و زیان را بدون ذکر این دو عنوان جستجو کنیم، تعداد بیشتری از آن را در قرآن مجید خواهیم یافت.

ص: ۴۳

۴ سود رسانی عتبات و مقبره ها

اشاره

نویسنده در صفحه ۱۱، از نـذر مادرش می گویـد که برای شـفای او –نویسـنده – نذر کرد به زیارتگاه «منامه» برود و برای امام علی (ع) نـذر ویژه ای بکند؛ زیرا مادرش همانند همه شـیعیان معتقد بود عتبات و مقبره ها سود می رسانند و زیان را دور می کنند؛ اما از آنجا که مادرش نتوانسـته بود نـذرش را انجام دهـد از فرزنـدش (نویسـنده که سنّی شـده بود) خواست تا نذر را انجام دهد؛ اما وی نپـذیرفت. او می گویـد: «خنـده آور این بـود که بعـد از سـال هـا که مردم به زیارتگـاه می رفتنـد و نـذر می کردنـد، معلوم شـد که زیارتگاه دروغ بوده و سپس آن را تخریب کردند» .

پاسخ

اگر مقصود وی از سودرسانی مقبره ها آن است که ساختمان شان سود می رساند، سـخنی مغرضانه و بهتان بر شیعه است و این مثل آن است که گفته شود: همه مسلمانان معتقدند مسجد و کعبه سود می رساند؛ زیرا در آنجا اجتماع می کنند!

اگر مقصود آن است که این مکان ها به سـبب وجود ائمه معصوم (علیهم السلام) و دفن اولیای الهی مورد توجه خداوند متعال است و خداوند دعای مردم

ص: ۴۴

را در آنجا بهتر اجابت می کند، همچنان که در مسجد و کنار بیت الله، بیشتر عنایت دارد، مطلب حقی است و ما معتقدیم که مشاهد مشرفه از مصادیق بارز این آیه مبارکه است:

فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ (نور: ۳۶)

[این چراغ پرفروغ] در خانه هایی قراردارد که خداوند اذن فرموده [دیواره های] آن را بالا برند [تا از دستبرد شیاطین در امان باشد] و در آنها نام خدا برده شود.

چگونه چنین نباشد درحالی که خداوند شهر مکه را به سبب وجود پیامبر اکرم (ص) ، بزرگ شمرده و فرموده است: لا أُقْسِمُ بِهذَا الْبَلَدِ * وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهذَا الْبَلَدِ؛ «قسم به این شهر مقدس (مکه) . شهری که تو در آن ساکنی» . (بلد: ۱ و۲)

یا خداوند به «طور سینا» - محل مناجات حضرت موسی (ع) - و «شهر مکه» قَسَم خورده است و می گوید: وَ طُورِ سِینِینَ * وَ هذَا الْبَلَدِ الْأَمِینِ؛ «و سوگند به طور سینا و سوگند به این شهر اَمن (مکه) » . (تین: ۲ و۳)

برای همین است که شیعیان از این فرصت الهی استفاده کرده و در آنجا دعا می کنند تا خداوند به برکت آن ولی خدا که آنجا آرمیده است خیر دنیا و آخرت را به آنها عطا و شر دنیا و آخرت را از آنها دفع کند.

اگر مقصود نویسنده آن است که شیعیان در این مکان ها، اولیای خدا و ائمه معصوم را در درگاه الهی شفیع قرار می دهند و از آنان می خواهند که به اذن و قدرتی که خداوند در اختیارشان قرار داده، حاجات آنها را برآورده کنند، این نیز مطلب حق و صحیحی است که هیچ دلیل عقلی و نقلی برخلاف آن وجود ندارد، بلکه به آیات قرآن و روایات فراوانی

ص: ۴۵

تأیید شده است و با ادّعا و تمسخر نمی توان حقی را باطل کرد یا باطلی را اثبات نمود.

اما درباره زیارتگاه منامه اگر چنین باشد که وی می گوید [زیرا این داستان برای ما مشکوک است؛ به ویژه وقتی فردی مثل نویسنده با دیده دشمنی به آن می نگرد] مگر سوء استفاده برخی مغرضان از عواطف پاک مردم یا اشتباه برخی مؤمنان به سبب زیادی علاقه به مسائل مذهبی در تاریخ، تازگی دارد که این گونه موارد، سرزنش به حساب آید؟! اشتباه در تشخیص موضوع و به ویژه قبور اولیا که قرن ها از آن می گذرد، فراوان رخ می دهد. این گونه موارد با توجه به عشق و علاقه میلیون ها نفر در سراسر جهان به خاندان پیامبر (ص) طبیعی است؛ همان گونه که هر کالای ارزشمندی به سبب مشتری زیاد، ممکن است مورد سوءاستفاده بَداندیشان قرار گیرد و هرگز به تقدس این مرقدها صدمه نمی زند. هرچند گاهی در تشخیص موضوع اشتباه کنند؛ همانند کسی که سال ها در جایی به خیال آنکه معبد است نماز خوانده، بعد معلوم شده که معبد نبوده است.

البته مسئولان فرهنگی و دینی، باید دقت و تلاش بیشتری در شناسایی این گونه مرقدهای غیر مشهور داشته باشند تا عده ای مغرض از احساسات پاک مردم سوء استفاده نکنند و بهانه به دست مغرضان ندهند.

البته اگر کسی به تاریخ گذشته و معاصر اهل سنت مراجعه کند، چه بسا به موارد بسیاری از این گونه خطاهای در تشخیص برخورد کند؛ زیرا آنان نیز مزارهای فراوانی دارند و به دورترین نقاط برای زیارت قبور

بزرگانشان می روند.

ص: ۴۶

۵ خرافه عوام شیعه و خواص اهل سنت

اشاره

نویسنده در صفحه ۱۲ بـا تمسـخر اشـاره به شایعه ای در میان عوام می کنـد که آنان تصویر «آیت الله خویی» را منعکس در ماه می دانند.

پاسخ

واضح است که تمسک به این گونه امور بی پایه، دلیل عجز علمی افرادی است که آن را وسـیله ای برای محکوم کردن یک مکتب قرار می دهند؛ زیرا هر کسی می داند که این گونه شایعات، مسئله ای جاهلانه یا مغرضانه است و ربطی به عقاید شیعه ندارد. بعد از رحلت ابراهیم فرزنـد رسول الله (ص) وقتی خورشـید گرفت، مردم آن را بـا مرگ ابراهیم مرتبـط دانسـته و گفتنـد بر اثر رحلت وی چنین شده است؛ اما پیامبر اکرم (ص) اشـتباه آنها را تصحیح کرد. آیا می توان به این سبب اسلام و صحابه را به استهزا گرفت؟ ! در این دنیای پرفریب و با وجود تبلیغات گسترده دشـمنان اسلام، به ویژه وهابی ها، بعید نیست مطرح کردن این گونه مسائل برای بدنام کردن شـیعه باشـد تـا بتواننـد خوراک تبلیغـاتی برای خود و دیگران فراهم سازنـد. تعجب از آن نیست که عـده ای مردم ساده لوح، شایعه عکس مرجع خود را در ماه باور کنند؛ تعجب از آن

ص: ۴۷

است که یک عالم اهل سنت بنویسد که «شیخ عبدالقادر جیلانی» گفته است:

در شب معراج وقتی جبرئیل از همراهی پیامبر باز ماند، خداوند «روح» مرا فرستاد و من چون بُراق – حیوان سواری – شدم و پیامبر بر من سوار شد. درحالی که افسارم به دست حضرت بود و به مقام قاب قوسین رسید و به من فرمود: ای فرزندم، پای من بر گردن توست و پای تو بر گردن همه اولیای خداوند» . (۱)

همچنین می گوید:

۲۵ سال در صحرای عراق تنها سیر می کردم، طوائفی از جن و رجال غیب نزد من می آمدند و به آنها راه خدا را نشان می دادم. در اول ورودم به عراق، خضر (ع) نزد من آمد و من او را نشناختم. شرط کرد با او مخالفت نکنم و به من گفت: «اینجا بنشین» من سه سال آنجا نشستم. سالی یک بار می آمد و می گفت: همینجا باش تا برگردم. یکسال در خرابه های مدائن مجاهدت می کردم و از پس مانده ها می خوردم؛ ولی آب ننوشیدم. یک سال فقط آب خوردم و پس مانده نخوردم. یک سال نه آب خوردم و نه پس مانده و نه خوابیدم. یک بار در شبی سرد در ایوان کسرا خوابیدم و جنب شدم. به نهر رفتم و غسل کردم. دوباره خوابیدم. باز جنب شدم و به نهر رفتم و غسل کردم. در آن شب، چهل بار جنب شدم و غسل کردم، سرانجام از ترس خواب به بالای ایوان رفتم. (۲)

۱– ر. ک: الغدیر، عبدالحسین امینی، ج ۱۱، ص ۱۷۲ به نقل از شعرانی در الطبقات الکبری.

۲– ر. ک: الغدیر، عبدالحسین امینی، ج ۱۱، ص ۱۷۲

ص: ۴۸

علامه امینی (قدس سره) می گوید:

عجب است از انسانی که یک سال نخورد و یک سال نیاشامید و یک سال هر دو را ترک کرد؛ ولی ضعیف نشده و در یک شب سرد، چهل بار جنب شده و شیطان این همه با او - که فانی در خدا بوده - بازی کرده است. . . چه شب طولانی که گنجایش چهل بار خواب و جنابت و چهل بار رفت و آمد به نهر برای غسل را داشته است و بعد از این همه، هنوز از ترس خواب به ایوان رفته است. شاید اگر بقیه شب را می خوابید عدد به چهارصد یا بیشتر می رسید و شیطان از آن هیکل قدسی جدا نمی شد. (۱)

۱- الغدیر، ج ۱۱، ص ۱۷۲ به نقل از شعرانی در الطبقات الکبری.

ص: ۴۹

۶ ناراحتی نویسنده از سه موضوع

اشاره

نویسنده در صفحه ۱۴ می گوید که سه موضوع در مذهب شیعه بیش از همه، او را ناراحت می کرده است:

الف) ناسزا گفتن به اصحاب؛

ب) متعه (ازدواج موقت) ؛

ج) با فریاد خواندن غیر خداوند و یاری خواستن از انسان ها.

و ادامه می دهد:

من آنها را (صحابه را) ناسزا نمی گفتم و نفرین نمی کردم؛ زیرا نظرم این بود که از نظر اخلاقی، ناسزا و نفرین کار درستی نیست. فکر می کردم هیچ دینی، پیروانش را به این فرا نخوانده است که مردگان را ناسزا گویند.

پاسخ

هیچ کدام از این سه عمل از واجبات مکتب شیعه نیست؛ یعنی اگر کسی در تمام عمر به هیچ فردی ناسزا نگوید یا ازدواج موقت ننماید یا غیرخداوند را با صدای بلند یا آهسته نخواند، معصیتی مرتکب نشده است. البته اعتقاد به جواز آن امور با شرایط خاصش، نزد شیعیان وجود دارد که توضیح خواهیم داد.

ص: ۵۰

ناسزاگویی به اصحاب رسول الله (ص)

اما در مسئله ناسزاگویی به صحابه، اگر مقصود نویسنده، جمیع صحابه باشد، حرفی نادرست است و پناه به خدا می بریم که شیعه چنین اعتقادی داشته باشد یا در عمل چنین کاری را بکند. شیعه همواره از اصحابی، مثل سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، ابن عباس، حذیفه، سهل بن حنیف، عباده بن صامت، ابو ایوب انصاری، خزیمهبن ثابت و ابوسعید خدری و همچنین از جمیع شهدای غزوات پیامبر (ص) به نیکی یاد می کند، «سید شرف الدین» در «الفصول المهمه» (۱)نام بسیاری از صحابه را ذکر کرده است. البته کسانی که صحابه را در امثال معاویه، عمرو بن عاص، ابوموسی اشعری و ابوهریره و اندکی دیگر خلاصه می کنند، حق دارند چنین بیندیشند.

قرآن مجید در آیات زیادی مانند آیه ۶۱ توبه منافقان و اذیت کنندگان پیامبر اکرم (ص) را رسوا و مذمت کرده است. آنهایی که پیامبر اکرم (ص) از ارتدادشان خبر داد، مثل «ولیدبن عقبه» که قرآن او را فاسق نامید و در زمان «عثمان» شراب نوشید و در حال مستی امام جماعت شد (۲)یا «مغیرهبن شعبه» که سه نفر بر زنای او شهادت دادند و «عُمر» مانع از

شهادت چهارمی شد و او را از جاری شدن حد رهانید (۳)یا «سمره بن جُندب» که در زمان پیامبر (ص) در برابر حضرت جسارت کرد و حاضر

۱- الفصول المهمه، سید شرف الدین، ص۱۷۹.

۲- الاصابه، ابن حجر عسقلانی، ج ۳، ص ۳۱۸؛ اسدالغابه، ابن الاثیر، ج۵، ص۹۱؛ المسند، احمدبن حنبل، ج۱، ص۱۴۴؛ الغدیر، ج۸، ص۱۲۲.

۳- الاصابه، ص ۴۵۲.

ص: ۵۱

نشـد حتی در عـوض درختـی در بهشت، از آزار آن صـحابی دست بردارد و درخت خود را واگـذارد؛ همـان کسـی که در تـاریخ جنایت های بسـیاری را برای خـدمت به معاویه مرتکب شد (۱)یا «بُسـر بن ارطاه» جنایتکار معروف و سـنگدل که به فرمان معاویه به مردم ظلم می کرد یا «عمرو بن عاص» فتنه جوی فاسـد یا «خالد بن ولید» که بر قبیله «مالک بن نویره» حمله کرد و مالک را کشت و همان جا با همسـر وی همبستر شد و رسوایی اش چنان شد که حتی عُمر تصمیم به قتل وی گرفت. یا «مروان بن حکم» و «ابوسفیان» که جای سـخن گفتن از حالات و کارهای ناهنجار آنها نیست و بعـد از واضـح بودن این مسـئله حتی نزد اهل سـنت، دیگر نیازی به ذکر آنها نیست.

آیـا وقتی این ها دچار این همه ظلم و فساد شـده انـد و قرآن مجیـد همه ظالمان را به صـراحت لعنت کرده است، می توان گفت که لعنتشان نارواست. خداوند می فرماید: أَلا لَعْنَهُ اللَّهِ عَلَی الظَّالِمِینَ؛ «اینک لعنت خدا بر ستمکاران باد!» . (هود: ۱۸)

یا می فرماید:

یَوْمَ لا یَنْفَعُ الظَّالِمِینَ مَعْذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَهُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (غافر:۵۲)

روزی که عذرخواهی ستمکاران سودی به حالشان نمی بخشد و لعنت [و دوری از رحمت الهی] و جایگاه بد برای آنان است.

شگفتا! که خود صحابه یکدیگر را ضرب و شتم، سب و لعن و

۱- تاریخ الطبری، الطبری، ج ۶، ص ۱۲۲.

ص: ۵۲

متهم به نفاق می کردند و حتی یکدیگر را می کشتند؛ مثل قتل عثمان یا قتل صحابه در جنگ جمل و صفین یا آن همه سبّ و لعن که معاویه علیه امیرالمؤمنین (ع) و خاندان و طرفداران آن حضرت سنت کرده بود. (۱)

چگونه است که این اعمال برای صحابه جایز است؛ اما ما نمی توانیم به آنها اقتدا کنیم؟ ! با اینکه اهل سنت مدعی اند که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «اصحاب من مثل ستاره ها هستند؛ به هر کدام اقتدا کنید نجات یافته اید» . چگونه است که عایشه (ام المؤمنین) می تواند عثمان را در هنگام خلافت، ناسزا بگوید و او را نعثل (پیر خرفت و نادان) بنامد و به مردم بگوید: «

اقتلوا نعثلاً فقد کفر » (۲)؛ «این پیر خرفت و نادان - عثمان - را بکشید که کافر شده است» . ولی مردم نمی توانند از ام المؤمنین پیروی کنند؟ !

به هر حال، نظر ما در مورد صحابه، نظر قرآن کریم است و همه کسانی که ستمکارند به حکم خداوند درخور لعن هستند: أَلا لَعْنَهُ اللَّهِ عَلَی الظَّالِمِینَ؛ (هود:۱۸)

همه کسانی که پیامبر (ص) را اذیت کرده اند، خواه در زمان حیات آن حضرت یا بعد از آن یا اهل بیت او را اذیت کرده اند - که پیامبر (ص) اذیت اهل بیت خود را اذیت خویش شمرده است - ملعون اند؛ زیرا خداوند

فرموده است:

۱- قاموس الرجال، محمدتقی تستری، ج ۲، ص ۳۰۴.

۲- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۷۷؛ الکامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۸۷.

ص: ۵۳

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْيا وَ الْآخِرَهِ (احزاب:۵۷)

آنان که خدا و پیامبرش را آزار می دهند، خداوند آنها را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته است.

ما با دشمنان امیرالمؤمنین دشمن هستیم؛ زیرا پیامبر اکرم (ص) گفته است: «

اَللّهُمَّ عادِ مَنْ عاداهُ » (۱)؛ «خدایا هر که با علی دشمن است، او را دشمن باش» .

آیا لعن کسانی که خداوند آنها را لعنت کرده، نویسنده را ناراحت کرده است؟ !

اسلام و مذمت مردگان

اما اینکه هیچ دینی پیروانش را به ناسزاگویی به مردگان فرانخوانده است، اگر منظور از ناسزا، کلمات رکیک و به دور از ادب است، ما نیز چنین می گوییم و هرگز بر زبان آوردن کلمات رکیک را نمی پسندیم. حضرت امیر (ع) به «حجر بن عدی» و «عمرو بن حمق» که اصحاب ناآگاه و فریب خورده معاویه را ناسزا می گفتند، فرمود:

برای شما دوست ندارم که لعنت گر و پرخاش گر باشید، اگر اعمال زشت آنها را بگویید. . . سخنی بهتر و رساتر در عذر خواهد بود و به جای لعن ایشان و بیزاری از آنان بگویید: خدایا خون های ایشان و

ما را حفظ کن و میان ما اصلاح فرما. (۲)

۱- المسند، ج ۴، ص ۳۷۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۳.

۲- وقعه صفین، نصر بن مزاحم، ص ۱۱۵؛ الغدیر، ج ۸، ص ۳۹۶.

ص: ۵۴

اما اگر منظور آن است که لعن و نفرین بر مردگان کار ناسزایی است، هرچند از جنایتکاران و ستمکاران باشند و هیچ دینی به لعن و نفرین و اظهار انزجار از سران کفر و نفاق و جنایت دستور یا اجازه نداده است، سخنی است که فکر نمی کنم مسلمانی به آن ملتزم باشد. در قرآن آمده است:

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكافِرِينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيراً (احزاب: ۶۴)

خداوند، کافران را از رحمت خود دور داشته و برای آنان آتش سوزاننده ای آماده نموده است.

و همچنین آیه:

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلى لِسانِ داوُدَ وَ عِيس-َى ابْنِ مَرْيَمَ (مائده:۷۸)

کافران بنی اسرائیل، بر زبان داود و عیسی بن مریم، لعن [و نفرین] شدند.

آیا این آیات شامل اموات آنها نیست؟

قرآن مجید در مورد قوم «عاد» می گوید: وَ أُتْبِعُوا فِي هذِهِ الدُّنْيا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ ؛ «آنان در این دنیا و روز قیامت، لعنت [و نام ننگینی] به دنبال دارند» . (هود: ۶۰)

همچنین بعد از غرق کردن فرعون و لشکریانش می فرماید:

وَ أَتْبَعْناهُمْ فِي هذِهِ الدُّنْيا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ (قصص: ۴۲)

ودر این دنیا نیز لعنت [و دوری از رحمت را] به دنبال آنان قرار

دادیم و روز قیامت از زشت رویانند.

ص: ۵۵

به هر حال، لعن و برائت از مردگانی که سردمدار یک مکتب انحرافی بوده اند و هنوز نیز پیروان شان مردم را منحرف می کنند، بهترین ابزار برای مقابله با مکتب و روش آنها و تقویت راه حق و صحیح است. به همین سبب در روایات، از ستمکاران به دین و اهل بیت (علیهم السلام) اظهار بیزاری شده است؛ مثلاً در روایتی از امام جواد (ع) آمده است: «هر که از لعن بر کسانی که خداوند آنها را لعن کرده است ناراحت باشد، لعنت خداوند بر او باد»

(۱) .

در حقیقت مسلمان واقعی کسی است که به حکم خداوند و رسول او تسلیم باشد و خواسته ایشان را بر خواسته خویش ترجیح دهد.

وجود زیاده روی در همه مذاهب

اما آنچه از مرحوم تویسرکانی - که نویسنده به منظور خاصی او را عمدهالمحققین نام برده است - مربوط به لعن برخی از ظالمان به اهل بیت (علیهم السلام) در دستشویی نقل کرده است و احساسات نویسنده را نیز برانگیخته است، هرگز میان شیعه مرسوم نیست و اگر کسی هم آن را بگوید یا اقدام کند، نباید آن را روش شیعه دانست و اصولاً در همه جوامع افرادی هستند که از اعتدال، خارج و مرتکب برخی زیاده روی ها می شوند. مگر در صدر اسلام برخی از صحابه نبودند که دست به توهین، سب، جرح و قتل یکدیگر زدند؟ ! مگر به خانه امیرالمؤمنین (ع)

یورش نبردند و حداقل به آتش زدن تهدید نکردند؟ مگر صحابه و تابعان

۱- بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۲۵، ص ۳۱۹.

ص: ۵۶

کمر به قتل عثمان نبستند؟ ! مگر اصحاب جمل، معاویه و خوارج - که عده فراوانی از صحابه هم در میان آنها بودند - به جرح و قتل سپاه امیرالمؤمنین (ع) نپرداختند؟ ! مگر معاویه و یاران او سال ها به سب، لعن، هتک حرمت و کشتار وسیع شیعیان اقدام نکردند؟ !

علامه امینی به نقل از «معجم البلدان» می نویسد:

علی بن ابی طالب را بر منبرهای شرق و غرب لعنت کردند جز در سیستان که یک بار بیشتر لعن نکردند و با بنی امیه عهد کردند که هیچ کس بر منبر ایشان لعن نشود و چهل سال این کار ادامه داشت و در هفتاد هزار منبر، حضرت را لعن می کردند تا آنکه زمان عمربن عبدالعزیز ممنوع شد. (۱)

چگونه این امور سبب انزجار شما از مذهب معاویه نشده است؛ اما گفتار یک عالم شیعه، شما را از مذهب اهل بیت (علیهم السلام) منزجر کرده است؟ !

آیا کسانی در میان علمای اهل سنت نبوده اند که به امیرالمؤمنین (ع) ناسزا می گفته اند؟ و با کمال تأسف مورد احترام نیز قرار می گرفته اند؛ مثلاً «حریز بن عثمان» ناصبی از مسجد بیرون نمی آمد، مگر آنکه هفتاد بار حضرت امیر (ع) را لعن می کرد.

«اسماعیل بن عیاش» گوید:

با او از مصر تا مکه همراه بودم. او علی [(ع)] را سب و لعن می کرد

ومی گفت اینکه پیامبر [(ص)] به علی [(ع)] فرموده است: «تو نسبت به من، مثل هارون هستی نسبت به موسی» ، حق است. ولی شنونده

۱- ر. ک: الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۶۶ و ج ۲، ص ۱۰۲.

ص: ۵۷

اشتباه کرده و صحیحش این است که مِثل قارون به موسی هستی. اسماعیل بن عیاش پرسید: «از کجا می گویی؟» گفت: «این را از ولید بن عبدالملک شنیدم که روی منبر می گفت» .

با این همه، «بخاری» در صحیح خود به حدیث او احتجاج کرده (۱)و «ذهبی» آن عالم بزرگ اهل سنت، حریز را توثیق کرده است! (۲)

یا «ابراهیم بن یعقوب جوزجانی» صاحب کتاب «احوال الرجال» - با اعتراف به اینکه وی به شدت ناصبی و منحرف است - او را از ائمه جرح و تعدیل شمرده و توثیق کرده است، بلکه «امام احمد بن حنبل» به او نامه می نوشت و او را به شدت احترام می کرد با آنکه امام احمد از «عبیدالله بن موسی عبسی» به سبب بدگویی از معاویه حدیث نقل نمی کرد. یا «ابوبکر خلّال» در مورد جوزجانی ناصبی گوید: «جلیل جداً» . (۳)

و مگر برخی علمای اهل سنت، مردگان مخالف خود را سب نمی کردند؟ مثل ذهبی که «ابن خِراش عبدالرحمن بن یوسف» (متوفای ۲۸۳) را بعد از آنکه به حفظ و معرفت می ستاید، به شیعه بودن و روایت مطاعن شیخین متهم می کند و می گوید: «

فَاَنْتَ زِندیقٌ مُعانِدٌ

لِلْحَقِّ فَلا رَضِیَ اللهُ عَنْکَ » (۴)؛ «پس تو زندیق و معاند حق هستی. خداوند از

۱- ر. ک: الغدیر، ج ۵، ص ۲۹۴ به نقل از تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۱۱۵؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۸، ص۲۶۸.

۲- میزان الاعتدال، ذهبی، ج ۱، ص ۴۷۵.

۳- تهذیب الکمال، یوسف النمری، ج ۲، ص ۲۴۸.

۴- تذکره الحفاظ، ذهبی، ج۲، ص ۶۸۴.

ص: ۵۸

تو راضی مباد» .

اصولاً آیا شیعه و پیروان اهل بیت (علیهم السلام) بنیان گذار این سنت بودند یا گروه های حاکم؟ ! آبرو، جان، مال و نوامیس ائمه شیعه و پیروان شان در طول تاریخ، همواره مورد تعرض مخالفان قرار می گرفته است تاریخ اسلام از این جنایت ها پرشده است با این حال شیعه را - که از خود دفاع می کند - متهم می کنند!

مگر «بسر بن ارطاه» صحابی به فرمان معاویه صحابی اموال مردم یمن را که از دوستداران امیرالمؤمنین (ع) بودند، غارت نکرد؟ او با کشتن مردان، نوامیس آنان را هتک کرد و در بازار بردگان در معرض فروش قرار دادو دو پسر «عبیدالله بن عباس» (حاکم یمن) را در مقابل مادرشان سر برید. (۱)آیا این گونه اعمال سبب انزجار از مکتب معاویه نمی شود؛ اما افراط یک عالم در مورد سب برخی صحابه، شما را از مذهب اهل بیت (علیهم السلام) منحرف کرده است؟ !

اصولاً در میان دانشمندان اهل سنت کسانی هستند که بر ظالمان به اهل بیت (علیهم السلام) لعن و نفرین می کنند و هرگز به این عقیده موهوم - که هیچ دینی به لعن اموات سفارش نکرده است - اعتنایی نکرده اند. «تفتازانی» عالم بزرگ اهل سنت می گوید: «ما راجع به یزید و بی ایمانی او تردید

نداریم. لعنت خدا بر او و بر یاران و کمک کاران او » . (۲)و در «شرح مقاصد» گوید:

۱- تاریخ نویسان و سیره نویسان حوادث سال چهل، مشروح حادثه را ذکر کرده اند. ر. ک: الاستیعاب، ج ۱، ص ۶۵.

۲- شرح عقائد النسفیه، ص ۱۰۳؛ تتمه المنتهی، ص ۴۵.

ص: ۵۹

اما آنچه از ظلم که بر اهل بیت پیامبر می رفت، آن قدر روشن است که مجالی برای مخفی کاری نیست و آن قدر فجیع و ناهنجار است که جایی برای شبهه نیست؛ زیرا نزدیک است جمادات و حیوانات به آن شهادت دهند، ساکنان آسمان و زمین بگریند، کوه ها فرو ریزند و بدی آن کردار تا ابدالدهر خواهد ماند. پس لعنت خدا بر آنکه مباشرت کرد یا راضی بود یا تلاش کرد و البته عذاب آخرت شدیدتر و دائمی تر است. (۱)

۱- تتمه المنتهی، صص ۴۵ و ۴۶.

ص: ۶۰

۷ چرا اجتهاد برای قتل بی گناهان، عذر و برای لعن ستمکاران جرم است؟

اشاره

نویسنده در صفحه ۱۷به دعای «دو بت قریش» و دعاهایی اشاره می کند که آکنده از لعن بر شیخین است و آنها را به بت و طاغوت تشبیه کرده اند که نتیجه اش تکفیر اصحاب پیامبر (ص) است.

پاسخ

اولاً: آن دعا در جامعه شیعه مرسوم نیست و در کتاب های رایج شیعه، مثل مفاتیح الجنان، ذکر نشده است و بیشتر شیعیان، نه آن را می شناسند و نه می خوانند.

ثانیاً: تردیدی نیست که از نظر اهل بیت (علیهم السلام) کسانی که مانع خلافت امیرالمؤمنین (ع) شدند، ستمکارند؛ زیرا از اعتقادات ضروری شیعه این است که خلافت، حق منصوص حضرت امیر (ع) بوده که غصب شده است و این اعتقاد به اهل بیت (علیهم السلام) مسئله ای نیست که مخالف یا موافق در آن تردید داشته باشد و قرآن نیز، ظالمان را لعن کرده و فرموده است: ألا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (هود: ۱۸) .

براساس این برهان، لَعن و اظهار بیزاری از غاصبان خلافت، به ویژه

ص: ۶۱

سردمداران آنها جایز است و حساسیت مخالفان روی برخی صحابه - که به نظر شیعه ظالم هستند - سبب نمی شود شیعیان از عقاید خویش دست بردارند. هرچند در عمل باید از تحریک احساسات و ایجاد تفرقه دوری کرد.

وقتی اجتهاد در نظر اهل سنت، چنان گسترده است که تمامی جنایات امثال معاویه و دیگر صحابه نادیده گرفته می شود، چرا اجتهاد اهل بیت (علیهم السلام) و پیروانشان نادیده گرفته نشود؟ حتی به نظر برخی، کشتار مالک بن نویره و هتک حرمت همسرش به دست خالد بن ولید با عنوان اجتهاد ابوبکر، نادیده گرفته شد.

البته هر زمانی که اظهار بیزاری، سبب بروز درگیری و تفرقه میان مسلمانان شود، چنین اظهاری حرام خواهد بود؛ خواه از جانب شیعه باشد یا اهل سنت به ویژه در این دوران که مستکبران جهان، قصد نابودی اسلام و مسلمانان را دارند. متأسفانه امروز شاهد تهاجم برخی گستاخان به ویژه وهابیونی هستیم که با تکفیر و کشتار شیعیان و مخالفان خود -هرچند از اهل سنت - آتش کینه و اختلاف را شعله ور می کنند.

اهل بیت (علیهم السلام) پیروان خود را همواره به آرامش و مدارا با دیگر مسلمانان دعوت می کردند. بسیاری از احکام دینی، مانند تقیه برای هماهنگی با اهل سنت و پرهیز از ایجاد کدورت و نزاع صادر شده است.

نسبت دادن «تکفیر اصحاب پیامبر (ص) » به شیعه تهمتی بیش نیست. بله، بسیاری از صحابه از اعتقاد به امامت امیرالمؤمنین (ع) منحرف شده اند و این به معنای گمراه شدن از ولایت است نه بازگشت از اسلام. بسیاری از روی ناآگاهی این اشتباه را مرتکب شدند و عده ای نیز به اشتباه خود

ص: ۶۲

پی بردند و از این راه برگشتند. هر کس از روی عمد و آگاهی، خلافت امیرالمؤمنین را که پیامبر (ص) در مواضع مختلف به ویژه در «غدیرخم» اعلام کرد، نادیده گرفته باشد، منحرف و مستحق عقوبت خداوند متعال است. خداوند می فرماید:

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَض-ى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (احزاب: ۲۳)

در میان مؤمنان، مردانی هستند که بر سرعهدی که با خدا بستند، صادقانه ایستاده اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند [و در راه او شربت شهادت نوشیدند] و بعضی دیگر در انتظارند و هیچ گونه تغییری در پیمان خود ندادند.

در این آیات خداوند کسانی را مؤمن واقعی می داند که در راه دین استقامت داشته باشند. بنابراین، کسانی که بر عهد ولایت با علم به آن استقامت نکردند مؤمن واقعی نیستند.

آری، مخالفان شیعه، تمام ارادت و اعتقاد خود را بر محور کسانی متمرکز کرده اند که به نظر شیعه بیشترین ستم را به رهبران شیعه، یعنی حضرت علی (ع) و همسرش فاطمه زهرا (علیهاالسلام) کرده اند. مخالفان شیعه، از دشمنان سرسخت اهل بیت، همچون مروان و معاویه و جنایت هایشان دفاع می کنند و امثال اینها را تحت عنوان

«عداله الصحابه» محترم می شمارند. این کارها شیعه را تحریک می کند تا از مخالفان اهل بیت به شدت بیزار شوند. مخالفان از حساسیت و دفاع همه جانبه از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) دست نمی کشند، درحالی که انتظار دارند شیعیان از اظهار بیزاری از آنها صرف نظر نمایند.

ص: ۶۳

۸ ارتداد صحابه بعد از پیامبر اکرم (ص)

اشاره

نویسنده در صفحه ۱۵ و ۱۶ روایاتی را از امام باقر و امام صادق (علیهماالسلام) بدین مضمون ذکر می کند که همه مردم بعد از پیامبر اکرم (ص) مرتد شدند مگر سه نفر.

پاسخ

اوّلاً: در روایات اهل سنت مکرر آمده است که بعد از پیامبر (ص) به غیر از اعراب مدینه و برخی قبایل اطراف آن، همگی از اسلام برگشتند و جنگ با این مرتدان را از افتخارات ابوبکر می دانند!

آیا اعتقاد به این همه مرتد، که اکثریت قاطع مسلمانان را بعد از پیامبر (ص) شامل می شود، مشکلی ندارد؟

سیوطی در «تاریخ الخلفاء» از قول عایشه آورده است که وقتی رسول الله (ص) از دنیا رفت:

«اشرأب النفاق وارتدّت العرب» ؛ «نفاق گردن کشید و عرب مرتد شد» .

و از ابوهریره نقل می کند:

«ارتَدَّتِ العَرَب حَول المَدینه. . .» (۱)؛ «عرب

در اطراف مدینه مرتد شد. . .» .

۱- تذکره الحفاظ، ج۱، ص۳۸۵.

ص: ۶۴

و از ذهبی آورده است: «چون خبر وفات پیامبر (ص) منتشر شد، طوایف بسیاری از عرب مرتد شدند و زکات نپرداختند. . .» و در ادامه هم نام گروه هایی را از جمله مردم بحرین و عمان و. . . می برد. (۱)

«طبری» در حوادث سال ۱۱ هجری می گوید: «وقتی اسامه رفت، زمین کافر گشت، و همه یا افرادی از هر قبیله مرتد شدند، مگر قریش و ثقیف» . در جای دیگر می گوید: «بعد از پیامبر اکرم [(ص)]:

«ارتَدَّتِ العَرَبُ عَوامٌ أو خَواصٌ» (۲)؛ «عرب به طور عام یا خاص مرتد شد» . همچنین آورده است که ابوبکر به عده ای از صحابه گفت:

«أنَّ الأرضَ کافِرَه» (۳)؛ «زمین کافر گردیده است» .

این تعابیر، نشان دهنده گستردگی ارتداد به معنای حقیقی آن، یعنی بازگشت به کفر و جاهلیت است، به ویژه آنکه جمعیت مدینه بسیار اندک بوده است.

ثانیاً: در نظر اهل بیت (علیهم السلام) و پیروان آنها، امامت از ارکان دین و اصول ایمان است. آنها معتقدند ایمان غیر از اسلام است. اسلام همان شهادتین است که با اقرار به آن، شخص، مسلمان می شود و احکام اسلامی بر او مترتب می گردد. ولی ایمان مرحله بالاتری از اسلام است؛ یعنی با شهادتین لفظی و قلبی به امامت امیرمؤمنان (ع) نیز معتقد باشد و کسی که به امامت حضرت معتقد نباشد، اگرچه مسلمان است، مؤمن

نیست.

۱- تاریخ الخلفاء، صص ۷۳ - ۷۵.

۲- تاریخ الطبری ج ۲، ص ۴۷۵.

۳- تاریخ الطبری ج ۲، ص ۴۷۷.

ص: ۶۵

بنابراین، مسئله ارتداد مردم بعد از پیامبر (ص) که در روایات آمده، همان انحراف از ایمان (اسلام حقیقی) است، نه انحراف و ارتداد رسمی از اسلام که موجب کفر شود بله، هر کس عمداً از ولایت منحرف شده باشد، در آخرت مستحق عقوبت است و حتی اسلام دنیوی او نیز پذیرفته نخواهد شد.

عملکرد اهل بیت (علیهم السلام) و پیروان آنها، از صدر اسلام تاکنون، نشان دهنده آن است که مخالفان خود را مسلمان دانسته و احکام اسلام را بر آنها جاری کرده اند.

شگفتا که به ادعای شیعه، مبنی بر انحراف اصحاب از مسئله ولایت و ایمان، اعتراض می شود اما ادعای ارتداد همه مسلمانان و کافر دانستن آنان، به جز گروهی اندک اشکالی ندارد. ما روایاتی را از اهل سنت می آوریم که بیانگر ارتداد بیشتر صحابه است:

«حمیدی» در «الجمع بین الصحیحین» (۱)از «مسند ابوهریره» به چند طریق از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده است که حضرت فرمود:

من [در محشر] ایستاده ام که گروهی ظاهر می شوند، وقتی آنها را شناختم، میان من و ایشان مردی می آید و به آنها می گوید: «بشتابید» . می گویم: «به کجا؟» می گوید: «سوگند به خدا به سوی آتش» . می گویم: «چرا؟» گوید: «اِنَّهُمْ اِرْتَدُّوا بَعْدَکَ عَلی أَدبارِهِمُ الْقَهْقَری» ؛ «اینان بعد از تو مرتد شدند و به گذشته خود برگشتند» .

سپس گروه دیگر و گروه دیگر و همین سؤال و جواب صورت

۱- الجمع بین الصحیحین، حمیدی، ح ۲۶۷.

ص: ۶۶

می گیرد تا آنکه رسول خدا (ص) فرمود:

«فَلا اَراهُ یَخْلُصُ مِنْهُمْ اِلّا مِثلُ هَمَلِ النَّعَمِ» (۱)؛ «نمی بینم کسی از آنها نجات یابد، مگر اندکی» .

اصحاب و سرپیچی از فرمان پیامبر (ص)

اما چطور ممکن است بیشتر اصحاب از فرمان پیامبر (ص) سرپیچی کنند و از ولایت امیرمؤمنان منحرف شوند؟

پاسخ آن را باید در مجموعه ای از عوامل جست وجو کرد، از جمله حب دنیا و جاه و مقام، نفاق، سستی ایمان، تسامح و تساهل، فرار از مناقشه های سیاسی، تسلیم شدن در برابر وضع حاکم، فریب خوردن عده ای به سبب ادعای بحران و حساسیت شرایط، سیاسی تلقی کردن مسئله حکومت در مقابل مسائل دین. البته مهم ترین عامل، حسد و کینه قریش از امیرمؤمنان (ع) بود که به سبب اجرای دستور الهی و کشته شدن بسیاری از بزرگان آنها به دست حضرت، ایجاد شده بود.

از جمله عوامل انحراف مردم این بود که بسیاری از صحابه، آن تعبدی که در احکام دیگر، همچون نماز و روزه داشتند، در مسائل سیاسی و حکومتی نداشتند. بنابراین پیوسته در این گونه موارد بر پیامبر اعتراض می کردند؛ مثل اعتراض «عُمر» در صلح حدیبیه (۲)یا جریان روز پنجشنبه و مقاومت وی در نگاشتن وصیت پیامبر (ص) (۳)یا اعتراض

بسیاری

۱- صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل البخاری، ج۷، ص۲۰۸.

۲- السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۱۹؛ صحیح البخاری، ج ۲، ص ۸۱.

۳- صحیح مسلم، ج ۱۱، ص ۹۰.

ص: ۶۷

از صـحابه در مورد فرماندهی اسامه (۱)، مخالفت وی در غزوه بـدر درباره گرفتن مدینه، جریان عباس و موارد بسـیاری دیگر. ازاین رو طبق عادت، به روایات و سخنان پیامبر در این مورد نیز اعتنایی نکردند.

از دیگر عوامـل انحراف، حـدیث جعلی دیگر به این مضـمون است که پیـامبر (ص) فرمود: «خلافت و نبوت در یک بیت جمع نمی شود» (۲)و به این ترتیب مردم را فریب دادنـد. خلیفه دوم به ابن عبـاس گفت: «قریش از این ناراحت بود که در میان شـما -خانـدان پیامبر - نبوت و خلافت جمع شود» .

از دیگر عوامل انحراف، شایعه ای بود که بعد از رحلت پیامبر (ص) پخش کردند: زمانی که امیرالمؤمنین (ع) مشغول غسل، کفن و دفن پیـامبر بـود و دیگران سـرگرم توطئه برای حکومت بودنـد، شـایعه کردنـد که علی (ع) به سـبب شـدت مصـیبت پیـامبر (ص) از تصدی منصب خلافت خودداری کرده و در خانه اش به اندوه و ماتم نشسته است. (۳)

این عوامـل هر کـدام به تنهـایی برای انحراف کـافی بود، تـا چه رسـد به مجموعه عوامل که صـحابه را با همه ارادتشان به پیامبر، در وادی مسائل سیاسـی و تعصـبات قومی انـداخته تا سـخنان پیامبر (ص) را نادیده بگیرند. کاری که امروز، حتی نزد مؤمنان در مسائل سیاسی مشاهده می کنیم.

انحراف اصحاب انبیای گذشته

پیروان موسی (ع) نیز در زمان وی منحرف شدند و بعد از عبور از نیل

۱- الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۱۹۳.
۲- ر. ك: جامع الاحاديث، ج ۱۹، ص ۷۶؛ کنزالعمال، ج ۱۲، ص ۱۰۵.
۳- احقاق الحق، ج ۲، ص ۳۴۷.

ص: ۶۸

گفتند: اجْعَلْ لَنا إِلهاً كَما لَهُمْ آلِهَةٌ؛ «تو هم برای ما معبودی قرار ده همان گونه که آنها معبودان [و خدایانی] دارند» . (اعراف: ۱۳۸)

طرفداران «طالوت» نیز فرمان او را نشنیدند و عده بسیاری آب نوشیدند: فَشَ-رِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا (بقره: ۲۴۹)

مگر امت عیسی با اعتقاد به الوهیت او هلاک نشدند؟ مگر پیامبراکرم (ص) نفرمود: «امت من بر ۷۳ فرقه می شوند و تنها یکی اهل نجات است» . (۱)مگر در حجهالوداع نفرمود: «بعد از من به کفر برنگردید و به جان یکدیگر نیفتید» . (۲)مگر قرآن مکرر به صحابه درباره ارتداد، هشدار نداده است؟ خداوند می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلى أَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمْلى لَهُمْ (محمد: ۲۵)

به یقین کسانی که بعد از روشن شدن راه هدایت برای آنها، پشت به آن کردند شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است.

آیا شبهه ارتداد، فقط در زمان پیامبر (ص) بود و با رفتن او منتفی گردید؟ خداوند می فرماید:

وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كافِرٌ فَأُولئِكَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَهِ وَ أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ (بقره: ۲۱۷)

۱- (حافظ محمد بن موسی الشیرازی به نقل از ۱۲ تفسیر اهل سنت) ؛ ر. ک: دلائل الصدق، محمدحسن مظفر، ج ۳، ص ۵۰.

۲- مجمع الزوائد، هیتمی، ج۶، ص۲۸۳.

ص: ۶۹

وهر کس از شما که از آیینش برگردد و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال [نیک گذشته] او در دنیا و آخرت بر باد می رود و چنین کسانی اهل دوزخند و جاودانه در آن خواهند بود.

یا می فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ أَذِلَّهٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّهٍ عَلَی الْکافِرِینَ (مائده: ۵۴)

ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما، از آیین خود باز گردد [به خدا زیانی نمی رساند] خداوند گروهی را می آورد که آنها را دوست دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند؛ در برابر مؤمنان، متواضع و در برابر کافران، سرسخت و نیرومندند.

در روایات بسیاری از شیعه و اهل سنت آمده است که این آیه درباره علی (ع) در فتح خیبر یا مبارزه او با ناکثان، قاسطان و مارقان نازل شده است. (۱)

جالب است بلافاصله بعد از هشدار ارتداد، آیه «امامت امیرالمؤمنین (ع) » آمده است که می فرماید:

إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُونَ (مائده: ۵۵)

سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و کسانی که ایمان آورده اند؛ آنها که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

۱- تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۴، ص ۴۱۷.

ص: ۷۰

۹ عدالت و فضیلت صحابه

اشاره

نویسنده در صفحه ۱۷ مطالبی را آورده است که ابتدا به آنها اشاره می شود:

الف) خداوند در قرآن می فرماید: وَ السّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ؛ «پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار» . (توبه:۱۰۰)

ب) ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن مسعود، سعد بن معاذ و همه کسانی که شیعه بر آنها لعنت می فرستند از مهاجران، انصار و پیشگامانند که خداوند از آنان اعلام رضایت کرده است.

ج) چگونه عاقلی می تواند بگوید که اصحاب بر علی (ع) ستم کرده و غصب خلافت کرده اند با آنکه خداوند در این آیه می گوید از اصحاب راضی است؟

د) پیامبر اکرم (ص) هنگام وفات از اصحاب و در رأس آنها خلفای ثلاثه -ابوبکر، عمر و عثمان - راضی بود و آیاتی را خواند که اصحاب را ستوده است.

ه) مگر خداوند نمی دانست که اینها - آن گونه که شیعه می گوید -

بعد از وفات پیامبر (ص) منحرف می شوند، قرآن را تحریف می کنند

ص: ۷۱

واحکـام دین را تغییر می دهنـد؟ اگر می دانست پس آیاتی که اصـحاب را سـتوده است، چگونه بایـد توجیه کرد؟ قرآن آنها را می ستاید، اما شـیعه آنها را منافق و مرتد می داند. آیا خداوند می خواست پیامبرش را فریب دهد و اصـحاب را به ناحق سـتایش کند تا پیامبر به آنها اعتماد کند و با آنان فامیل شود و بعد از وفات او از دین برگردند؟

و) چرا خداوند صفات واقعی آنها را و وضعیتی که بعد از وفات پیامبر بدان درخواهند آمد را بیان نکرده است؟

ز) آیه مبـارکه لَقَـدْ رَضِیَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ إِذْ یُبایِعُونَـکَ تَحْتَ الشَّجَرَهِ؛ «خداونـد از مؤمنـان – هنگـامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند – خشنود شد» . (فتح:۱۸) شاهد بر پای بندی اصحاب است.

آیه پیشگامان و عدالت صحابه

مطالب اول درباره آیه مبارکه:

وَ السَّابِقُـونَ الْـأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهـاجِرِینَ وَ الْأَنْصـارِ وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسـانٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَـدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ (توبه: ۱۰۰)

پیشـگامانِ نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردنـد، خداوند از آنها خشـنود گشت و آنها [نیز] از او خشـنود شدنـد، و باغ های بهشتی برای آنان آماده ساخته که نهرها از پای درختانش جاری است. جاودانه در آن خواهند ماند و این است رستگاری و پیروزی بزرگ.

ص: ۷۲

پاسخ

اوّلاً : آیه در مورد همه اصحاب نیست؛ زیرا پیشگامان نخستین در آن ستایش شده اند، نه همه و حتی معلوم نیست تمامی مهاجر و انصار را هم شامل شود؛ زیرا کلمه

مِنَ به معنای «تبعیض» است؛ یعنی پیشگامان از مهاجر و انصار.

ثانیاً : ستایش این پیشگامان، مشروط به استقامت در دین و عدم انحراف است نه مطلق؛ زیرا اگر آیه مطلق باشد، یا به معنای آن است که پیشگامان از مهاجر و انصار همواره بهشتی و مورد رضای خدا هستند اگرچه گناه کرده باشند و حتی مرتد شده باشند یا به این معناست که آنها تا آخر عمر منحرف نشدند و در دین پایدار بودند. معلوم است که احتمال اول درست نیست و خداوند هرگز از افراد فاسق و منحرف راضی نیست. احتمال دوّم نیز درست نیست؛ زیرا به طور قطع می یابیم که بسیاری از این پیشگامان، یکدیگر را تفسیق یا تکفیر کردند و به قتل و غارت و هتک یکدیگر پرداختند و هرگز نمی توان گفت که خداوند از همه آنها راضی است.

قرآن و پیشگامان مذموم

آیات قرآن، روایات و حقایق تاریخ، نه تنها مصون بودن صحابه را رد می کند، بلکه برخی از آن پیشگامان را مردود می شمارد. خداوند متعال «ثعلبه بن حاطب» - که از اصحاب بدر و از پیشگامان است و از پرداخت

زکات امتناع ورزید - را مذمت کرده و می فرماید:

وَ مِنْهُمْ مَنْ عاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتانا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَکُونَنَّ

ص: ۷۳

مِنَ الصَّالِحِينَ * فَلَمَّا آتـاهُمْ مِنْ فَضْـلِهِ بَخِلُـوا بِهِ وَ تَـوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُـونَ * فَـأَعْقَبَهُمْ نِفاقـاً فِی قُلُوبِهِمْ إِلی یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ بِمـا أَخْلَفُوا اللَّهَ ما وَعَدُوهُ وَ بِما کانُوا یَکْذِبُونَ (توبه:۷۵- ۷۷)

از آنها کسانی هستند که با خـدا پیمان بسـته بودند: «اگر خداوند ما را از فضل خود روزی دهد، قطعاً صدقه و زکات خواهیم داد و از صالحان [و شاکران] خواهیم بود» . اما هنگامی که خدا از فضل خود به آنها بخشید، نسبت به آن بُخل ورزیدند و سرپیچی کردند و روی برتافتنـد. این عمل [روح] نفاق را تا روزی که خدا را ملاقات کنند در دل هایشان برقرار ساخت. این سـزای شکسـتن پیمانی است که با خدا بسته بودند و سزای دروغ هایی است که می گفتند.

قرآن در این آیـات، امثـال ثعلبه را تـا زمـان مرگ یـا قیـامت محکوم به نفـاق کرده است بـا آنکه از پیشـگامان انصـار و از شـرکت کنندگان بدر است. (۱)

یـا آیه مبـارکه: وَ عَلَی الثَّلاـثَهِ الَّذِینَ خُلِّفُوا حَتَّی إِذا ضاقَتْ عَلَیْهِمُ الْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ (توبه: ۱۱۸) که در مورد پـذیرش توبه سه نفر از کسانی است که از همراهی با پیامبر (ص) و شرکت در جنگ تبوک خودداری کردند و بعد از بازگشت، پیامبر (ص) با آنان سخن نگفت و دستور داد که هیچ کس

۱- اسدالغابه، ابن الاثیر، ج ۱، ص ۲۲۷؛ و در آنجا ذکر گردیده که ثعلبه بعداً پشـیمان شد و زکات خود را آورد، اما پیامبر (ص) تا زنـده بود از گرفتن آن خودداری کرد. بعـد از وفـات پیـامبر، ابوبکر، عمر و عثمـان نیز با وجود اصـرار ثعلبه از گرفتن آن خودداری کردنـد تا اینکه وی در زمان عثمان از دنیا رفت. شـگفت آنکه برخی از اهل سـنت، مثل ابن حجر که این جریان را با مسـئله عدالت صحابه و حـدیث بهشتی بودن اهل بـدر، منافی دیـده انـد به فکر چاره جویی افتاده و در اینکه این ثعلبه همان باشد، تردیدکرده اند. الاصابه، ج ۱، ص ۵۱۷.

ص: ۷۴

با آنها سخن نگوید و آنها تحت فشار عجیبی قرار گرفتند به گونه ای که زنان شان، از پیامبر (ص) اجازه خواستند تا از آنها جدا شوند؛ ولی حضرت اجازه نداد. این سه نفر عبارتند از: «کعب بن مالک» ، «مرارهبن ربیع» و «هلال بن امیهالرافعی» . هلال را از شرکت کنندگان بدر، احد و قدیم الاسلام و مراره را از شرکت کنندگان بدر شمرده اند. (۱)درباره حضور کعب بن مالک در جنگ بدر نیز اختلاف کرده اند. به هر حال، هر سه نفر از مسلمانان پیشگام هستند. (۲)

یا آیه مبارکه نجوا: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَةً (مجادله: ۱۲) که به مؤمنان دستور می دهد قبل از نجوای با پیامبر (ص) صدقه ای بدهند؛ ولی کسی جز امیرالمؤمنین (ع) به آن عمل نکرد. حضرت امیر (ع) فرمود:

در کتاب خدا آیه ای است که هیچ کس جز من به آن عمل نکرده و بعد از من نیز عمل نخواهد کرد و آن آیه نجواست. من یک دینار داشتم به ده درهم فروختم و با پیامبر نجوا می کردم و هر بار یک درهم دادم سپس آیه نسخ شد و کسی به آن عمل نکرد و این آیه نازل شد: أَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقاتٍ (۳)؛ «آیا ترسیدید [فقیر شوید] که از دادن صدقات قبل از نجوا، خودداری کردید؟ !» (مجادله:۱۳)

ذهبی هم با همه دشمنی اش چیزی به آن نیفزوده و حتی ابن تیمیه

۱- تنقیح المقال، عبدالله مامقانی، ج ۳، ص ۳۰۴.

۲- الاصابه، ج ۶، صص ۵۲ و ۴۲۸ و ج۴، ص ۲۴۷؛ تهذیب الکمال، ج، ص ۱۹۴.

۳- حاکم در المستدرک، ج۲، ص ۴۸۲، حدیث را دارای شرط شیخین و صحیح دانسته است.

ص: ۷۵

هم به آن اعتراف کرده است. (۱)در این آیه مبارکه، خداوند همه صحابه ای که قدرت پرداخت صدقه داشتند و امتناع کردند، به ویژه ابوبکر که گویند ثروتمند بوده است را مذمت کرده است. آیا خداوند از این افراد و اعمال شان راضی بوده است؟ !

«مغیره بن شعبه» از صحابه و بیعت کنندگان شجره است و مشمول این آیه است که خدا می فرماید:

لَقَدْ رَضِیَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ إِذْ یُبایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَهِ (فتح:۱۸)

خداوند از مؤمنان، هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند، خشنود شد.

او همان کسی است که در زمان ریاستش بر بصره، با زن شوهردار معروف به نام «ام جمیل» ارتباط داشت و چهار شاهد هنگام زنا او را دیدند. مغیره و شهود را نزد عمر آوردند، سه نفر از آنها شهادت به زنای صریح دادند؛ اما چهارمی با اشاره عمر فقط همبستر شدن او به صورت عریان و مقدمات کار را شهادت داد و این گونه مغیره از سنگسار شدن رهایی یافت. (۲)جریان مذکور، هرگونه که توجیه شود، باز همبستر شدن و استمتاع در آن قطعی است؛ همچنان که در روایات اهل سنت به وضوح آمده است. پس چگونه چنین فردی مورد رضایت مطلق خداوند است؟ !

یا «نعمان» که در همه جنگ ها شرکت داشته است، سه بار شرب

خمر

۱- الاصابه، ج ۶، صص ۵۲ و ۴۲۸ و ج۴، ص ۲۴۷؛ تهذیب الکمال، ج، ص ۱۹۴.

۲- تاریخ طبری؛ وفیات الاعیان، ابن خلکان؛ الکامل فی التاریخ؛ کنزالعمال، متقی هندی. ر. ک: دلائل الصدق، ج ۳، ص۸۶.

ص: ۷۶

کرد به گونه ای که در مرتبه چهارم، عُمر از رسول الله (ص) تقاضای قتل او را کرد. (۱)آیا می توان اینها را داخل در «پیشگامان نخستین» دانست؟

یا در جنگ اُحد، نافرمانی و فرار مسلمانان را داریم که قرآن کریم آنها را به شدت مذمت کرده است؛ مذمت به سبب تردید در حقانیت اسلام، فرار ننگین و رها کردن پیامبر، دنیاطلبی و. . . . آیات ۱۴۱ تا ۱۵۸ سوره آل عمران به این واقعه پرداخته است به ویژه آیه ۱۴۲ که شرط ورود به بهشت را جهاد و صبر در راه دین می داند.

یا در جنگ حنین، سپاه ده هزار نفری مسلمانان که به جز امیرالمؤمنین و ده نفر دیگر، بقیه فرار کردند. خداوند، فرارکنندگان از جنگ را مشمول غضب دانسته و فرموده است:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا لَقِیتُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا زَحْفاً فَلا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبارَ * وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَیِّزاً إِلی فِئَهٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ (انفال: ۱۵ و ۱۶)

ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که با کافران در میدان نبرد روبرو شوید، به آنها پشت نکنید [و فرار ننمایید]، و هر کس در آن هنگام به آنها پشت کند مگر آنکه هدفش از کناره گیری، تجدید نیرو برای حمله [مجدد] یا پیوستن به گروهی [از مجاهدان] باشد، به غضب خدا گرفتار خواهد شد و جایگاه او جهنم است و چه

بدجایگاهی است.

و در جای دیگر درباره این واقعه می فرماید:

۱- صحیح البخاری، ج ۸، ص ۱۹۶.

ص: ۷۷

وَ یَوْمَ حُنَیْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْکُمْ کَثْرَتُکُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْکُمْ شَیْئاً وَ ضاقَتْ عَلَیْکُمُ الْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّیْتُمْ مُدْبِرِینَ (توبه: ۲۵)

ودر روز حنین [نیز یاری نمود] در آن هنگام که فزونی جمعیتتان، شما را مغرور ساخت؛ ولی [این فزونی جمعیت] مشکلی را از شما حل نکرد و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد سپس پشت [به دشمن] کرده و فرار کردید.

بخاری در کتاب «مغازی» و مسلم در کتاب «زکات» گفته اند: «در این جنگ ده هزار نفر با پیامبر بودند به اضافه گروهی از «طلقاء» که همه گریختند» . (۱)و ابن عبدالبر در «استیعاب» در ترجمه عباس گوید: «اختلافی نیست که عثمان و ابوبکر از فرارکننده ها بودند؛ اختلاف در عمر است» که از کلام وی معلوم می شود فرار آنها را درست می داند. (۲)

صحابه در نگاه پیامبر (ص) و خود صحابه

خود صحابه چنین فضیلت و حریم امنی را برای خود قائل نبودند و خود را به سبب صحابی یا پیشگام بودن به طور قطع بهشتی نمی دانستند.

در صحیح بخاری آمده است:

وقتی شخصی به «براء بن عازب» گفت: خوشا به حال تو که با پیامبر (ص) مصاحبت داشتی و با او در زیر شجره، بیعت

۱- صحیح مسلم، ج۳، ص۱۰۶.

۲- الاستیعاب، ج ۲، ص ۸۱۰.

ص: ۷۸

رضوان نمودی [یعنی همان ها که آیه از آنها اعلام رضایت نموده است] او در جواب گفت: «تو نمی دانی ما بعد از پیامبر (ص) چه کردیم؟» (۱)

همچنین در «صحیح بخاری» آمده است که پیامبر (ص) فرمود:

من در کنار حوض [کوثر] منتظر شما هستم، در این هنگام مردانی از شما را نزد من می آورند؛ همین که می خواهم به آنها نزدیک شوم، مانع می شوند. می گویم: «پروردگارا! اینها اصحاب من هستند» . خداوند می فرماید: «ای پیامبر تو نمی دانی بعد از تو چه کردند» . (۲)

از همین رو خلیفه دوم عمر بن خطاب نزد حذیفه یمانی که به نام های منافقان آگاه بود، رفت و از او پرسید که آیا او از منافقان است و پیامبر (ص) نام او را در میان آنها برده است؟ (۳)آیا کسی که مصداق آیه مذکور است، در بهشتی بودن و ایمان خود تردید دارد؟ ! و آیا کسی که جزءده نفری است که وعده بهشت به او داده شده (همچنان که گویند) در ایمان خود تردید دارد؟ ! بلکه صحیح همان است که عُمر به مردی که

ادعای ایمان داشت، گفته است: «آیا شما با پیامبر بر سه گروه نبودید:

مشرک، منافق و مؤمن؟ (۴)

۱- صحیح البخاری، ج ۵، ص ۱۶۰.

۲- صحیح البخاری، ج ۹، ص ۵۸.

۳- التمهید، باکلان، ص ۱۹۶؛ بهجه النفوس، ابن ابی جمره، ج ۴، ص ۴۸؛ احیاء العلوم، غزالی، ج۱، ص ۱۲۹؛ ر. ک: الغدیر، ج ۶، ص ۲۴۱.

۴- کنزالعمال، ج ۱، ص ۱۰۳؛ ر. ک: الغدیر، ج ۶، ص ۲۴۰.

ص: ۷۹

شرایط رضایت خداوند از پیشگامان

از همه آنچه گفته شد و بسیاری دیگر که مجال گفتن آن نبود، استفاده می شود که رضایت خداوند از پیشگامان از مهاجر و انصار و از بیعت کنندگان زیر شجره مشروط به استقامت در دین و عمل صالح است نه آنکه ایجاد کننده حریم اَمن برای فسق و اعطای عصمت به آنها باشد.

ازاین رو خداوند به پیامبرش می فرماید:

وَ بَشِّ-رِ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ. . . (بقره: ۲۵)

به کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند بشارت ده باغ های بهشتی برای آنهاست که نهرها از پای درختانش جاری است. . .

مسلماً این وعده، مشروط به استقامت در دین است. در آیات بسیاری وعده بهشت مشروط به عمل صالح و استقامت در دین است و در صورت انحراف از دین اعمال او نیز باطل خواهد شد.

قرآن آشکارا می گوید:

وَ مَنْ یَرْتَدِدْ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَیَمُتْ وَ هُوَ کافِرٌ فَأُولئِکَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ أُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ (بقره: ۲۱۷)

هر کس از شما که از آیینش برگردد و در حال کفر بمیرد، تمام

اعمال [نیک گذشته] او در دنیا و آخرت بر باد می رود و چنین کسانی اهل دوزخند و جاودانه در آن خواهند بود.

همچنان که وعده جهنم و عذاب برای فاسقان و کافران، مشروط به

ص: ۸۰

توبه نکردن و نداشتن اسلام است، وعده بهشت نیز چنین است. در قرآن چنین می خوانیم:

قالَ اللَّهُ هـذا یَوْمُ یَنْفَعُ الصَّادِقِینَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ (مائده:۱۱۹)

خداونـد می گویـد: این [همان] روزی است که راستی راسـتگویان به آنها سود می بخشد. برای آنها باغ های بهشتی است که نهرها از پای درختان آن می گـذرد و تا ابـد جاودانه در آن میماننـد. خداوند از آنها خشـنود است و آنها نیزاز او خشـنودند. این [همان] رستگاری بزرگ است.

از این آیه فهمیده می شود که رضایت خداوند بر اثر صداقت است؛ یعنی استقامت بر پیمان.

همچنین خداوند در آیه های ۷ و ۸ سوره بینه می فرماید:

إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ * جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ

کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند بهترین خلق [خدا] هستند. پاداشِ آنها نزد پروردگارشان باغ های جاویدان

بهشتی است که نهرهـا از پای درختانش جاری است، همیشه در آن میماننـد؛ [هم] خـدا از آنان خشـنود است و [هم] آنها از او و این [مقام والا] برای کسی است که از [مخالفت] پروردگارش بترسد.

پس بهشت و رضایت خداوند بر اثر ایمان و عمل صالح است و

ص: ۸۱

خداوند هرگز از فاسقان راضی نیست؛ ازاین رو می فرماید: فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لا یَرْضی عَنِ الْقَوْمِ الْفاسِقِینَ ؛ «اگر شما از آنها راضی شوید، خداوند [هرگز] از گروه فاسقان، راضی نخواهد شد» . (توبه: ۹۶)

در نتیجه، کسانی از صحابه مورد تأیید قرآن هستند که در ایمان، صادق و در عقیده، ثابت باشند و گرفتار هوا و هوس و دنیاطلبی نیز نشده باشند. خداوند می فرماید:

مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَض-ی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِیلًا (احزاب: ۲۳)

در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بستند، صادقانه ایستاده اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند [و در راه او شربت شهادت نوشیدند] و بعضی دیگر در انتظارند و هیچ گونه تغییری در پیمان خود ندادند.

طبق این آیه، تنها برخی از مؤمنانِ زمان نزول آیه، صادق هستند و آنها کسانی اند که یا شهید شدند - که بهترین گواه صداقت آنهاست - یا منتظرند؛ ولی تغییر روش ندادند.

بنابراین ما باید کسانی از صحابه یا پیشگامان را تعظیم کنیم که بر سر پیمانشان باقی ماندند. از نظر اهل بیت (علیهم السلام) ، ستمکاران بر اهل بیت (علیهم السلام) ، همان ها که به قصد آتش زدن حریم اهل بیت (علیهم السلام) به آن خانه هجوم بردند

و با شمشیر برهنه، حضرت امیر (ع) را به قتل تهدید کردند تا از او بیعت بگیرند، صادق نبوده و داخل در آن آیات نیستند. همان ها که حرمت دختر پیامبر (ص) را رعایت نکردند، کسی که پیامبر (ص) درباره اش فرمود: «خداوند با رضای او راضی و با خشم او خشمگین می شود» و سرانجام،

ص: ۸۲

بر اثر ظلم و ستمی که به او شد با خشم فراوان بر حاکمان زمان خویش، در جوانی به شهادت رسید و حتی راضی نشد آنها در مراسم دفن او حاضر شوند و قبر او را بشناسند.

توضیحی در مورد برخی از پیشگامان اهل سنت

اما مطلب دوم: نویسنده نام نُه نفر را برده و آنان را پیشگامان دانسته است و اضافه کرده همه کسانی که شیعه آنها را لعنت می کند از مهاجر، انصار و پیشگامان هستند که خداوند از آنان اعلام رضایت کرده است.

پاسخ

اولاً: همه کسانی که شیعه آنها را لعنت می کند از پیشگامان نیستند و مورد رضایت خداوند هم قرار ندارند. شیعه، افرادی مثل معاویه، عمروبن عاص، مروان، بُسر بن ارطاه، ابوسفیان، مغیره و دیگر پیروان ستمکاران را لعنت می کند و اینها جزء پیشگامان نیستند.

ثانیاً: شیعه هرگز به افرادی مثل عبدالله بن مسعود و سعد بن معاذ متعرض نمی شود.

ثالثاً: آیه مبارکه در مورد پیشگامان، به استقامت در دین و انحراف نیافتن بعد از پیامبر اکرم (ص) مشروط است و صحابه ای که قطعاً با ستم

به اهل بیت (علیهم السلام) و مخالفت با ایشان منحرف شده اند، مشمول آیه نیستند.

چگونه خداوند از طلحه و زبیر راضی باشد که سبب اختلاف میان مسلمانان شدند و بر امام مسلمانان خروج کردند و هزاران نفر را به کشتن دادند. مگر پیامبر اکرم (ص) نفرمود: «هر که با علی (ع) جنگ کند با

ص: ۸۳

من جنگ کرده است» . مگر نفرمود: «خدایا! دشمن علی (ع) را دشمن دار» . آیا دشمن خدا و کسی که با پیامبر (ص) می جنگد مورد رضایت خداوند است؟

گفتنی است که در روایات اهل سنت آمده است که عُمربن خطاب وقتی خلافت را بعد از خود در میان شورای شش نفره، یعنی امیرالمؤمنین، عثمان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف قرار داد، خودش به شرح حال اینها پرداخت و در مورد طلحه گفت: «پیامبر (ص) از دنیا رفت، درحالی که تو را سرزنش می کرد» و به زبیر گفت: «تو در هنگام خشم، کافری و در هنگام رضایت، مؤمن؛ روزی شیطانی و روزی انسان» . (۱)در روایت دیگر است که به طلحه گفت:

آیا تو نیستی که گفتی: «اگر پیامبر از دنیا برود ما همسران او را نکاح می کنیم. خداوند، محمد را نسبت به دخترعموهای ما شایسته تر قرار نداده است» و خداوند در مورد تو این آیه را فرستاد: وَ ما کانَ لَکُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لا أَنْ تَنْکِحُوا أَزْواجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً؛ «و شما حق ندارید پیامبر خدا را آزار دهید، و نه

هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود درآورید» .

(احزاب:۵۳) (۲)

در تفسیر آیه مذکور آمده است، طلحه آن کسی است که پیامبر را اذیت کرده و گفته است: «اگر رسول الله (ص) بمیرد با عایشه ازدواج می کنم؛ او دختر عموی من است» . وقتی پیامبر (ص) این سخن را شنید،

۱- کنزالعمال، ج ۳، ص ۱۵۹.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۲۵۹.

ص: ۸۴

ناراحت شد و این آیه نازل شد. (۱)

مگر قرآن نمی گوید:

إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِیناً (احزاب: ۵۷)

آنها که خدا و پیامبرش را آزار می دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته و برای آنها عذاب خوار کننده ای آماده کرده است.

آیا کسی که به عذاب الیم تهدید شده و در دنیا و آخرت مورد لعن قرار گرفته، مورد رضایت خداوند است؟

اهل سنت روایت کرده اند:

عُمر آن گاه که مورد ضربه قرار گرفت به طلحه گفت: «بگویم یا ساکت شوم؟» طلحه گفت: «بگو که هرگز سخن نیک نمی گویی!» عمر گفت: «لَقَدْ ماتَ رَسُولُ الله [(ص)] ساخِطاً عَلَیکَ بِالْکَلِمَهِ الَّتی قُلتَها یَوْم نَزَلَتْ آیَه الحِجاب» (۲)؛ «پیامبر [(ص)] در حالی از

دنیا رفت که بر تو به سبب سخنی که در روز نزول آیه حجاب گفتی، خشمگین بود» .

آیا سعد بن ابی وقاص همان کسی نیست که از بیعت با امیرالمؤمنین (ع) تخلف کرد و حضرت را یاری ننمود با آنکه همه امت از بدریّون، مهاجر

۱- تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۱۰، ص ۳۱۵؛ الدرالمنثور، ج ۵، ص ۲۱۴؛ لباب النقول، سیوطی، ص۱۷۹؛ فتح القدیر، ج ۴، ص ۲۹۹.

۲- الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، ج ۱۴، ص ۲۲۸؛ فیض القدیر، مناوی، ج ۴، ص ۲۹؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص۵۰۶؛ تفسیرالخازن، ج ۵، ص ۲۲۵؛ روح المعانی، آلوسی، ج ۲۲، ص ۷۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۱، ص۶۲ و ج ۳، ص ۱۷۰؛ ر. ک: الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۲۷.

ص: ۸۵

و انصار با او بیعت کردند؟ آیا او مورد رضایت خدا و رسولش است؟

اما حدیث «عشره مبشّره» ، حدیثی ساختگی است و حکایت دیگری دارد که اکنون مجال بیان آن نیست.

نقش صحابه در مظلومیت حضرت علی (ع)

اما مطلب سوم: نویسنده با استناد به آیه صد سوره توبه: وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ گفته است: چگونه ممکن است عاقلی بگوید: «بر علی (ع) ستم شده است و خلافتش را غصب کرده اند.

پاسخ

گفتیم که آیه مبارکه، نه بر طهارت همه اصحاب دلالت می کند و نه بر طهارت همه پیشگامان، مگر به صورت مشروط.

در این زمینه مناسب است خطبه شقشقیه و آنچه حضرت امیر (ع) در آن از مظلومیت خویش - در مورد خلفا و غصب خلافت - گفته است را مطالعه کرد؛ خطبه ای که بزرگان شیعه و اهل سنت از محدثان و مورخان

آن را ذکر کرده اند. (۱)ابن ابی الحدید معتزلی مدعی است که دادخواهی حضرت امیر (ع) از خلفای ثلاثه، به شکل متواتر رسیده است. (۲)

۱- معانی الاخبار، حسن بن عبدالله عسکری، م ۳۸۲. همه خطبه و ابن اثیر در نهایه، ماده خضم و فیروزآبادی در قاموس ماده شقّ نظراتی از آن را آورده اند و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۰۵ از استاد استاد خود نقل می کند که من این خطبه را در کتاب هایی دیدم که دویست سال قبل از تولد سید رضی با خط علمایی که آنها را می شناسم نوشته شده و خود ابن ابی الحدید نیز می گوید: من بسیاری از این خطبه را در تصانیف شیخ خود ابوالقاسم بلخی که در دولت مقتدر می زیسته مدت ها قبل از آفریده شدن رضی دیدم.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۹۳؛ ر. ک: دلائل الصدق، ج ۳، ص ۴۴.

ص: ۸۶

آیا این ظلم نیست که برای گرفتن بیعت به خانه علی (ع) هجوم برند و آن حوادث دردناک را به وجود آورند؟ ! آیا این ظلم نیست که فدک را با دسیسه از دختر پیامبر (ص) بگیرند؟ ! آیا این ظلم نیست که خلافت را بدون مشورت با امیرالمؤمنین (ع) حل و فصل کنند؟ ! آیا این ظلم نیست که طلحه، زبیر، عایشه و برخی دیگر از اصحاب، جنگ جمل را علیه امیرمؤمنان (ع) راه اندازند؟ ! آیا این ظلم نیست که امثال معاویه، عمرو عاص، مروان، بُسر و دیگر صحابه به سب و لعن حضرت امیر (ع) و خاندان مطهر وی و کشتار شیعیان در زمان حضرت و بعد از آن بپردازند؟ ! و. . . .

رضایت پیامبر (ص) از اصحاب

و اما مطلب چهارم، یعنی رضایت پیامبر اکرم (ص) از اصحاب خود و در رأس آنها خلفای ثلاثه!

پاسخ

اگر مقصود کسانی است که در دو آیه گذشته از آنها سخن گفته شد، جوابش را دادیم. افزون بر افافاینکه آن دو آیه مربوط به همه اصحاب نیست. اگر مقصود، دلیل دیگری است که پیامبر (ص) از همه اصحاب به ویژه آن سه نفر راضی بود، باید دلیلی از عقل یا قرآن یا روایت که از دو طرف پذیرفتنی باشد، ذکر شود؛ ولی استدلال به روایات مخصوص اهل سنت برای پاسخ به شیعه منطقی نیست.

چگونه پیامبر (ص) از همگی اصحاب راضی باشد، درحالی که بسیاری از آنها به حکم قرآن، منافق یا به حکم روایات، مرتد بوده اند. چگونه

ص: ۸۷

پیامبر (ص) راضـی باشـد از کسانی که دخترش را چنان آزردنـد که با حالت خشم بر آنها از دنیا رفت و وصـیت کرد که آنها بر او نماز نخواننـد و بر جنازه اش حاضـر نشوند؟ (۱)مگر پیـامبراکرم (ص) نفرموده بود: «رضـای فـاطمه رضـای من است و خشم فاطمه، خشم من است؛ هر که او را خشـمگین کنـد مرا خشـمگین کرده است» . آیـا پیـامبر (ص) از کسـانی که فـاطمه را خشـمگین کردند راضی است؟ ! (۲)آیا پیامبر از ابوبکر راضی است که دختر پیامبر به او گفت: «

وَاللهِ لَادْعُوَنَّ عَلَیْکَ فی کُلِّ صَلاهٍ اُصَلّیها. . . » (۳)؛ «به خدا سوگند در هر نمازی که می خوانم، بر تو نفرین می کنم» .

آیـا پیامبر از امثال ابوسـفیان، معاویه، حکم و مروان راضـی بود که آنها را لعنت کرد؟ ! آیا از بنی امیه راضـی بود درحالی که قرآن آنها را شجره

ملعونه نامید؟ ! آیا از منافقان و فاسـقان راضی بود درحالی که خداوند از آنها راضی نبود؟ ! آیا از آنهایی که خود پیامبراکرم (ص) از مرتد شدنشان بعد وفاتش خبر داد، راضی بود؟ !

خدا و ستایش از منحرفان

اما مطلب پنجم: نویسنده می گوید:

چرا خداوند با علم به انحراف اینان بعد از پیامبر باز هم آنها را ستود؟ آیا می خواست پیامبرش را فریب دهد تا به آنها اعتماد کند و بعد از وفات وی از دین برگردند؟

۱- صحیح البخاری، ج ۶، ص ۱۹۶؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۷۲؛ الاصابه، ج ۴، ص ۳۷۸؛ الاستیعاب، ج ۲، ص۷۵۱؛ ر. ک: الغدیر، ج ۷، ص ۲۲۷.

۲- الامامه و السیاسه، ابن قتیبه، ج ۱، ص ۱۴؛ ر. ک: الغدیر، ج ۷، ص ۲۲۹.

۳- الغدیر، ج ۷، ص ۲۲۹.

ص: ۸۸

پاسخ

خداوند متعال، افراد را به سبب کار نیکشان ستوده است و هرگز به بقای آنها بر ایمان و عمل صالح در هر شرایطی تعهدی نداده است. هر کس اگر حال فعلی او نیکو باشد، در خور ستایش است؛ و این بدان معنا نیست که تا آخر بر همین حال می ماند. آینده افراد به اعمال آینده آنها بستگی دارد.

پیامبر اکرم (ص) نیز هرگز از آن آیات، چنین برداشتی را نکرد که اینها تا آخر ثابت قدم باقی خواهند بود تا موجب فریب وی گردد. این همه آیات که درباره کفر بعد از ایمان و ارتداد آنها هشدار می دهد به روشنی می فهمانند که آینده افراد در گرو استقامت آنهاست. حضرت رسول (ص) نیز به انحراف برخی از اصحاب خویش خبر داد؛ همچنان که گذشت. بلکه قرآن مجید و پیامبر اکرم (ص) معیارها را بیان فرمودند تا مردم، افراد

را بر اساس آن، در حال و آینده ارزش گذاری نمایند. از جمله این معیارها، تقوا و اطاعت از پیامبر (ص) در همه امور است. پذیرش خلافت امیرالمؤمنین علی (ع) و پیروی از وی و اهل بیت پیامبر (ص) – که در احادیث فراوانی مثل غدیرخم، حدیث ثقلین و مانند اینها و در کتاب های فریقین آمده است – همچنین محبت به امیرالمؤمنین (ع) و رضایت دخترش فاطمه (علیهاالسلام) است.

اما اشاره ای که نویسنده کرده است که شیعه آنها را به تحریف قرآن متهم می کند، ما در مباحث آخر همین کتاب که این اتهام آشکارتر مطرح می شود، به آن خواهیم پرداخت.

ص: ۸۹

برخی از بدعت های خلفا

امـا ادعـای شـیعه در مورد تغییر احکـام دین به دست خلفا، مسـئله حقی است که در کتاب های مفصل درباره آن سـخن گفته شـده اسـت و مـا بـه برخی از آنهـا اشـاره می کنیم: تعطیلی حـد زنـا بر مغیره بن شـعبه، تحریم عقـد مـوقت، بـدعت گـذاری نمـاز تراویح (جمـاعت خوانـدن نوافـل مـاه رمضـان) ، قرار دادن مالیات بر اموال مسـلمانان، قرار دادن زکات بر اسب، حـذف سـهم بنی هاشم از خُمس، حذف سـهم «مؤلفه قلوبهم» ، حذف یک تکبیر از نماز میت با آنکه سـنت بر پنج تکبیر بود، تحریم گریه بر میت، تغییر مقام ابراهیم، حذف «حی علی خیرالعمل» از اذان و اقامه، تجویز سه طلاق در یک مجلس و امور دیگری که خلیفه دوم انجام داد.

مشروح این امور و دیگر بدعت های خلفا و غیر ایشان در کتاب

«النص والاجتهاد» تألیف «سید عبدالحسین شرف الدین» و کتاب «الغدیر» و «دلائل الصدق» و دیگر کتاب ها آمده است.

علت بیان نشدن صفات و ویژگی های منحرفان

اما مطلب ششم: نویسنده گفته است: «چرا خداوند صفات واقعی و وضعیت آنها را بعد از پیامبر بیان نکرده است» ؟

پاسخ

خداونـد به طور کلّی ویژگی های منافقان و دیگر منحرفان را در قرآن بیان کرده است؛ ولی تطبیق آن را به عهده خود افراد گذارده است و از آنها خواسته که با توجه به عقل، قرآن و روایات پیامبر اکرم (ص) راه

ص: ۹۰

صحیح را انتخاب کنند. حکمت الهی در هدایت مردم، بیان کلیات و صفات عمومی است نه تطبیق جزئی آنها تا زمینه امتحان مردم فراهم شود. اگر بنا بود همه چیز در قرآن به صورت شفاف و ریز بیان شود، دیگر مجالی برای انتخاب و امتحان باقی نمی ماند. برای همین است که در قرآن، آیات متشابه در کنار محکمات آمده است:

فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ (آل عمران:۷)

اما آنها که در قلوبشان انحراف است به دنبال آیات متشابه اند تا فتنه انگیزی کنند.

مگر همه احکام الهی در قرآن به صورت واضح بیان شده که انتظار معرفی منافقان و منحرفان را داریم؟ ! آیا این همه تأکید و سفارش در

مورد اهل بیت و امامت آنها که در قرآن و احادیث نبوی به صورت متواتر آمده است، کافی نیست؟ ! بهتر از جریان غدیر خم و حدیث متواتر ثقلین چه می خواهیم؟ ! آیا اگر در قرآن به طور آشکار نام منافقان برده می شد با آنکه تعدادشان نیز بسیار بود و چه بسا از اصحاب مشهور نیز بودند، جامعه نوپای اسلامی را دچار تزلزل و توطئه نمی کرد؟ ! آیا احتمال شورش علیه اسلام و پیامبر (ص) نمی رفت، همچنان که علیه حضرت امیر (ع) شد؟ ! مسلماً معرفی آنها حتی از سوی پیامبر اکرم (ص) برخلاف مصلحت جامعه اسلامی بود. ازاین رو بعد از جنگ تبوک که منافقان قصد ترور حضرت را کردند و حذیفه و عمار نیز آنها را دیدند، حضرت رسول (ص) به آنها اجازه بازگو کردن نداد و فرمود: «مخفی دار» .

آیا اعلان نفاق برخی سبب نمی شد تا مقابله ای شدیدتر از جریان

ص: ۹۱

دوات و قلم رخ دهد که وقتی فهمیدند حضرت می خواهد خلافت امیرالمؤمنین (ع) را مکتوب کند، ایشان را به هذیان نسبت دادند؛ به گونه ای که در کنار بستر پیامبر (ص) درگیری رخ داد. عمر گفت: «بیماری بر پیامبر غلبه کرده، هذیان می گوید. قرآن برای ما کافی است» . عده ای عمل به دستور پیامبر را خواستار شدند و عده ای حق را با عمر دانستند و چون اختلاف و سروصدا شدت یافت، حضرت فرمود: «برخیزید» . ابن عباس می گفت: «تمام مصیبت آن بود که میان رسول الله و نوشتن مانع شدند» . (۱)

آیه بیعت رضوان و عدالت صحابه

اما مطلب هفتم، یعنی آیه بیعت رضوان؛

پاسخ

در بحث آیه ۱۰۰سوره توبه: وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مفصّل در این مورد سخن گفته ایم و نیازی به تکرار نیست. چگونه شرکت در بیعت رضوان دلیل بر بهشتی بودن چهار هزار نفر باشد، بدون توجه به اعمال آنها درحالی که یکی از آنها مغیره بن شعبه است با آن وضع اسفبار. گفتنی است که استدلال کنندگان به آیه از فردی مثل معاویه طرفداری می کنند که به نقل از «الاستیعاب» ، ۶۳ نفر از بیعت کنندگان رضوان را به قتل رسانده است. (۲)

۱- صحیح البخاری، ج ۴، ص ۵؛ ر. ک: الفصول المهمه، ص ۹۱.

۲- الاستیعاب، ابن عبدالبر؛ شرح حال عمار، ج ۳، ص ۱۱۳۸؛ ر. ک: دلائل الصدق، ج ۳، ص ۱۴.

ص: ۹۲

نظر صحیح درباره صحابه

بهترین نظریه درباره صحابه آن است که حضرت رضا (ع) بیان کرده است. ایشان در حدیث مفصلی فرمود:

ولایت امیرالمؤمنین و صحابه ای که دنباله رو پیامبر بودند و تغییری نکردند، واجب است، مثل سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، عمار بن یاسر، حذیفه یمانی، ابوالهیثم بن التیهان، سهل بن حنیف، عثمان بن حنیف و دو برادر او، عبادهبن صامت، ابوایوب انصاری، خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین و ابوسعید خدری و امثال

اینها - رضی الله عنهم و رحمه الله علیهم -، همچنین ولایت پیروان

اینها و کسانی که به هدایت اینان رهنمون شدند و در راه شان گام برداشتند. (۱)

برخی از علمای باانصاف اهل سنت نیز درباره صحابه، نظریه ای معتدل بیان کرده اند؛ مانند «دکتر طه حسین» که در کتاب «عثمان» می گوید:

ما در مورد اصحاب پیامبر (ص) آنچه را خودشان درباره خود معتقد نبودند، معتقد نیستیم. آنها خود را بشری می دانستند که همچون دیگران دچار خطا و گناه می شوند. آنها به یکدیگر تهمت های بزرگ زده اند و یکدیگر را تفسیق و تکفیر کرده اند. در روایتی، عمار، عثمان را تکفیر کرده و خون او را مباح دانسته است و او را نَعثَل (پیر خرفت و نادان) می خوانند و عبدالله بن مسعود زمانی که در کوفه بود، خون عثمان را مباح می دانست. . . . (۲)

۱- وسائل الشیعه، ج ۳۰، ص ۲۳۵ به نقل از عیون اخبار الرضا (ع) ، ج ۲، ص ۱۳۴.
۲- اضواء علی السنه المحمدیّه، محمد ابوریه، ص ۳۶۱.

ص: ۹۳

۱۰ ازدواج موقت

اشاره

چند نکته درباره ازدواج موقت در صفحه ۲۰ آمده است:

الف) نویسنده وقتی شیعه بوده است، همواره از بحث جواز آن شرم داشته و از مناقشه گر می پرسیده است: «آیا حاضری فردی با خواهرت ازدواج موقت کند» ؟ او با خجالت و گاهی خشم جواب منفی می داده است.

ب) نویسنده مدعی است که ازدواج موقت برای مدت کوتاهی جایز شد، سپس پیامبر (ص) برای همیشه آن را حرام کرد.

ج) برخی روایات شیعه نیز ازدواج موقت را حرام و زشت می داند و شیعه پاسخی برای آن ندارد.

پاسخ

نمی دانم خجالت کشیدن نویسنده و امثال او از یک حکم الهی چه نقصی به حکم خداوند وارد می کند! بنده می پرسم آیا شما حاضرید دختر یا خواهرت را به عقد مردی که چند زن دارد، درآورید؟ آیا حاضرید خواهر جوانت را به عقد مردی که ده ها سال از او بزرگ تر است، درآورید؟ با آنکه هر دو حکم در اسلام جایز است و در ازدواج

پیامبر اکرم (ص) با عایشه اتفاق افتاده است.

ص: ۹۴

آیا شما حاضرید ملخ بخورید؟ با آنکه غذای افراد زیادی است و اسلام نیز آن را جایز دانسته است. حقیقت آن است که حکم الهی غیر از خواسته های نفسانی و پذیرش آداب و رسوم است؛ همچنان که جواز غیر از وجوب است. ازدواج موقت واجب نیست تا اگر کسی با آن موافق نبود، مشکلی برایش پیش آید و از نظر عقل و عقلا هیچ محذوری برای آن وجود ندارد. شارع مقدس این اجازه را برای جلوگیری از فحشا داده است تا کسانی که در وضع خاصی به سر می برند و نمی توانند زندگی مشترک همیشگی تشکیل دهند، از فشار مسائل شهوانی و کشیده شدن به فساد دور شوند.

امروزه وجود همین ضرورت در مواقع بسیار، سبب شده است که عده ای از فقهای اهل سنت به فکر ازدواج «مسیار» بیفتند. «عرفان بن سلیم» و «یوسف قرضاوی» از علمای اهل سنت می گویند:

نکاح مسیار با عقد شرعی و مهریه شکل می گیرد؛ ولی دو امر اساسی - که اساس خانواده بر آن است - از آن حذف می شود: یکی معاف بودن مرد از پرداخت حق نفقه زن و دیگری حاضر نبودن زن نزد مرد که مرد این حق را واگذار می کند. (۱)

بله، در جوامعی که بر اثر تبلیغات و ناآگاهی، مسئله ای زشت جلوه داده شود، آن را نمی پذیرند؛ همانند بسیاری از احکام اسلام در جوامع غربی. آیا زشتی حجاب یا حکم اعدام برای مرتد در جوامع غرب، نقص

قانون اسلام است؟ ! آیا نپذیرفتن کنترل روابط آزاد پسر و دختر در

۱- نکاح المسیار واحکام النکحهالمحرمه، عرفان بن سلیم، ص ۳؛ زواج المسیار، یوسف قرضاوی، ص ۹.

ص: ۹۵

جوامع غرب، نقص قانون اسلام است؟ !

به هرحال، معیار در احکام الهی، خواسته مردم، هوا و هوس، عادات و تربیت غلط نیست، بلکه حکمت و مصلحتی است که خداوند در نظر می گیرد؛ همانند حکمت تفاوت دیه زن و مرد و تفاوت ارث آن دو.

یکی از اساتید نقل می کرد که: شخصی در زمان طاغوت، فرد ارجمندی را در راهرو دادگاه دید و علت حضور او را جویا شد. معلوم شد به جرم ازدواج موقت می خواهند او را محاکمه کنند. آن مرد به وی سفارش کرد که در دادگاه منکر ازدواج موقت شود و فقط بگوید با این زن رابطه بدون عقد داشتم؛ زیرا نزد قانون آنها، ارتباط نامشروع جایز است؛ اما ازدواج موقت ممنوع است.

آری، در این گونه محافل غیر دینی، همیشه مسائل نامشروع، پسندیده است و امور دینی ناپسند است.

فسخ نشدن جواز ازدواج موقت

اما اینکه گفته است ازدواج موقت برای مدت کوتاهی مباح شد و سپس پیامبر (ص) آن را برای همیشه حرام کرده، ادعایی است که بدون مدرک آن را رها کرده است. بله، اگر به جای پیامبر (ص) اسم خلیفه دوم را می گذاشت، جمله صحیح بود؛ زیرا در روایات اهل سنت و شیعه است که عُمربن خطاب آن را برای نخستین بار حرام کرد. سیوطی در «اولیات عُمَر» گوید: «او نخستین کسی است که امیرالمؤمنین نامیده شد. . . و

نخستین شخصی است که متعه را حرام کرد» . (۱)

۱- تاریخ الخلفاء، ص ۱۲۴.

ص: ۹۶

مشهور است که خلیفه دوم گفت: «دو متعه است که در زمان پیامبر [(ص)] رایج بود و من از آن نهی و بر آن مجازات می کنم؛ متعه حج و متعه زن ها» . (۱)و حضرت علی (ع) فرمود: «اگر عُمر از متعه نهی نمی کرد کسی جز شخص پست زنا نمی کرد» . (۲)

قرآن مجید نیز بر حلیت این ازدواج، دلالت دارد و می فرماید:

فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَ لَا جُناحَ عَلَيْكُمْ فِيما تَراضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَهِ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيماً حَكِيماً (نساء: ۲۴)

وزنانی را که متعه (ازدواج موقت) می کنید، واجب است مهر آنها را بپردازید و گناهی بر شما نیست در آنچه بعد از تعیین مهر با یکدیگر توافق کرده اید [بعداً می توانید با توافق، آن را کم یا زیاد کنید] خداوند دانا و حکیم است.

«ابن عباس» و «اُبی بن کعب» و «سعید بن جبیر» در قرائت خود کلمه

«إلی أجل مسمّی» را می آوردند و ابن عباس سوگند یاد می کرد که آیه اینگونه نازل شده است؛ یعنی

«فما استمتعتم به منهن إلی أجل مسمّی» که به معنای تا زمان موقت است و مدعی بود که دیگران نیز این گونه قرائت کرده اند. (۳)

در صحیح بخاری (۴)و صحیح مسلم (۵)، «ابن مسعود» از پیامبر اکرم (ص)

۱- اصول السرخسی، ج ۲، ص ۶؛ علل الدارقطنی، ج ۲، ص ۱۵۶.

۲- مفاتیح الغیب، ج ۱۰، ص ۲۱؛ الدر المنثور، سیوطی، ج ۲، ص ۱۴۰.

۳- مستدرک، حاکم، ج ۲، ص ۳۰۵؛ الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، ج ۵، ص ۱۳۰.

۴- صحیح البخاری، ج ۶، ص ۱۱۹.

۵- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۳۰.

ص: ۹۷

جواز متعه را نقل کرده است. عده ای از صحابه نیز تصریح کرده اند که ازدواج موقت هرگز فسخ نشده است. «جابر بن عبدالله» گوید: «ما زمان پیامبر اکرم [(ص)] و ابوبکر با یک مشت خرما و آرد استمتاع می نمودیم تا آنکه عمر در جریان «عمرو بن حریث» از آن نهی کرد» . (۱)

صحابی دیگر، «عمران بن حصین» می گفت:

آیه متعه در کتاب خدا آمد و آیه ای هم آن را نسخ نکرد و پیامبر [(ص)] به ما امر کرد و ما نیز انجام دادیم. پیامبر [(ص)] از دنیا رفت و از آن نهی نکرد تا آنکه مردی به نظر خودش هر چه خواست گفت. (۲)

ابوسعید خدری و جابر بن عبدالله نیز می گفتند: «ما تا نصف زمان خلافت عمر متعه می کردیم تا آنکه او مردم را در جریان عمرو بن حریث منع کرد» . (۳)

روایات اهل بیت (علیهم السلام) نیز بیان کننده آن است که عُمر به رأی خود، حکم خدا را تغییر داده است. در روایت آمده است که شخصی به نام عبدالله بن عُمیر به امام باقر (ع) عرض کرد: «در مورد متعه زن ها چه

می گویی» ؟ حضرت فرمود: «خداوند آن را در کتاب خود و بر زبان

پیامبرش حلال کرد و تا قیامت نیز حلال است» . آن مرد گفت: «آیا مثل شما چنین می گوید با آنکه عمر آن را حرام و از آن نهی کرده است؟» حضرت فرمود: «هر چند او چنین کرده باشد» . آن مرد گفت: «پناه بر خدا

۱- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۳۱.
۲- المسند، ج ۱، ص ۵۲؛ شرح صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۶۸.
۳- عمدهالقاری، بدرالدین، ج ۱۷، ص ۲۴۶.

ص: ۹۸

از اینکه چیزی را حلال بدانی که عمر حرام کرده است» . حضرت فرمود: «تو بر سخن صاحبت باش و من بر سخن رسول الله (ص) » (۱) .

روایات فراوان دیگری است که در جواز، حدود، شرایط، استحباب و ثواب آن سخن گفته است که دلیل بر بقای حکم جواز متعه نزد اهل بیت (علیهم السلام) است.

جواز ازدواج موقت از نظر گروهی از صحابه و تابعان

عده زیادی از صحابه و تابعان نیز به نظر خلیفه دوم توجه نکرده و آن را همچنان حلال می دانستند. «ابن حزم» عالم اهل سنت گوید:

عده ای از گذشتگان، متعه را همچنان حلال می دانستند. از میان صحابه، اسماء دختر ابوبکر، جابربن عبدالله، ابن مسعود، ابن عباس، معاویه بن ابی سفیان، عمرو بن حریث، ابوسعید خُدری، سلمه و معبد دو پسر امیه بن خلف و از تابعان، طاووس، عطاء، سعید بن جبیر و دیگر فقهای مکّه اعزهم الله. (۲)

«ابن قدامه» در «المغنی» (۳) گوید:

جواز متعه از ابن عباس حکایت شده است. بیشتر اصحاب او نیز بر

همین رأی بودند سپس اضافه می کند: از دیگر شواهد بر جواز حلیت متعه نزد ابن عباس آن است که عروه بن زبیر به ابن عباس گفت: «از خدا نمی ترسی که متعه را جایز می دانی» ؟ وی پاسخ داد: «از مادرت بپرس» . عروه گفت: «ابوبکر و عمر انجام ندادند» .

۱- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۲۱، ص ۸۷.

۲- المحلّی، ابن حزم، ج ۹، ص ۵۲۰؛ نیل الاوطار، شوکانی، ج ۶، ص ۲۷۰.

۳- المغنی، ابن قدامه، ج ۷، ص ۵۷۱.

ص: ۹۹

ابن عباس گفت: «به خدا سوگند نمی بینم که دست بردارید مگر آنکه خداوند شما را عذاب کند. من از پیامبر می گویم و شما از ابوبکر و عمر!» . (۱)

در «خلاصه الایجاز» (۲)آمده است:

جماعتی از تابعان به جواز متعه قائل بودند، ازجمله امام زین العابدین و الباقر و الصادق، مجاهد، عطاء بن ابی رباح، طاووس، ابوزبیربن مطرف، محمد بن سدی، حسن بصری، ابراهیم نخعی، جابر بن یزید جعفی، ابن جریح، حسن بن محمد بن علی و عمرو بن دینار. همچنین از سعید بن جبیر نقل کرده که گفته است: «اِنَّها اَحَلَّ مِنْ ماءِ الْفُرات» ؛ «ازدواج موقت از آب فرات حلال تر است» .

حتی عده ای نیز مانند زبیر به این کار عملاً اقدام کرده بودند. در روایت اهل سنت آمده است: وقتی عبدالله بن زبیر در سخنرانی خود به ابن عباس در جواز متعه کنایه می زد و او را مذمت می کرد، ابن عباس گفت: «اگر راست می گوید از مادرش بپرسد» وقتی از مادرش پرسید، وی گفت: «ابن عباس راست می گوید» . ابن عباس گفت: «اگر بخواهم،

مردانی از قریش را نام می برم که از متعه متولد شده اند» . (۳)سلمه بن امیه در زمان خلیفه دوم با زنی عقد موقت بست و او باردار شد و عمر او را تهدید کرد. (۴)نام این زن را برخی «اُمّ اَراکه» و فرزندش را «معبد» و زمان

۱- کنزالعمال، ج ۱۶، ص ۵۲۰.

۲- خلاصه الایجاز، شیخ مفید، ص ۲۰.

۳- عمده القاری، ج ۱۷، ص ۲۴۶؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۱۲۹.

۴- تاریخ المدینه، عمر بن شبّه، ج ۲، ص ۷۱۹.

ص: ۱۰۰

متعه را دوران حکومت عُمر یا ابوبکر گفته اند. (۱)حتی معاویه نیز زنی را در طائف متعه کرد و «عبدالرحمان» از او متولد شد. (۲)سعید بن جبیر آن تابعی عظیم الشأن، زنی زیبا را در مکه متعه کرد و اِبایی از اعلام آن نداشت.(۳)از همه مشهورتر، فقیه مکه از اهل سنت، عبدالملک بن عبدالعزیز معروف به ابن جریج (متولد سال ۸۰ و متوفای سال ۱۵۰ه. ق) نه تنها متعه را جایز، بلکه با شصت تا هفتاد زن متعه کرده بود! (۴)

جواز متعه در شهرهای مکه و یمن که پیرو ابن عباس بودند مشهور بوده است و به آن اقدام می کردند. (۵)حتی ذهبی این قول را به اهل حجاز نسبت می دهد. (۶)«ابن عاشور محمدبن طاهر» از مفسّران اهل سنت، متعه را در حال ضرورت، مثل عزوبت در سفر و جنگ، که همسر مردی همراهش نباشد، جایز دانسته است. (۷)

با این همه، آیا هنوز می توان به صورت قاطع ادعا کرد که متعه امری زشت است و پیامبر (ص) آن را تا قیامت نهی کرده است؟ !

حرمت ازدواج موقت در روایات اهل بیت (علیهم السلام)

نویسنده ادعا کرده است که چند روایت از متعه نهی می کند و پس از

۱- جمهرهانساب العرب، ابن حزم اندلسی، ص ۱۵۹.

۲- امثال العرب، مفضل بن محمد بن یعلی، ص ۱۱۸.

۳- المصنف، صنعانی، ج ۷، ص ۴۹۶.

۴- سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۶، ص ۳۳۳؛ تذکرهالحفاظ، ج ۱، ص ۱۷۰.

۵- الجامع لاحکام القرآن، ج ۵، ص ۱۳۳؛ فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، ج ۹، ص ۱۴۲.

۶- تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۹، ص ۴۹۸.

۷- التحریر والتنویر، ابن عاشور، ج ۴، ص ۸۸.

ص: ۱۰۱

ذکر آنها می نویسد: چون شیخ طوسی برای این روایات توجیهی نیافته، گفته است: «اینها را بر تقیه حمل می کنیم؛ زیرا با مذهب عامه موافق است» .

پاسخ

اولاً: ده ها روایت از اهل بیت (علیهم السلام) بر جواز متعه و احکام و شرایط آن دلالت می کند. جواز متعه از ضروریات مکتب اهل بیت (علیهم السلام) است و حتی اهل سنت نیز به آن اعتراف کرده اند؛ مثل «شوکانی» در «نیل الاوطار» . ۱در این گونه موارد، تردید در مسئله به سبب چند روایت - اگر صحیح و صریح هم باشند - صحیح نیست.

آنچه شیخ طوسی (رحمه الله) انجام داده براساس قاعده ای است که اهل بیت (علیهم السلام) بیان کرده اند که در روایات گوناگون در یک مسئله، ابتدا باید روایت موافق قرآن و سپس روایت مخالف عامه گرفته شود و روایت موافق اهل سنت نیز کنار نهاده شود. اگر شیخ طوسی برخی

از آن روایات را تقیه دانسته است به سبب این دستور اهل بیت (علیهم السلام) است نه به سبب عجز از جواب. برای همین است که شیخ طوسی(۱) بعد از تقیه دانستن برخی روایات موافق عامه می گوید: «اخبار پیشین، موافق ظاهر قرآن و اجماع امامیه است و به آنها باید عمل کرد؛ نه این روایت شاذ» . (۲)

معلوم است وقتی گروه حاکم، تحمل مخالفت علمی در مسائلی

۱- نیل الاوطار، ج ۶، ص ۲۷۰.

۲- الاستبصار، طوسی، ج ۳، ص ۴۲.

ص: ۱۰۲

بسیار سبک تر از این مسئله را ندارند، گاهی ائمه (علیهم السلام) به ناچار برای حفظ مصالح شیعه و اتحاد مسلمانان، پیروان خود را از انجام دادن این عمل که واجب هم نیست، منع می کردند. حضرت صادق (ع) به عمار و سلیمان بن خالد فرمود:

من متعه را بر شما ممنوع کردم تا زمانی که در مدینه هستید؛ زیرا شما نزد من زیاد رفت و آمد می کنید و می ترسم شما را مؤاخذه [یا دستگیر] کنند و بگویند: اصحاب جعفر اینانند. (۱)

اهل سنت که اکثریت قاطع آنها اکنون به حرمت متعه فتوا می دهند با روایات حلّیت متعه که از اصحاب پیامبر (ع) نقل شده است، چه می کنند؟ آیا جز این است که آن را توجیه می کنند و از نظریه اصلی خود که پیروی از خلیفه دوم است، برنمی گردند؟

به هرحال توضیح بیشتر را در این بحث به مجالی دیگر که مناسب با بحث های فقهی است واگذار می کنیم.

توضیح روایات مورد ادعا

اکنون درباره چهار روایت مورد ادعای نویسنده توضیح مختصری می دهیم:

اما روایت هشام بن حکم از امام صادق (ع) که فرمود: «فقط افراد فاسد، متعه می کنند» . ظاهراً بر نویسنده مشتبه شده است؛ زیرا آنچه در وسائل الشیعه از نوادر احمدبن محمد بن یحیی از ابن ابی عمیر از هشام بن حکم از امام صادق (ع) آورده این است که حضرت در مورد متعه فرمود:

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۵۰.

ص: ۱۰۳

«

ما یَفْعَلُها عِنـدَنا اِلَّا الفَواجِر » . (۱)کلمه «فـواجر» جمع زن فـاجره است و مقصود حضـرت این است که چون زن هـایی که در مـدینه صیغه می شونـد به زنـا آلوده هسـتند با آنها ازدواج موقت نکنیـد. ازاین رو با کلمه عنـدنا یعنی نزد ما، مسـئله را مقیـد کرد؛ نه اینکه مردانی که ازدواج موقت می کننـد، آلوده هسـتند. در روایات متعـدد نیز آمـده است که ازدواج دائم و متعه با زن های عفیف باشـد (۲)، نه زن هایی که به فساد معروف هستند.

اما روایـت «علی بـن یقطیـن» آن گـونه که نویسـنده در نوشـته اش آورده است که وی گفت: «از ابـوالحسن دربـاره ازدواج مـوقت پرسیدم، فرمود: تو با آن چه کار داری؟ خداوند ما را از آن بی نیاز کرده است» .

در این روایت دو نکته ذکر شده است که هر دو به ضرر نویسنده است:

نکته اول: در روایت آمده است: «

اغناک الله » ، یعنی خداوند تو را بی نیاز

کرده است، نه آن طور که در نوشته آمده که امام گوید: «خداوند ما را

بی نیـاز کرده است» . منظـور حضـرت آن است که چـون علی بن یقطین فردی سرشـناس (وزیر هـارون الرشـید) ، ثروتمنـد و دارای همسران و کنیزان بوده است، انجام دادن این عمل برای او صلاح نیست؛ زیرا شیعه و طرفدار سرسخت حضرت است و اهل سنت نیز به این مسئله خیلی حساسند و او نیز نیاز جنسی به آن ندارد؛ ازاین رو حضرت او را از متعه منع کرد.

نکته دوم: ادامه حدیث است که علی بن یقطین به حضرت گفت:

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۵۶.

۲- الاستبصار، ج ۳، ص ۱۴۲.

ص: ۱۰۴

«فقط می خواهم بـدانم» ؛ یعنی برای آگاهی است نه اقـدام عملی. حضـرت فرمود: «این نکاح در کتاب علی (ع) است. پرسـید: «می تـوان [مـدّت را] زیـاد کرد؟» حضـرت فرمـود: «مگر صـفای آن جز بـه این است» ؟ ! (۱)می بینیم که حـدیث مـذکور در جـواز متعه صراحت دارد؛ ولی نویسنده از آن غفلت کرده است.

اما حدیث شیخ طوسی در «استبصار» که از علی (ع) نقل کرده است که فرمود: «پیامبر (ص) گوشت الاغ های اهلی و ازدواج موقت را حرام کرد» . اولاًـ این حـدیث همچنـان که شـیخ طوسـی (رحمه الله) فرموده است بـا ظـاهر قرآن و اجمـاع امـامیه و انبوه روایـات صحیح و متواتر مخالف است.

ثانیاً: چگونه می شود که حضـرت علی (ع) که خود از مخالفان سرسـخت تحریم متعه است، این حـدیث را بیان کرده باشد. چگونه چنین باشد درحالی که عامه و خاصه، حدیث اباحه متعه را از حضرت علی (ع)

روایت کرده اند که فرمود: «اگر عمر از متعه منع نمی کرد جز بدبخت

کسی زنا نمی کرد» .

ثالثاً: راویان این حدیث برخی از عامه و برخی از زیدیه اند که از اهل بیت (علیهم السـلام) منحرف گشـتند و در عقاید و بسیاری از فروع به اهل سـنت نزدیک شـده انـد. بنابراین در این مسـئله مهم، هرگز شایسـته اعتماد نیسـتند؛ به ویژه که این روایت را عامه نیز از حضرت علی (ع) از رسول الله (ص) روایت کرده اند و مستمسک خویش نموده اند. (۲)گذشته از اینها، - طبق

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۵۰.

۲- صحیح البخاری، ج ۵، ص ۷۸؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۳۴.

ص: ۱۰۵

نقل صحیح بخاری و مسلم - این نهی پیامبر (ص) در جنگ خیبر بوده است و ممکن است این نهی به سبب مصالحی در آن مقطع باشد. و مؤید این مسئله، نهی پیامبر از خوردن گوشت الاغ های اهلی است؛ زیرا در جنگ خیبر، برخی برای رفع گرسنگی از گوشت الاغ استفاده کردند و پیامبر (ص) از آن نهی کرد.

در روایتی از امام باقر (ع) در مورد نهی پیامبر (ص) از گوشت الاغ پرسیدند، ایشان فرمود: «رسول خدا برای این سبب از خوردن آن نهی کرد چون مرکب و وسیله باربری مردم بود» . (۱)همچنین کلمه «اهلی» این نکته را تأیید می کند. با این حال، احتمال اشتباه یا تحریف در این روایت بعید نیست؛ زیرا اولاً: این روایت مخالف دیدگاه قطعی امیرالمؤمنین است. ثانیاً: مخالف انبوه روایات اهل بیت (علیهم السلام) است. ثالثاً: راویان اهل سنت در محل نهی به شدت تردید کرده اند؛ برخی نهی را در

فتح مکه (۲)،

برخی در جنگ تبوک (۳)، برخی در حجهالوداع (۴)، برخی در جنگ حنین (۵)و برخی در جنگ خیبر (۶)دانسته اند و این اختلاف نشان از ضعف مسئله دارد.

گذشته از آنکه ابن حجر به نقل از «بیهقی» گوید: «نهی از متعه در

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۲۲.
۲- السنن الکبری، بیهقی، ج ۷، ص ۲۰۱.
۳- شرح مسلم، النووی، ج ۹، ص ۱۸۰.
۴- المعجم الاوسط، طبرانی، ج ۵، ص ۳۴۵.
۵- السنن الکبری، ج ۳، ص ۳۲۸.
۶- صحیح البخاری، ج ۶، ص ۲۲۹.

ص: ۱۰۶

خیبر را هیچ کس از اهل سیر و راویان نمی شناسند» (۱)و از «سفیان بن عیینه» نقل می کند: پیامبر (ص) از گوشت الاغ های اهلی در خیبر نهی کرد نه نکاح متعه» . (۲)و «ابن قیم» گوید: «در جنگ خیبر سخنی از متعه - نه انجام دادن آن و نه تحریم آن - نشده است» . (۳)

۱- فتح الباری، ج ۹، ص ۲۱۰.

۲- السنن الکبری، ج ۷، ص ۲۰۲.

۳- زادالمعاد، ص ۱۸۴.

ص: ۱۰۷

۱۱ سینه زنی و بی تابی در مصائب سیدالشهدا

اشاره

نویسنده در صفحه ۲۱ با عنوان «تناقضات مذهب شیعه» می گوید: «علمای مذهب بر سر و سینه زدن در عزاداری عاشورا را کار درستی دانسته اند؛ ولی از کتاب و سنت، نصی برای مشروعیت آن وجود ندارد» .

پاسخ

اولاً: برای جواز هر عملی به نص و روایت خاص نیاز نیست، بلکه بنابر حکم عقل و عموم آیات و روایات هر عملی که مورد نهی شارع نباشد، جایز است و علما از آن به برائت عقلی یا نقلی یا قاعده حلّیت تعبیر می کنند. برای همین است که موضوعات جدیدی که در دوران ما واقع می شود، مثل استفاده از کامپیوتر و هواپیما و یا مسائل پزشکی و حتی جشن تولد و مانند اینها با آنکه روایت خاص ندارد، جایز است. عزاداری و شیوه آن نیز تا وقتی دلیلی بر منع آن نباشد، جایز است. همچنین چاپ اطلاعیه، عکس، اعلام تسلیت، گرفتن مجلس ختم و آوردن گل با روبان مشکی و مانند اینها تا نهی شرعی نداشته باشد، جایز است.

ثانیاً: انبوه روایات اهل بیت (علیهم السلام) دلالت بر جواز و استحباب بی تابی و

ص: ۱۰۸

عزاداری بر سیدالشـهدا (ع) می کنـد که جز افراد غافل نمی توانند آنها را نادیده بگیرند. امام صادق (ع) فرمود: «گریه و بی تابی در هر موردی برای انسان مکروه است مگر گریه و بی تابی بر حسین بن علی (ع) که در این کار، پاداش می برد» . (۱)

همچنین حضـرت صـادق (ع) به «مسـمع بن عبـدالملک» فرمود: «آیـا آنچه را بر حسـین (ع) وارد شـد، یـاد می کنی؟» عرض کردم: «آری» . فرمود: «بی تابی می کنی؟» عرض کردم: «به خـدا قسم آری و می گریم چنان که خانواده ام اثر آن را در من می بیننـد و از غذا خوردن می افتم به گونه ای که در صورتم [اثر اضـطراب] نمایان می شود» . حضـرت فرمود: «رحمت خدا بر اشک تو. بدان که تو از کسانی هستی که اهل بی تابی بر ما به حساب می آیند» . (۲)

آیا بر سر و سینه زدن از مصادیق بی تابی نیست که در این روایات به آن تأکید شده است؟ حضرت باقر (ع) فرمود: «سخت ترین بی تابی، فریاد به آه و ناله و بر صورت و سینه زدن و کندن موی است» . (۳)

این حـدیث دلالـت می کنـد براینکه، همچنـان که این کارهـا در مصائب عادی روا نیست، در عزای سیدالشـهدا (ع) همین کارها از مصادیق جزع بوده و مستحب است.

۱- کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۱۰۰.

۲- کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۱۰۱.

۳- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۱۵؛ بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۸۹.

ص: ۱۰۹

۱۲ نوحه سرایی

اشاره

نویسنده در صفحه ۲۳ به روایـاتی اشاره می کنـد که نوحه سـرایی را منع کرده است و از قرآن نیز برای حرمت آن دلیل می آورد: . نویسنده به روایات زیر تمسک کرده است:

الف) روایتی از «من لایحضره الفقیه» که پیامبر اکرم (ص) می گوید: «نوحه سرایی از کارهای جاهلیت است» .

ب) نوری طبرسـی در «مستدرک الوسائل» از علی (ع) روایت می کند که گفت: «سه چیز از اعمال جاهلیت است که مردم تا قیامت به آن می پردازند: طلب باران از ستارگان، طعنه زدن به نسب ها و نوحه سرایی برای مردگان» .

ج) روایتی از «بحارالانوار» است که بعـد از رحلت ابراهیم پسـر رسول الله (ص) مردم به شدت و با صدای بلند می گریسـتند و پیامبر (ص) آنها را به شدت نهی کرد.

د) امام باقر (ع) می گوید: «سـخت ترین بی تابی، فریاد و نوحه سـردادن و زدن بر سروسینه و کندن موی پیشانی است و هرکه نوحه سرایی کند، صبر و شکیبایی را رها کرده و راهی غیر از راه صبر در پیش گرفته است» .

ه) سیدالشهدا (ع) به خواهرش زینب گفت: «خواهرم، تو را قسم

ص: ۱۱۰

می دهم اگر من کشته شدم گریبانت را پاره مکن و برای از دست دادن من، چهره ات را خونین مکن و فریاد واویلا سر مده» .

پاسخ

تشخیص احکام شریعت، نیاز به قوه اجتهاد و تخصص دارد که فقهای اسلام عهده دار آنند. با آوردن چند روایت که فقهای شیعه همگی از آنها آگاه بوده اند، نمی توان نتیجه نهایی را گرفت. بلکه باید مجموعه روایات و دیگر امور مربوط به یک مسئله را ملاحظه کرد.

جواز نوحه سرایی بر اهل بیت (علیهم السلام)

اوّلاً: ما بنا می گذاریم که روایات مذکور به جز روایت اخیر، همگی از نظر سند و دلالت صحیح باشند و معارضی نیز نداشته باشند، در نتیجه نوحه سرایی هم مثل دیگر اعمال هنگام مصیبت دیدن، نهی می شود؛ ولی همین عمل در مورد سیدالشهدا (ع) و مصائب اهل بیت (علیهم السلام) برای تعظیم شعائر و حفظ دین جایز است؛ زیرا هرکه اندک اطلاعی از فقه داشته باشد، می داند که کمتر مطلقی است که مقید نشده باشد. آیا حرمت نوحه سرایی از حرمت ربا شدیدتر است که در قرآن آمده است: وَ حَرَّمَ الرِّبا و تهدید به آتش شده است؟ با آنکه همین ربا در شرایطی جایز شمرده شده است؛ مثل گرفتن ربا از کافر یا میان زن و شوهر یا پدر و فرزند. بنابراین به حکم انبوه روایاتی که از اهل بیت (علیهم السلام) وارده شده، هیچ مانعی ندارد که نوحه سرایی - بنابر فرض - همه جا حرام باشد؛ اما در مصائب اهل بیت (علیهم السلام) جایز باشد.

ص: ۱۱۱

حضرت رضا (ع) فرمود:

هر که مصائب ما را یاد کند، بگرید و بگریاند، چشمش نگرید روزی که چشم ها گریان است و هر که در جلسه ای شرکت کند که امر ما در آن زنده می شود، نمیرد دلش روزی که دل ها می میرد. (۱)

همچنین امام رضا (ع) فرمود:

جریان و روز حسین (ع) ، پلک های ما را زخمی و اشک های ما را جاری کرد و عزیز ما را در سرزمین غم و بلا خوار کرد و برای ما تا قیامت، غم و بلا به ارث نهاد. باید گریه کنندگان بر مثل حسین (ع) گریه کنند، که گریه بر او گناهان بزرگ را فرو می ریزد. سپس فرمود: «چون ماه محرم می شد، کسی پدرم را خندان نمی دید. غم بر او غلبه می کرد تا روز دهم که روز مصیبت و غم و گریه بود و می گفت: این همان روزی است که حسین (ع) در آن کشته شد» . (۲)

امام صادق (ع) بارها در مجلس خویش از برخی شعرا خواسته بود تا شعر بخوانند و نوحه سرایی کنند و آنها را با بیان فضیلت این کار، به شدت تشویق می کرد و گاهی می فرمود: «همان گونه که نزد خودتان می خوانید، برایم بخوانید» . (۳)قبلاً گذشت روایاتی که حضرت صادق (ع)

شیعیان را به بی تابی کردن در مصائب اهل بیت (علیهم السلام) فرا خواند.

۱- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۸.

۲- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴.

۳- کامل الزیارات، ص ۱۰۴.

ص: ۱۱۲

در روایتی ابوبصیر گوید:

نزد حضرت صادق (ع) بودم که پسری نزد ایشان آمد. حضرت به او فرمود: خوش آمدی و او را در آغوش گرفت و بوسید و فرمود: خداوند خوار کند آن که شما را خوار کرد و انتقام گیرد از آن که شما را تنها گذارد و واگذارد آن که شما را یاری نکرد و لعنت خدا بر آن که شما را کشت. خداوند سرپرست و حافظ و یاور شماست. همانا گریه زنان، پیامبران، صدیقان، شهدا و ملائکه آسمان طولانی شد. سپس حضرت گریست و فرمود: ای ابوبصیر! چون به فرزندان حسین می نگرم به سبب آنچه به پدرشان و خود ایشان رسید حالتی به من دست می دهد که اختیار از کف می دهم. ای ابوبصیر! فاطمه (علیهاالسلام) بر او می گرید و فریاد می کشد به گونه ای که جهنم شعله می کشد. . .

ابوبصیر گوید:

عرض کردم فدایت شوم این امر عظیمی است. فرمود: غیر آن عظیم تر است که آن را نشنیدی. سپس فرمود: ای ابوبصیر! آیا نمی خواهی از کسانی باشی که فاطمه (علیهاالسلام) را یاری می دهد؟ من با شنیدن این جمله، گریه ام گرفت به گونه ای که نه من توان سخن داشتم و نه حضرت از شدت گریه توان سخن داشت. سپس حضرت برخاست و به محل نماز رفت و من بیرون رفتم درحالی که نه از غذا سودی می بردم و نه خواب داشتم. فردا از ترس، روزه گرفتم و نزد

حضرت آمدم. وقتی آرامش حضرت را دیدم، آرام شدم. . . . (۱)

۱- کامل الزیارات، ص ۸۵.

ص: ۱۱۳

در روایت است که امام صادق (ع) فرمود:

تا یک سال بعد از شهادت سیدالشهدا (ع) در هر روز و شب بر حضرت نوحه سرایی شد و سپس تا سه سال در روز شهادت آن حضرت عده ای از اصحاب پیامبر (ص) ، از جمله مسوّر بن مخرمه، مخفیانه می آمدند و نوحه را گوش می دادند و می گریستند. (۱)

از اهل سنت نیز افرادی مانند «ابن جریر» و «ابن اثیر» و صاحب «العقد الفرید» جریان گریه بانوان انصار بر حمزه را بعد از جمله پیامبر:

«وَلکِن حَمْزَهَلا بَواکِیَ لَهُ» نقل کرده اند. (۲)

«ابن عبدالبر» در ترجمه جعفر در کتاب «استیعاب» آورده است:

وقتی خبر مرگ جعفر آمد، پیامبر [(ص)] نزد همسر جعفر، اسماء رفت و او را تسلیت داد. فاطمه [(علیهاالسلام)] وارد شد و گریست و گفت: واعمّاه! پیامبر [(ص)] فرمود: بر مثل جعفر، باید که زنان گریه کننده بگریند. (۳)

خود پیامبر اکرم (ص) نیز بر «جعفر» و «زید» گریست. همچنان که در صحیح بخاری (۴)، ابواب جنائز آمده است. همچنین در «استیعاب» در احوالات جناب حمزه (ع) آمده است: «وقتی پیامبر [(ص)] حمزه را دید، که کشته شده است گریست و چون دید که او را مُثله کرده اند، فریاد زد و

هق هق کنان گریست» . (۵)

۱- بحارالانوار، ج ۷۹، ص۱۰۲.
۲- اسد الغابه، ج۲، ص۴۸؛ تاریخ الطبری، ج۲، ص ۲۱۰.
۳- الاستیعاب، ج۱، ص۲۴۳.
۴- صحیح البخاری، ج۲، ص۷۲.
۵- الاستیعاب، ج۱، ص۳۷۴.

ص: ۱۱۴

از «واقدی» نقل شده است:

هرگاه صفیّه، خواهر حمزه، در شهادت برادرش می گریست، پیامبر اکرم (ص) نیز می گریست و هرگاه او هق هق می گریست، پیامبر نیز هق هق می گریست. فاطمه هم شروع می کرد به گریستن و حضرت رسول (ص) با گریستن او نیز می گریست. (۱)

در صحیح بخاری و مسلم است که پیامبر (ص) بر بچه ای که از یکی از دخترانش فوت کرد، گریست، سعد گفت: «این گریه چیست یا رسول الله؟» حضرت فرمود: «این ترحم است که خدا در دل بندگان خود قرار داده است و خداوند تنها به بندگان دلسوز خود، ترحم می کند» . (۲)

شیعه و پیروی محض از پیامبر (ص) و خاندان او

ما پیرو پیامبر (ص) و اهل بیت او هستیم که مردم را به رحمت دعوت می کنند نه پیرو خلیفه دوم - عمر بن خطاب - که حتی بر مصیبت دیدگان نیز رحم نمی کرد. او حتی به دستور پیامبر (ص) نیز در این مورد توجهی نداشت. امام احمد بن حنبل آورده است که پیامبر (ص) از جنازه ای می گذشت که بانوانی بر آن می گریستند، عمر با تندی آنها را نهی کرد. پیامبر (ص) فرمود: «ایشان را رها کن که جان، عزادار است و چشم،

گریان» . (۳)ولی خلیفه دوم همچنان بر این نهی اصرار می کرد.

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۱۷؛ امتاع الاسماع، مقریزی، ج ۱، ص ۱۶۷.
۲- صحیح البخاری، ج ۲، ص ۸۰؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۳۹.
۳- المسند، ج ۲، ص ۳۳۳.

ص: ۱۱۵

در جریـان مرگ رقیه - دختر رسول الله (ص) - که زن هـا بر او می گریسـتند، عمر زن هـا را بـا تازیـانه می زد. پیامبر (ص) فرمود: «آنها را رها کن تا گریه کننـد» . حضـرت بر لبه قبر نشـست و فاطمه (علیهاالسـلام) در کنار وی می گریست و پیامبر (ص) با گوشـه لباس خویش از روی دلسوزی اشک چشم او را پاک می کرد. (۱)

ولی این همه، مانع خشونت عمر نشد؛ به گونه ای که اهل سنت نوشته اند:

بعـد از فوت ابوبکر، عایشه برای پدرش نوحه برپا کرد. عُمر به در خانه وی آمد و زن ها را از گریه بر ابوبکر نهی کرد و آنها گوش ندادنـد. عمر به هشام بن ولیـد گفت: «برو دختر ابی قحافه - خواهر مصـیبت زده ابوبکر - را بیاور» . عایشه که این را شـنید به هشام گفت: «من نمی گـذارم وارد اتـاق من شوی» . ولی عمر به هشـام گفت: «برو داخـل. من به تو اجـازه دادم» . هشام رفت و امّ فروه - خواهر ابوبکر - را نزد عمر آورد. وی بـدون کوچک ترین ترحمی به حالت عزا و وضع او و بدون توجه به فرمایش پیامبر (ص) آن بانوی مصیبت دیده را با تازیانه زد تا آنکه نوحه گران پراکنده شدند. (۲)

آری، ما پیرو عمر بن خطاب نیستیم. بلکه پیرو پیامبر خـدا (ص) و اهل بیت او (علیهم السـلام) هستیم که می گریسـتند و مردم را نیز در گریستن، آزاد می گذاردند؛ اما سخنی و عملی که خدا را ناخشنود کند، انجام

نمی دادند.

۱- المسند، ج ۱، ص ۳۳۵.

۲- تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۱۴، حوادث سال ۱۳.

ص: ۱۱۶

حکم نوحه سرایی در سایر موارد

ثانیاً: نوحه سـرایی، صرف نظر از مصائب اهل بیت (علیهم السلام) ، به طور مطلق ممنوع نیست؛ ازاین رو حضرت فاطمه (علیهاالسلام) تا زنده بود در مصیبت پدر گریست و بی تابی کرد به گونه ای که مردم مدینه گلایه کردند و ایشان مجبور شد به مقابر شهدا برود و در آنجا نوحه سرایی کند. (۱)

حضرت رسول (ص) بعد از جریان اُحد و شهادت ده ها نفر از مسلمانان، وقتی شنید از هر خانه ای که شهید داده، صدای نوحه و گریه بلند است، مگر خانه حمزه، فرمود: «ولی حمزه گریه کننده ندارد» . مردم مدینه سوگند خوردند که بر هیچ مرده ای نوحه سرایی نکنند و نگریند تا اول بر حمزه (ع) بگریند و بر او نوحه کنند. (۲)

در روایت است که حضرت صادق (ع) تا یک سال بر دختر خود که از دنیا رفته بود، نوحه سرایی می کرد و این کار را برای فرزند دیگرش نیز انجام داد. شخصی گفت: «آیا در خانه شما نوحه سرایی می شود؟» حضرت فرمود: «وقتی حمزه (ع) از دنیا رفت، پیامبر (ص) فرمود: ولی حمزه گریه کن ندارد» . (۳)

صدوق (رحمه الله) از امام صادق (ع) روایت کرده است که وقتی خبر مرگ

جعفربن ابی طالب و زید بن حارثه را به حضرت دادند، حضرت چون به خانه آمد: «

کَثُرَ بُکاؤُهُ عَلَیهِمَا جِدّاً » ؛ «گریه حضرت بر آن دو بسیار شد» . و

۱- بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۸۴.

۲- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۲۴.

۳- بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۸۴.

ص: ۱۱۷

می فرمود: «آن دو همدم و هم سخن من بودند، هر دو رفتند» . (۱)

از این روایات و امثال آن معلوم می شود که نوحه سرایی به طور مطلق ممنوع نیست. بلکه در مواردی که شخص به خود آسیب زند یـا نشانه عـدم رضایت به قضا و حکم الهی باشـد یا سـخنان ناهنجار بر زبان آورد - اعم از ناشـکری یا دروغ گفتن در رثای میت یا خراش دادن بر صورت و پاره کردن یقه و مانند اینها - مکروه یا حرام است. مقصود از نهی از نوحه سرایی در روایات یا کلام فقها، نوحه همراه با کلمات باطل یا اعمال ناهنجار است.

صاحب جواهر (قدس سره) گوید: «نوحه زن نوحه گر به باطل، حرام است» و دلیل تقیید حکم به باطل را اقتضای جمع میان نهی از نوحه و روایاتی که دلالت بر جواز می کند، می شمرد و در ادامه می گوید:

اما جواز نوحه به حق، در کلام بسـیاری، بلکه در کلام مشهور به آن تصریح شده است. بله، بعید نیست حکم به کراهت مطلق نوحه به ویژه در شب، مگر بر حسـین (ع) و شـهدای همراه ایشان و همچنین پیامبر و ائمه (علیهم السلام) ، بلکه ممکن است الحاق علما به ایشان. (۲)

رعایت اعتدال در ناله و شیون در مصائب

در روایت است که حضرت علی (ع) بعد از جنگ صفین که هزاران شهید برجای گذارد از محله «ثوریین» عبور کرد و صدای گریه شنید. فرمود: «این صداها چیست؟» گفتند: «گریه بر شهدای صفین است» .

۱- بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۱۰۴، به نقل از من لایحضره الفقیه.

۲- معجم فقه الجواهر، ج ۶، ص ۲۱۵.

ص: ۱۱۸

حضرت فرمود: «من بر هر کشته آنان که صابر باشد و برای خداوند شهید شده باشد، گواهم» . سپس به محله دیگری عبور کرد و صداها را شنید و مانند آن را فرمود تا آنکه در محله «شبامی» صدای بسیار بلند و ناله های شدید شنید. [یکی از بزرگان ایشان به نام] حرب بن شرحبیل نزد حضرت آمد. حضرت فرمود: «آیا زن های تان شما را مغلوب کرده اند؟ ! چرا آنها را از این فریاد و ناله نهی نمی کنید؟» عرض کرد: «

یا امیرالمؤمنین! اگر یک یا دو یا سه خانه بود، می توانستیم. از این طائفه صدوهشتاد نفر کشته شده است. هیچ خانه ای نیست مگر آنکه در آن گریه است. ولی ما مردان نمی گرییم، بلکه از شهادت ایشان خوشحالیم.

حضرت فرمود: «رحمت خدا بر کشته ها و اموات شما» . (۱)

ناله و شیون در مصائب سیدالشهدا

«ابوعماره» گوید:

امام صادق (ع) به من فرمود: «ای ابوعماره! درباره حسین بن علی برایم بخوان» . من خواندم و حضرت گریست. دوباره خواندم و حضرت گریست. به خدا پی درپی می خواندم و او می گریست تا آنکه صدای گریه از خانه شنیدم. (۲)

در روایت دیگری «عبدالله بن غالب» گوید: «نزد امام صادق (ع) رفتم

۱- وقعه صفین، ص ۵۳۱؛ ر. ک: بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۸۹؛ نهج البلاغه، حکمت ۳۲۲؛ وسائل الشیعه، ج ۲، ص۹۱۷؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۵.

۲- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۲، معلوم است این صدای گریه، عادی نبوده است.

ص: ۱۱۹

و مرثیه حسین بن علی (ع) را خواندم تا به این شعر رسیدم. . . صیحه و فریاد بانویی را از پشت پرده شنیدم که گفت: یا ابتاه!» . (۱)

در روایت «ابوهارون مکفوف» آمده است:

نزد حضرت صادق (ع) رفتم، فرمود: «برایم بخوان» . خواندم. فرمود: «نه، همان گونه که خودتان می خوانید. آن گونه که نزد قبر او مرثیه سرایی می کنید» و من شروع کردم به خواندن. . . حضرت گریست و من خودداری کردم. فرمود: «ادامه بده» و من ادامه دادم سپس فرمود: «بیشتر! بیشتر!» و من این شعر را خواندم که مضمونش آن است: «ای مریم برخیز و بر مولای خودت ناله کن، بر حسین و با گریه همراه شو» . حضرت صادق (ع) گریست و صدای زن ها بلند شد. وقتی آرام شدند حضرت فرمود: «ای ابوهارون هرکه درباره حسین (ع) بخواند و ده نفر را بگریاند، بهشت برای اوست» . سپس یک به یک کم کرد تا به یک نفر رسید و فرمود: «هر که درباره حسین (ع) بخواند و یک نفر را بگریاند، بهشت برای اوست. سپس فرمود: هر که حسین (ع) را یاد کند و بگرید بهشت برای اوست» . (۲)

«معاویهبن وهب» گوید:

اجازه گرفتم و نزد حضرت صادق (ع) رفتم. حضرت مشغول نماز بود. نشستم تا نماز حضرت تمام شد. شنیدم در مناجات با خداوند می گفت: «خدایا! ای که ما را به کرامت، مخصوص گردانیدی و به ما

وعده شفاعت داده ای. وصایت و جانشینی را به ما اختصاص دادی و

۱- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۶.

۲- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۷.

ص: ۱۲۰

علم گذشته و باقی مانده را به ما عطا کرده و دل هایی از مردم را به سوی ما متمایل نموده ای؛ بیامرز مرا و برادرانم و زائران قبر پدرم حسین را. آنان که اموال خود را هزینه می کنند و بدن های خویش را سختی و اذیت می دهند برای نیکی به ما. . . . خدایا! دشمنان ما بر ایشان در این سفر خرده می گیرند و سرزنش می کنند؛ اما اینان از آمدن نزد ما منصرف نمی شوند تا به این وسیله با مخالفان ما مخالفت کرده باشند. پس [خدایا] رحمت فرست بر آن صورتی که خورشید آن را دگرگون کرده و رحمت فرست بر آن صورت ها که اطراف قبر ابوعبدالله می گردد و رحمت فرست بر آن چشم ها که اشک آن برای دلسوزی ما جاری شد و رحمت فرست بر آن دل ها که بی تاب شد و برای ما سوخت:

«وَارحَمْ تِلْکَ الصَّرخَهالّتی کانَت لَنا» و رحمت فرست بر آن فریادها که برای ماست. خدایا! من آن جان ها و آن بدن ها را به تو می سپارم تا کنار حوض کوثر هنگام عطش به آنها وفا کنی و سیراب شان گردانی. . . . (۱)

قبلاً نیز در حدیث ابوبصیر دیدیم که حضرت صادق (ع) فرمود: «حضرت فاطمه (علیهاالسلام) بر سیدالشهدا می گرید و ناله و صیحه می زند» . در احادیث «کراهت جزع» آمده بود که از مصادیق جزع، فریاد کردن است؛ اما همین جزع در مورد سیدالشهدا (ع) سفارش شده است؛ همچنان که پیشتر گذشت.

در جریان حوادث دردناک وقایع کربلا هم مواردی یافت می شود که

۱- کامل الزیارات، ص ۱۲۵.

ص: ۱۲۱

سیدالشهدا (ع) با صدای بلند بر عزیزان خود گریسته است؛ مثلاً در جریان شهادت علی اکبر (ع) نوشته اند:

رَفَعَ الْحُسَینُ (ع) صَوْتَهُ بِالْبُکاءِ وَلَمْ یَسْمَعْ اَحَدٌ اِلی ذلِکَ الزَّمان صَوْتَهُ بِالْبُکاء. (۱)

سیدالشهدا (ع) صدایش را به گریه بلند کرد و تا آن زمان کسی صدای گریهٔ حسین را نشنیده بود.

همچنین بعد از شهادت سیدالشهدا (ع) وقتی اسب برگشت، خاندان عصمت با صدای بلند می گریستند و ناله می کردند:

فَلَمّا نَظَرَتْ اَخَواتُ الْحُسَینِ (ع) وَ بَناتُهُ وَ اَهْلُهُ اِلَی الْفَرَسِ لَیسَ عَلَیْهِ اَحَدٌ، رَفَعْنَ اَصْواتَهُنَّ بِالْبُکاءِ وَالْعَویل. (۲)

وقتی خواهران و دختران و خانواده سیدالشهدا به اسب بی سوار نگاه کردند، صداها را به گریه و ناله بلند نمودند.

در مورد عقیله بنی هاشم، حضرت زینب (علیهاالسلام) آمده است، هنگامی که زن ها را از کنار کشته ها عبور دادند، فریاد می کشیدند و بر صورت می زدند. راوی می گوید: «به خدا سوگند فراموش نمی کنم زینب دختر علی (ع) را که بر حسین ناله می کرد و با صدای غمگین و دل داغدار صدا می زد: یا محمداه. . . !» . (۳)

بنابراین، روایاتی که نوحه سرایی باطل را ممنوع یا مکروه می داند، مشمول نوحه سرایی بر مصائب سیدالشهدا و اهل بیت (علیهم السلام) نمی شود.

۱- نفس المهموم، شیخ عباس قمی، ص ۱۹۱.

۲- نفس المهموم، شیخ عباس قمی، ص ۲۳۲.

۳- نفس المهموم، شیخ عباس قمی، ص ۲۳۴.

ص: ۱۲۲

مقایسه مصیبت سیدالشهدا (ع) با دیگر مصائب

اما در جریان منع حضرت رسول (ص) از گریه بلند اصحاب بر فرزندش ابراهیم، باید گفت که در برخی از نقل ها منعی در این باره ذکر نشده، بلکه حضرت فرمود: «چشم می گرید و دل غمگین می شود؛ ولی چیزی که خدا را خشمگین کند، نمی گوییم» . (۱)در نقل دیگری فرمود: «چیزی که خدا را خشنود کند، بگویید و بیهوده گویی نکنید و باطل نگویید» . (۲)

به هر حال، اگر نهی حضرت در آن مورد ثابت باشد، احتمال دارد برای تناسب نداشتن آن همه ناله شدید با مصیبت باشد؛ زیرا طبق آن نقل، اصحاب چنان ناله و فریاد می کردند که صدای مردان بر زنان غلبه داشت و پیامبر (ص) یا به سبب همین بی تناسبی یا به سبب کراهت این گونه ناله کردن، از آن منع کرد؛ ولی این مسئله ارتباطی با فریاد و شیون در مصائب سیدالشهدا (ع) ندارد که مصیبت ایشان قابل مقایسه با آن مصیبت نیست؛ زیرا عزاداری بر سیدالشهدا (ع) افزون بر نشان از عظمت مصیبت، سبب بقای دین و ارزش های الهی است و همواره دین، شهادت، آزادگی و حقانیت را ترویج می کند.

حضرت زینب و شرایط ویژه بعد از شهادت سیدالشهدا (ع)

اما اینکه حضرت سیدالشهدا (ع) خواهرش را از چاک دادن یقه و خونین کردن چهره و واویلا سردادن منع کرده است با فرض صحت

۱- بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۱۰۰.

۲- بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۱۰۱.

ص: ۱۲۳

حدیث از نظر سند و اعتبار- می تواند ناظر به شرایط خاص کربلا باشد و قابل سرایت به دیگر شرایط نیست؛ زیرا از طرفی بعد از شهادت سیدالشهدا (ع) مسئولیت حفظ کاروان اُسرا و ادامه رسالت کربلا عملاً به عهده زینب کبری (علیهاالسلام) بود و معلوم است که بی تابی ایشان، اثر نامطلوبی در روحیه دیگر مصیبت دیده ها می گذارد. از طرف دیگر ممکن است بی تابی ایشان در نظر دشمن نشانه ضعف تلقی گردد و شماتت دشمن را موجب شود. سیدالشهدا (ع) هرگز نمی خواهد کوچک ترین عملی که نشانه ضعف باشد از خاندانش ظاهر شود؛ برای همین از گریه با صدای بلند در مواقعی از جریان کربلا منع کردند.

اما عزاداری و ناله کردن پیروان حضرت بعد از جریان کربلا، دیگر جنبه ضعف یا نشانه ناشکری نیست. بلکه برعکس، علامت هوشیاری، دفاع از اسلام و مکتب اهل بیت (علیهم السلام) ، احترام به مقام شهادت و سیدالشهدا و آرمان های بلند آن حضرت و سبب تقویت دین و ارزش های دینی است.

ص: ۱۲۴

۱۳ لباس مشکی در عزاداری سیدالشهدا

اشاره

نویسنده در صفحه ۲۶ ضـمن نقل روایتی از امام علی (ع) که می گوید: «لباس سیاه نپوشید، زیرا لباس فرعون است» . آن را دلیل بر حرمت پوشیدن لباس سیاه قرار می دهد.

پاسخ

نویسـنده که علاقه زیادی به خورده گرفتن از شیعه دارد، فراموش کرده است که هر روایتی در خور استناد نیست و باید از نظر سند، دلالت و مقایسه با ادلّه دیگر بررسی گردد.

سؤال این است که آیـا تـا به حـال، کسـی پوشـیدن لبـاس مشـکی را حرام دانسـته است؟ ! آنچه بسـیاری گفته انـد، کراهت است نه حرمت؛ اگرچه کراهت آن نیز نزد عـده ای ثـابت نیست. تعلیـل موجود در روایت نیز کراهت را اقتضا می کنـد. دیگر آنکه کراهت پوشـیدن لباس سیاه، ذاتی نیست، بلکه به علت تشابه به لباس دشمنان دین، مثل فرعون، مکروه دانسته شده است. البته این مانع از آن نیست که بعضـی دلایل و عنوان های خاص و راجـح، ملاک کراهت را تغییر دهد و کار مکروه، مسـتحب گردد یا بر عکس، کاری در واقع مستحب، به سبب عنوان ثانوی

ص: ۱۲۵

مکروه گردد.

همین لباس سیاه - بر فرض که مکروه باشد - اگر نپوشیدن آن سبب اتهام شود، مثلاً در وضعی که همه لباس مشکی پوشیده و آن را لازم می دانند، اگر نپوشیدن آن تأمل برانگیز باشد یا به شخص آزار رساند چه بسا پوشیدن آن مستحب باشد.

در روایتی آمده است وقتی فرستاده ابوالعباس (نخستین خلیفه عباسی) نزد حضرت صادق (ع) آمد تا ایشان را دعوت کند، حضرت بارانی مشکی پوشید که یک طرف آن سیاه و طرف دیگرش سفید بود [زیرا شعار بنی عباس، لباس مشکی بود]. (۱)

به همین سبب، یعنی مورد اتهام و اذیت قرار نگرفتن شیعه در مقابل حاکمان بنی عباس - که شعار سیاه جامگان را داشتند - وقتی از امام صادق (ع) در مورد پوشیدن لباس سیاه پرسیدند، حضرت را دیدند که با بالاپوش بلند مشکی و کلاه و کفش مشکی ظاهر شد و حضرت نشان داد که درون آن هم مشکی است. سپس فرمود: «دلت را سفید کن، هر چه می خواهی بپوش» . (۲)از این روایت فهمیده می شود که حکم کراهت بر اثر برخی عنوان های ثانوی و راجح تغییر می کند.

به همین دلیل بسیاری از فقها پوشیدن لباس مشکی را در عزای ائمه (علیهم السلام) مکروه نمی دانند؛ زیرا نشان از اظهار حزن بر مصائب اهل بیت (علیهم السلام) و مظلومیت ایشان و بزرگداشت و احترام به مقام ایشان

دارد که در روایات نیز بر این امور تأکید شده است. کسی که اندکی

۱- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۷۹.

۲- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۷۹.

ص: ۱۲۶

در فقه کار کرده باشد به خوبی با این گونه احکام آشنایی دارد. در روایتی فرزند امام سجاد (ع) گوید: «زنان بنی هاشم بعد از شهادت امام حسن (ع) لباس سیاه و خشن پوشیدند. . . و حضرت سجاد (ع) برای برپایی ماتم برای آنها غذا تهیه می نمود» . (۱)

اهل سنت نیز در مواردی از این روش فقهی هرچند نابجا استفاده کرده اند؛ مثلاً در مورد فرستادن صلوات بر آل محمد، ابن قیم جوزیّه گوید: «صلوات بر پیامبر حق ایشان و حق آل اوست، نه دیگری از امّت» . (۲)با اینکه از «نووی» نقل می کند که صلوات فرستادن بر آل پیامبر، شعار اهل بدعت شده است و پیامبر، ما را از شعار اهل بدعت نهی کرده است. آن گاه ابن قیم جوزیه ادامه می دهد و می گوید:

معنای این کلام آن است که رافضیان وقتی نام ائمه شان را می برند بر آنها صلوات می فرستند و بر دیگر کسانی که بهتر از ائمه و محبوب تر از آنها نزد رسول الله (ص) هستند، صلوات نمی فرستند. پس باید در این شعار صلوات، با آنها مخالفت کرد. (۳)

۱- وسائل الشیعه، ج۲، ص ۸۹۰.

۲- جلاء الافهام، ابن قیم، ص ۲۲۴.

۳- جلاء الافهام، ابن قیم، ص ۲۴۲.

ص: ۱۲۷

۱۴ نه جادوگری، نه مظلوم نمایی و نه بزرگ نمایی

اشاره

نویسنده در صفحه ۲۶ با عنوان «جادوگر موفق نمی شود» جریانی را نقل می کند که بعد از سنّی شدن وی، یک عالم شیعه سعی داشته است تا از راه جادو وی را از مذهبش منحرف کند؛ اما آن عالم شیعه رسوا شده و موفق نگردیده است.

پاسخ

ذکر این داستان ها که عالم و نویسنده اش ناشناخته و کیفیت آن مبهم و مشکوک است، هیچ سودی برای نویسنده در ترویج مکتب باطل وی یا تضعیف مکتب حق ندارد؛ زیرا بر فرض صحت این جریان، اشتباهی است که یک نفر - از راه دلسوزی - مرتکب شده است. تمامی علمای شیعه، سحر و جادو را حرام و جادوگر را مستحق اعدام می دانند. (۱)اگر بنا به بیان چنین حرکات جاهلانه ای باشد، مسلماً در میان اهل سنت نیز این کارها دیده می شود. با شعار دادن، بزرگ نمایی، کلّی گویی، تظاهر به خیرخواهی و برشمردن ادله حرمت سحر - که حرمت آن نزد همه واضح است - نمی توان اندیشمندان را فریفت و اشتباه یک نفر را - بر فرض

صحت آن گزارش - به یک مکتب نسبت داد.

۱- ر. ک: جواهرالکلام، ج ۴۱، ص ۴۴۲.

ص: ۱۲۸

۱۵ تعصب وحشیانه

اشاره

نویسنده کتاب در صفحه ۳۱ با عنوان «تعصب وحشیانه» دو جریان را نقل می کنـد؛ در جریان اول از برخورد ناهنجار و اهانت آمیز پیرزنی با او پس از سنّی شدن، سخن می گوید و در جریان دوم از برخورد تند زنی با کودکی می گوید که نامش عمر بوده است و به کودك گفته است: «لعنت خدا بر تو، بر عمر، بر کسی که تو را عُمر نامیده و بر کسی که نام پسرش را عُمر می نهد» .

سپس نویسنده در پاورقی می نویسد: «این زن ناآگاهانه اهل بیت را لعنت کرده است؛ زیرا طبق روایت شیعه نام یکی از فرزندان امام حسن، امام زین العابدین و امام موسی کاظم (علیهم السلام) ، عمر بوده است» .

پاسخ

پاسخ اجمالی این دو جریان نیز روشن است؛ زیرا بر فرض صحت دلیل بر چیزی نیست جز رفتار ناهنجار پیرزنی با برخی از مخالفان که گاهی در مناطقی که شیعه و سنی با هم زندگی می کنند، از دو طرف بروز می کند. آیا انتظار این است که همه شیعیان در یک سطح از علم،

ایمان و اخلاق باشند؟ ! مگر شیعیان در طول تاریخ از اهل سنت، به ویژه

ص: ۱۲۹

وهابی ها ضربه های سهمگین تر از این بر جان و مال و نوامیس شان نخورده اند؟

تعصب وحشیانه، یعنی حمله به خانه وحی، سوزاندن آن، ضربه زدن به دختر پیامبر (ص) و ناسزا گفتن به او و امیرالمؤمنان (ع) .

تعصب وحشیانه، یعنی کشتن مالک بن نویره و مسلمانانِ قبیله اش بعد از تسلیم شدن آنان و آمیزش خالد بن ولید با همسر مالک و تبرئه او به دست خلیفه وقت و طرفداری شما از این گروه.

تعصب وحشیانه، یعنی قتل عام پیروان علی (ع) در یمن، کشتن دو طفل بی گناه عبیدالله بن عباس به دست بسر بن ارطاه (صحابی و نماینده و عامل معاویهبن ابی سفیان) و اسیر کردن زنان مسلمان و فروختن آنها در بازار برده فروشان و طرفداری از معاویه و جنایت های او به نام عدالت و اجتهاد صحابه.

تعصب وحشیانه، یعنی قتل «حجر بن عدی» و یاران او به دستور معاویه بن ابی سفیان در «مرج عذراء» به جُرم خودداری از بدگویی به امیرالمؤمنان (ع) و دفاع امثال نویسنده از معاویه.

تعصب وحشیانه، یعنی اعتراض به پیامبر اکرم (ص) و نسبت دادن هذیان به وی و طرفداری عده ای در همان وقت از سخن آن گوینده.

تعصب وحشیانه، یعنی فتوا دادن به کفر شیعه و کشتن چهل هزار نفر از آنها. (۱)

تعصب وحشیانه، یعنی رها کردن دشمن کینه توز اسلام (امریکا و

۱- الامام الصادق (ع) ، اسد حیدر، ج ۱ و ۲، ص ۲۴۲.

ص: ۱۳۰

اسرائیل) برای تهاجم گسترده به شیعه، هزینه کردن امکانات مسلمانان برای برادرکشی و کشتار مردم مظلوم عراق و تکفیر آنها.

اگر بخواهیم نمونه بارزی از تعصب وحشیانه را مثال بزنیم، باید از برخورد شامیان با عالم بزرگ اهل سنت، یعنی نسائی سخن گفت که وقتی در «شام» ، مناقب حضرت علی (ع) را بیان کرد و گفت که از معاویه فضیلتی نمی شناسد، جز اینکه پیامبر درباره او فرمود: «خداوند شکمش را پر نکند» ، جمعیت حاضر، به این عالم بزرگ خودشان حمله ور شدند و چنان او را لگدکوب کردندکه اندکی بعد جان داد! (۱)

یا برخورد اهل سنت با «علامه شیخ محمد مرعی الامین الانطاکی» بعد از آنکه به مذهب اهل بیت (علیهم السلام) گروید، به گونه ای که وی می گوید:

وقتی ما اعلام تشیع کردیم و این خبر منتشر شد، گروه هایی از روی نادانی، کارهای ناپسندی کردند که ما از ذکر آن حیا می کنیم. بسیاری از ایشان، ما را به کفر و ارتداد محکوم می کردند. بچه هایشان را تحریک می کردند تا با سخن، ما را اذیت کنند و با سنگ هدف قرار دهند. به ما می گفتند: «ای بندگان قِرمیده، یعنی ای بندگان تربت امام حسین (ع) » . بر سر منابر، مردم را از معامله با ما به سبب کفر و ارتداد منع می کردند به گونه ای که اگر می خواستیم خانه ای اجاره کنیم، صاحب خانه را تهدید

می کردند و می گفتند: «اینان رافضی و مشرک هستند، صحابه

۱- طبقات الشافعیه الکبری، ج۳، ص۱۴؛ معرفه علوم الحدیث، حاکم نیشابوری، ص۸۳؛ تذکرهالحفاظ، ج۲، ص۷۰۰؛ وفیات الاعیان، ابن خلکان، ج۱، ص۷۷.

ص: ۱۳۱

را بدگویی می کنند. اگر به آنها اجاره دهی، تو را اذیت خواهیم کرد» . (۱)

علت همنامی برخی از فرزندان ائمه (علیهم السلام) با مخالفان

پاسخ

اما درباره اینکه گفتار آن زن به طور ناخواسته، لعن بر اهل بیت (علیهم السلام) است؛ زیرا بعضی از ائمه، نام فرزندانشان را عُمر نهاده اند، باید گفت: مقصود وی به طور قطع کسانی هستند که با اعتقاد به صاحب این نام، آن را برای فرزندان خود انتخاب می کنند؛ نه هر که از روی مصلحت یا ضرورت، تن به این کار می دهد. نام گذاری برخی از فرزندان اهل بیت (علیهم السلام) به اسم مخالفان - در موارد بسیار اندکی که ثابت است- برپایه مصلحت اندیشی بوده است؛ به ویژه گاهی اطرافیان آن فرزند، مثل مادر و همچنین شرایط محیط، اقتضای این امور را داشته است؛ وگرنه، مسئله مخالفت و بی اعتقادی موسی بن جعفر (ع) به خلیفه دوم و مسئله رجحان انتخاب نام های ارزشی و مناسب و بی تناسبی نام مخالفان با ارزش های مکتبی، هیچ کدام محل شک نیست.

در روایتی نیز می خوانیم که «یعقوب سراج» گوید:

نزد امام صادق (ع) رفتم و دیدم ایشان بالای سر موسی بن جعفر (ع) که در گهواره بود، مدتی طولانی به طور آهسته چیزی می گفت.

سپس به من فرمود: «بیا بر مولای خودت سلام کن» . رفتم جلو و سلام کردم. با کلام فصیح به من فرمود: «برو نام دخترت را که

۱- لما ذا اخترت مذهب الشیعه، صص ۳۰ و ۳۱.

ص: ۱۳۲

دیروز نام گذاری کردی تغییر ده که آن اسم را خدا دوست ندارد» . وی گوید: «دختری برایم متولد شده بودکه نامش را حُمیراء (لقب عایشه) نهادم حضرت صادق (ع) به من فرمود که دستور موسی را رعایت کن تا هدایت شوی؛ من نیز نام او را تغییر دادم» . (۱)

امام باقر (ع) فرمود: «شیطان وقتی می شنود کسی به نام دشمنی از دشمنان ما صدا می کند، خوشحال می شود و به خود می بالد» . (۲)

اینها همگی می فهماند که اهل بیت (علیهم السلام) بدون مصلحت هرگز نام مخالفان را انتخاب نمی کردند. آمار اسامی شیعیان نیز که در نام های راویان آنها جلوه گر است، نشان از اندک بودن استفاده از نام های مخالفان دارد؛ مثلاً در «رجال نجاشی» که مشتمل بر ۱۲۳۸ نام است، دو نام عثمان و چهارده نام عُمر وجود دارد و چه بسا چون پدران آنها از شیعیان نبودند، این نام را برگزیده اند.

شاهد بر مصلحت اندیشی و تقیه ائمه (علیهم السلام) در انتخاب نام مخالفان آن است که شخصی به امام رضا (ع) عرض کرد: «وقتی از کوفه آمدم همسرم باردار بود، از خداوند بخواهید فرزندش پسر باشد» . حضرت فرمود: «پسر است، نامش را عُمر بگذار» . وقتی به کوفه آمدم، دیدم برایم پسری متولد شده است و نامش را علی گذاردند. من به سخن حضرت رضا (ع) : عمل کردم و نامش را عُمر نهادم. همسایه ام گفت: «من دیگر سخن کسی

را در مورد رافضی بودن تو قبول نمی کنم» . (۳)

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۲۳.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۳۰.

۳- الخرائج والجرائح، قطب الدین راوندی، ج ۱، ص ۳۶۱؛ بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۵۴ (با اندکی تفاوت) .

ص: ۱۳۳

به هر حـال، ما گرچه توهین آن زن را به آن کودک و شخصـیت های مورد احترام مسـلمانان هرگز تأییـد نمی کنیم؛ ولی یادآوری می کنیم که زمانی نیز شیعه را به جُرم داشتن نام علی می کشتند.

ابن حجر از دانشمندان اهل سنت در «تهذیب التهذیب» آورده است:

بنی امیه اگر می شـنیدند نوزادی نامش علی است او را می کشتند. شخصی به نام رباح که نام پسرش را علی نهاده بود، وقتی متوجه خطر شد، گفت: نام او عُلی است» . پسرش نیز می گفت: حلال نمی کنم کسی را که به من عَلی بگوید؛ من عُلی هستم. (۱)

همچنین شخصی به حجاج بن یوسف گفت:

خـانواده ام مرا عاق کرده انـد و نامم را علی گذاردنـد. نامم را تغییر ده و مقـداری نیز به من کمک کن که نیازمنـدم. حجاج گفت: «برای واسـطه زیبـایی (بی زاری از اسم علی) که آوردی، نـامت را فلان نهادم» . سـپس منصبی به او داد و گفت: «برو آنجا مشـغول باش» . (۲)

۱- تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج۷، ص۲۸۱.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۸.

ص: ۱۳۴

۱۶ شیعه و امامت حضرت زین العابدین (ع)

اشاره

نویسنده از صفحه ۳۴ به بعد، مطالبی درباره اختلاف شیعه در مسئله امامت را بیان می کند:

الف) بیشتر شیعیان عصر ائمه آگاهی زیادی از امامان خود نداشتند و با هر حرکتی، هماهنگ می شدند؛ چنان که با زیدبن علی و نفس زکیه همراه شدند.

ب) امام زین العابدین از حیات سیاسی شیعه کناره گیری کرده بود و رهبری را به کسانی دیگر از ائمه سپرد و مشغول عبادت بود و در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند. آنچه از ایشان نقل شده است فقط مواعظ، دعا و بعضی از احکام شرعی است.

ج) احترام شیعه در آن وقت به زین العابدین به سبب علم و فضلش بود نه برای امامت ایشان. چون شیعیان نیز نتوانستند امامت او را ثابت کنند، این خلأ را با چند معجزه و ستایش از او، جبران کردند.

پاسخ

شرایط وحشتناک دوران بنی امیّه برای شیعیان

اما اینکه بیشتر شیعیان، از ائمه خود آگاهی نداشتند و با هر حرکتی هماهنگ می شدند، سخنی بدون دلیل است. در دوران سختی مثل دوران

ص: ۱۳۵

بنی امیه، نشناختن امام امری طبیعی است؛ زیرا بنی امیه در اوج قدرت و شقاوت نسبت به شیعه بوده، جنایت های حجاج، هشام بن عبدالملک، خالد قسری و. . . بی داد می کرده، وسایل ارتباط جمعی، اندک و تقیه شدید بوده است. چگونه شیعه مسائل خود را در آن دوران هولناک سامان دهد، درحالی که کانون شیعه کوفه بود و این مرکز چنان بر اثر بخشنامه ها و جنایت های معاویه و حاکمان آن، زیر فشار قرار داشت که اگر کسی متهم به دوستی با خاندان پیامبر بود، شکنجه می شد و خانه اش را ویران می کردند. شیعیان کوفه حتی در مخفی گاه ها از خدمتکار خانه واهمه داشتند و در هنگام صحبت، از یکدیگر پیمان های سخت می گرفتند؛ به ویژه هنگامی که معاویه، زیادبن ابیه را- جنایتکار سنگدلی که به خوبی شیعیان را می شناخت - به امارت کوفه منصوب کرد، دست و پاهای شیعیان را برید، چشم های شان را کور کرد و بدن های شان را بر درخت ها به دار آویخت و چنان به نابودی شیعیان دست زد که شیعیان از عراق گریختند و به اطراف پناه بردند تا جایی که حتی یک عراقی در میان آنها نماند. (۱)آیا با وجود این همه فشار و سختی، شیعیان می توانستند حرکت طبیعی خویش را داشته باشند؟

امام باقر (ع) می فرمود: «در زمان حجاج آن قدر وضع شیعه خطرناک بود که اگر به کسی می گفتند تو کافر هستی، بهتر بود تا بگویند شیعه علی (ع) هستی» . (۲)

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۵؛ ر. ک: الغدیر، ج ۱۱، صص ۲۸ و ۲۹.

۲- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۶۹.

ص: ۱۳۶

در حدیثی آمده است که از حال امام سجاد (ع) پرسیدند، ایشان فرمود:

روزگار ما همچون بنی اسرائیل در میان آل فرعون است؛ مردان ما را می کُشند و زنان ما را به کنیزی می برند. مردم با دشنام دادن به بزرگ و سرور ما، به دشمنان ما تقرب می جویند. . . آنها حق ما را گرفته اند و هیچ حقی برای ما نمی شناسند. (۱)

اصولاً۔ شیعه تا زمان امام باقر (ع) ، یعنی تا زمان ضعف و زوال حکومت بنی امیه، مجال تبلیغ نداشت و تمام عنایت ائمه اطهار (علیهم السلام) در حفظ موجودیت شیعیان - یعنی پیروان خاندان عصمت و معتقدان به امامت حضرت علی (ع) - بود. ازاین رو بیشتر آنها از بیشتر احکام دینی خود آگاه نبودند تا اینکه در زمان امام باقر و امام صادق (علیهماالسلام) میان بنی امیه و بنی عباس درگیری شد و فرصتی پیش آمد تا این دو امام بزرگ، به تبلیغ مذهب اهل بیت (علیهم السلام) بپردازند.

بنابراین، حالات و اعتقادات و شرایط آن زمان های سخت، هرگز بیانگر حقیقت مکتب اهل بیت (علیهم السلام) نیست؛ زیرا در آن زمان افراد زیادی مستضعف بودند. در روایتی امام سجاد (ع) می فرماید: «در مکه و مدینه بیست نفر نیست که ما را دوست بدارد» . (۲)

در نتیجه، اگر برخی از روی ضعف آگاهی، با برخی حرکت ها

هماهنگ بودند به سبب شرایط سخت و ظلم فراوان بوده است.

۱- الطبقات الکبری، ج ۵، صص ۲۱۴، ۲۱۹ و ۲۲۰؛ حلیه الاولیاء، ابونعیم اصفهانی، ج ۳، ص۱۴؛ ر. ک: خاستگاه تشیع، علی آقا نوری، ص ۱۶۸.

۲- بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۳.

ص: ۱۳۷

تأیید قیام جناب زید از جانب ائمه (علیهم السلام)

در ضمن قرائنی وجود دارد که بر درستی قیام زید، از نظر امام صادق (ع) دلالت می کند، زیرا او برای احقاق حق اهل بیت (علیهم السلام) و سپردن امامت به ایشان قیام کرده بود. در روایتی امام رضا (ع) به نقل از جدش حضرت صادق (ع) فرمود:

خدا رحمت کند عمویم زید را، او مردم را به شخص مورد رضایت از آل محمد (ص) دعوت می کرد؛ اگر پیروز می شد حتماً به آنچه دعوت کرده بود وفا می کرد. او در قیام خود با من مشورت کرد و من به او گفتم: «ای عمو! اگر می پسندی که کشته به دار آویخته در محلّه کُناسه کوفه باشی، خود دانی» . وقتی رفت، حضرت فرمود: «وای به کسی که صدای او را بشنود و به او پاسخ ندهد» . (۱)

در ادامه روایت آمده است که مأمون از امام رضا (ع) پرسید: «مگر در مورد مدعی ناحق امامت، نرسید آنچه رسیده است؟» امام رضا (ع) فرمود:

زید بن علی ادعای ناحق نکرد. او پرهیزگارتر از این بود. او گفت: من شما را به رضای از آل محمد دعوت می کنم. آنچه وارد شده در مورد کسی است که ادعا کند خداوند او را منصوب کرده است و مردم را به غیر دین خدا دعوت کند و با نادانی، آنها را از راه خدا گمراه کند. به خدا سوگند که زید از کسانی بود که مخاطب این آیه بود: وَ جاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباکُمْ؛ «و در راه خدا آن گونه

که سزاوار اوست جهاد کنید، او شما را برگزید» . (حج:۷۸) (۲)

۱- بحارالانوار، ج۴۶، ص ۱۷۴.

۲- عیون اخبار الرضا (ع) ، ابن بابویه، ج ۱، ص ۲۵۲؛ ر. ک: بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۷۴.

ص: ۱۳۸

همچنین حضرت صادق (ع) به «فضیل» فرمود: «ای فضیل، عمویم زید چه کرد؟» فضیل گوید: «گریه راه گلویم را گرفت» . حضرت فرمود: «او را کشتند؟ » عرض کردم: «آری، به خدا سوگند او را کشتند» . فرمود: «بعد او را به دار آویختند؟» عرض کردم: «آری، به خدا سوگند که او را به دار آویختند» . حضرت صادق (ع) شروع کرد به گریستن و اشک های حضرت بر دو طرف صورت مثل دانه های مروارید سرازیر بود. سپس فرمود: «ای فضیل، آیا با عمویم در جنگ با اهل شام حضور داشتی؟» عرض کردم: «آری» . فرمود: «چند نفر از آنها را کشتی؟» گفتم: «شش نفر» . فرمود: «در خون اینان تردید داری؟» عرض کردم: «اگر تردید داشتم که نمی کشتم» . فرمود:

خداوند مرا در آن خون ها شریک گرداند. به خدا سوگند عمویم زید و اصحاب او از شهیدان بودند و با شهادت رفتند؛ همان گونه که علی بن ابی طالب و اصحاب او رفتند. (۱)

بنابراین امام صادق (ع) قیام زید را تأیید کرد. البته حضرت، قیام را واجب نمی دانست؛ زیرا می دانست که موفق نخواهد شد.

امامت حضرت سجاد (ع)

اما اینکه نویسنده گفته است: حضرت زین العابدین خود را از امامت کنار کشیده بود، سخنی بسیار ضعیف و سست است و هیچ شاهدی نه در کلام نویسنده و نه دیگران بر این ادعای واهی اقامه نشده است.

شگفت آور آنکه نویسنده از کثرت عبادت حضرت، می خواهد کناره گیری

۱- بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۷۱.

ص: ۱۳۹

حضرت را از امامت و سیاست نتیجه بگیرد؟ ! مگر کثرت عبادت و دعا با امامت تنافی دارد؟ مگر آن همه ادعیه، مواعظ و عبادت های سنگین از امیرالمؤمنین (ع) روایت نشده است؟ مگر دعاهای حضرت سجاد، چه مقدار از دوران امامت ۳۵ ساله را به خود اختصاص داده بود؟ اگر چنین باشد باید امام باقر و امام صادق (علیهماالسلام) که انبوه احادیث و حکمت ها از ایشان روایت شده نیز از مسائل سیاسی و امامت کناره گرفته باشند؛ زیرا فرصتی برای این کارها نداشتند! آیا در دوران سخت بنی امیه که مصلحت مکتب و فرمان الهی بر اقدام مخفیانه سیاسی بوده است، تلاش برای حفظ شیعیان و آماده کردن شرایط علمی و معنوی برای تداوم مکتب به معنای کناره گیری از امامت است؟ ! از این رو برخی از پژوهشگران اهل سنت، آن امام را حافظ تمامیت تفکر شیعی با سپر تقیه می دانند. (۱)

اینکه انتظار داشته باشیم روایات فراوانی از آن امام بزرگوار در آن عصر خفقان بنی امیه به دست ما برسد، انتظاری واهی است و همین مقدار نیز که به دست ما رسیده است، جای شگفتی دارد؛ به ویژه صحیفه سجادیه که سرشار از معارف اهل بیت (علیهم السلام) است.

اکنون نمونه ای از فعالیت سیاسی حضرت سجاد (ع) را در تذکر به یکی از علمای بزرگ درباری بنی امیه می آوریم:

تذکر امام سجاد (ع) به محمد بن زُهری عالم دربار بنی امیّه

وی از عوامل بنی امیه، معلم فرزندان هشام بن عبدالملک و مورد احترام اهل سنت بوده است. امام سجاد (ع) او را به شدت از کمک به

۱- ر. ک: خاستگاه تشیع، ص ۱۶۸.

ص: ۱۴۰

ستمکاران و توجیه اعمال زشت آنها برحذر داشت و فرمود:

خداونـد ما و تو را از فتنه ها کفایت کنـد و بر تو از آتش رحم کند. تو در حالی هستی که هر کس آن را بداند، سـزاوار است بر تو رحم کند. همانا نعمت های خداوند بر تو بسیار است؛ سـلامتی و عُمر طولانی به تو داده و حجت ها و آنچه از کتابش بوده را به تو داده است، در دین خـود، تـو را فقیه و از سـنت پیـامبرش محمـد (ص) تـو را آگـاه کرد. . . بنگر چگـونه ای آن هنگـام که در برابر خداوند قرار می گیری؛ از نعمت هایش بر تو می پرسد که چگونه رعایت کردی، از حجت هایش بر تو می پرسد که چگونه محقق گردانیـدی. نپنـدار که خداونـد عـذرت را بپذیرد و از تو با کوتاهی در اعمال، راضـی شود. هرگز! هرگز! خداوند در کتاب خود از علما پیمان گرفته است که آن را برای مردم بیان کنند و کتمان نکنند. بدان! کمترین کتمان و سبک ترین چیزی که به عهده گرفتی این است که انیس وحشت سـتمگر شدی و با نزدیک شدنت به او راه گمراهی را هموار کردی و به دعوتش پاسخ دادی. می ترسـم فردا همراه خیانتکـاران باشـی و سؤال شوی از آنچه بـا کمـک به ظلم از سـتمکاران گرفـتی؛ چیزی را گرفـتی که حق تو نیست و به کسـی نزدیک شدی که حق را به صاحبش برنگردانده و باطلی را دور نکرده است. کسـی را دوست دانستی که با خداوند معارضـه کرده است. آیـا بـا دعوت از تو، تو را مرکز گردش آسـیاب سـتم هـای خود نکردنـد؟ ! تو را پلی برای عبور از مشـکلات خویش و نردبانی برای گمراهی خویش قرار دادند. به وسیله تو شک را بر علما وارد کرده

ص: ۱۴۱

ودل هـای نادانـان را به دنبـال خود می کشـند. خصوصـی ترین وزیران و قوی ترین کمک کارانشان کمتر از تو در توجیه فسادشان مؤثر بوده انـد. چه انـدک است آنچه به تو دادنـد در مقابل آنچه از تو گرفتنـد! چه انـدک است آنچه برای تو آباد کردند در مقابل آنچه از تـو خراب کردنـد! به خود بینـدیش؛ دیگری به تو نمی اندیشـد و از نفس خودت حسـاب بکش هماننـد محاسبه کسـی که بازخواست خواهد شد. . . . (۱)

گوشه ای از ادلّه شیعه بر امامت حضرت زین العابدین (ع)

این ادعای نویسـنده که شـیعه معتقـد به امامت حضـرت سـجاد (ع) نبوده است و دلیلی بر امامت حضـرت جز چنـد معجزه نـدارد، از جهالت نویسـنده است؛ زیرا شیعه در زمان امام سجاد (ع) کمترین اختلاف درباره امامت ایشان نداشته است؛ به گونه ای که ابوحاتم رازی (متوفای۳۲۲ه. ق) مؤلف کتاب «الزینه» می گویـد: «شـیعه پیش از ظهور زید بن علی (سال ۱۲۱ه. ق) در زمان امام صادق (ع) یک سخن بودند و چون زید کشته شد، بخشی به جعفربن محمد و به امامت او متمایل شدند. . .» . (۲)

عمـده ترین انشـقاق در زمان حضـرت سـجاد (ع) را «کیسانیه» به وجود آوردنـد که پیرو محمـدبن حنفیه شدند، وگرنه همگی حتی جناب زید بن علی به امامت حضـرت سـجاد (ع) معتقد بودند؛ زیرا انشـقاق زیدیّه بعد از خروج او (زید) و در زمان امام صادق (ع) است همچنان که در کلام

۱- تحف العقول، ابن شعبه، ص ۲۴۷.

۲- ر. ک: خاستگاه تشیع، ص ۱۰۵

ص: ۱۴۲

ابوحاتم رازی بود.

اما دلایل امامت امام سجاد (ع) برخلاف آنچه نویسنده مدعی است، بسیار فراوان است و شیخ مفید (قدس سره) در «الارشاد» به پاره ای از آنها اشاره کرده است؛ از جمله: نص رسول الله (ص) به امامت ایشان در حدیث «لوح» که جابر از پیامبر (ص) و امام باقر (ع) از پدرش و ایشان از جدش و ایشان نیز از حضرت فاطمه (علیهاالسلام) روایت کرده است و در آن خبر، نام های ائمه دوازده گانه به ترتیب ذکر شده است. (۱)همچنان که نام حضرت سجاد (ع) در وصیت مکتوب از جانب خداوند آمده است. (۲)

همچنین امیرالمؤمنین (ع) به امام حسین پدر امام سجاد (علیهماالسلام) خبر امامت وی را داد؛ آنجا که چون مادر امام سجاد (ع) را که بنابر مشهور از اسرای ایران و از دربار یزدگرد بود، به حضرت حسین (ع) بخشید و به او فرمود: «او را حفظ کن و به او نیکی نما که برای تو بهترینِ اهل زمین را بعد تو خواهد آورد و اوست مادر اوصیا که ذریه طاهره اند» . (۳)

پدر بزرگوارش حضرت سیدالشهدا (ع) نیز وقتی به طرف عراق حرکت کرد، وصیّت وکتاب ها و امور دیگر را به ام سلمه همسر رسول الله (ص) داد و فرمود: «هرگاه بزرگ ترین فرزندم نزد شما آمد، اینها را به او بده» . بعد از شهادت حضرت، امام سجاد (ع) نزد ام سلمه

۱- این خبر را بزرگان شیعه مثل شیخ صدوق، شیخ طوسی، شیخ مفید، شیخ طبرسی، کلینی، نعمانی و دیگران در کتاب های خویش با تفاوت هایی آورده اند؛ ر. ک: بحارالانوار، ج ۳۶، ص۱۹۳.

۲- کافی، کلینی، ج ۲، صص ۲۸ و ۲۹؛ بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۱۹۲.

۳- بحارالانوار، ج ۴۶، صص ۹ و ۱۰؛ کافی، ج ۱، ص ۴۶۷.

ص: ۱۴۳

آمد و او نیز همه آنچه را سیدالشهدا (ع) به وی داده بود، به ایشان داد. (۱)

کلینی (قدس سره) نیز مانند همان روایت را از حضرت صادق (ع) روایت کرده است. (۲)از طرف دیگر در روایات فراوانی، ائمه اطهار (علیهم السلام) در ضمن دعاها و به ویژه آن گاه که راویان، خود را بر ائمه عرضه کرده اند، یک یک ائمه از جمله حضرت سجاد (ع) را برشمرده اند که اگر بنا بر تفصیل بود آن را ذکر می کردیم؛ در روایتی حضرت سجاد (ع) فرمود:

ما پیشوای مسلمانان، حجت خداوند بر جهانیان، سرور مؤمنان، رهبر سفیدرویان و مولای مؤمنانیم. ما برای اهل زمین، امان هستیم آن گونه که ستاره ها امان اهل آسمان هستند. . . اگر از ما کسی در زمین نبود، زمین اهلش را فرو می برد و از زمانی که خداوند زمین را خلق کرده، خالی از حجت خدا نبوده است؛ یا ظاهر و مشهور است یا پنهان و غایب و تا روز قیامت هم زمین از حجت خدا خالی نخواهد بود وگرنه خداوند عبادت نمی شد. (۳)

در روایت ابوخالد کابلی است که او از حضرت سجاد (ع) در رابطه با پیشوایان بعد از رسول الله (ص) پرسید و حضرت فرمود: «اولوالامر که خداوند آنها را پیشوایان مردم قرار داده و اطاعت آنها را بر مردم واجب کرده، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است، سپس به ما رسیده است» . در

ادامه راوی پرسید: «امام و حجت بعد از شما کیست؟» حضرت سجاد (ع)

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۲۸؛ ر. ک: بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۸.

۲- کافی، ج ۱، ص ۳۰۴.

۳- الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۴۸

ص: ۱۴۴

نام یک یک ائمه را تا امام دوازدهم برشمرد. (۱)

در روایت دیگری وقتی ابوخالد از حضرت پرسید: «پیشوایان بعد از شما چند نفرند» ؟ فرمود: «هشت نفر؛ زیرا ائمه بعد از پیامبر (ص) دوازده امام هستند به عدد اسباط، سه نفر از گذشته ها و منم چهارمین و هشت نفر از فرزندان من» . (۲)

و از جمله این ادلّه، اشعار بلند فرزدق است که در جریان معروفِ برخورد با هشام و تجاهل هشام از شناسایی علی بن الحسین (ع) در هنگام طواف و احترام مردم از امام، روی داده است. در این جریان، فرزدق اشعاری بالبداهه سرود که در تاریخ ثبت است. (۳)در آن اشعار به پیشوایی و برتری امام سجاد (ع) و خاندان وی تصریح شده است.

از جمله روایات شیعه بر امامت حضرت سجاد (ع) ، جریان «حبابه والبیه» و مهر کردن سنگریزه هاست که امیرالمؤمنین (ع) آن را علامت امامت قرار داد که وی تا زمان حضرت رضا (ع) زنده بود و این علامت را دریافت کرد. (۴)

از دیگر روایات، احتجاج امام سجاد (ع) با عموی خویش محمدبن حنفیه است که مدعی امامت بود و به پیشنهاد حضرت سجاد (ع) داوری به نزد حجرالاسود بردند تا آن سنگ شهادت دهد. محمد حنفیه تعجب

۱- الاحتجاج، ج۲، ص ۴۹

۲- کفایه الاثر، علی بن محمد خزاز قمی، ص ۲۳۶؛ ر. ک: اعلام الهدایه، جمعی از نویسندگان، ج۶، ص ۱۱۶.

۳- بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۲۴، علامه مجلسی (رحمه الله) در پاورقی از بسیاری از شیعه و اهل سنت، آن را نقل کرده است.

۴- کافی، ج ۱، ص ۳۴۶.

ص: ۱۴۵

کرد و گفت: «چگونه سنگی را که جماد است داور قرار دهیم» ؟ حضرت فرمود: «آن امامی که جماد با او سخن نگوید امام نیست» . سپس نزد حجرالاسود رفتند و از آن سنگ خواستند که شهادت دهد؛ آن سنگ نیز به کلام فصیح بر امامت حضرت سجاد (ع) شهادت داد؛ محمد حنفیه نیز پذیرفت. (۱)موارد بسیار دیگری وجود دارد که ذکر همه آنها سبب طولانی شدن بحث خواهد شد.

آیا با این همه روایات، باز می توان گفت که شیعه بر اثبات امامت حضرت سجاد (ع) دلیلی جز ادعای چند معجزه ندارد؟ !

اعتراف شخصیت های معروف به برتری حضرت علی بن الحسین (علیهماالسلام)

گذشته از همه اینها، برتری علمی، دینی، اخلاقی و عرفانی حضرت سجاد (ع) دلیل محکمی بر امامت آن حضرت است؛ زیرا به حکم عقل و بنابر نظر علمای شیعه، امام (ع) باید از همه مردم برتر باشد و مسلم است که هیچ کس در زمان آن حضرت در رتبه ایشان نبوده است. اکنون به پاره ای از سخنان عالمانی اشاره می کنیم که مورد اعتماد اهل سنت هستند:

۱. «محمد بن مسلم زهری» ، عالم حجاز و شام که از مکتب حضرت (ع) نیز منحرف بوده است، می گوید: «من هیچ کس را فقیه تر از او ندیدم» و گاهی می گفت: «در میان اهل بیت افضل از علی بن الحسین نیافتم» . (۲)

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۴۸؛ الاحتجاج، ج۲، ص ۴۶۰؛ ذوب النضار، ابن نما، ص۵۱؛ العوالم، الامام الحسین (ع) ، بحرانی، ص ۶۶۶؛ الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۲۵۷؛ بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۲.

۲- شذرات الذهب، ابن عماد حنبلی، ج ۱، ص ۱۰۵؛ ر. ک: اعلام الهدایه، ج ۶، ص ۲۲.

ص: ۱۴۶

۲. «سعید بن مسیّب» از فقهای مدینه می گفت: «در میان تابعان، عالم تر از زین العابدین نیست» . (۱)همچنین می گفت: «من هرگز کسی را برتر از علی بن الحسین (ع) ندیدم. هیچ گاه او را ندیدم مگر آنکه خودم را دشمن داشتم» . (۲)

۳. «زید بن اسلم» از بزرگان فقهای مدینه می گفت: «در میان اهل قبله هرگز با مثل علی بن الحسین ننشستم» و گاهی می گفت: «مانند علی بن الحسین در فهم و حفظ ندیدم» . (۳)

۴. «حمّاد بن زید» از فقهای بصره و بزرگان مسلمانان می گفت: «علی بن الحسین برترین هاشمی است که ملاقات کرده ام» . (۴)

۵. «یحیی بن سعید» از بزرگان تابعان و مورد اعتماد اهل سنت گوید: «من از علی بن الحسین شنیدم و او برترین هاشمی است که دیده ام» . (۵)

عظمت حضرت به گونه ای بود که حتی «عبدالملک بن مروان» به حضرت گفت: «به شما از فضل، علم، دین و ورع آن قدر داده اند که به هیچ کس نداده اند، مگر به گذشتگان از شما» . (۶)

و سرانجام، ذهبی (عالم متعصب اهل سنت) گوید: «او دارای جلالتی

عجیب بود و به خدا سوگند که شایسته آن نیز بود. او برای آن سیادت،

۱- تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۸۵؛ ر. ک: اعلام الهدایه، ج ۶، ص ۲۲.
۲- تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۴۶؛ ر. ک: اعلام الهدایه، ج ۶، ص ۲۲.
۳- اعلام الهدایه، ج ۶، ص ۲۳ به نقل از تاریخ دمشق و طبقات الفقهاء.
۴- اعلام الهدایه، ج ۶، ص ۲۳.
۵- اعلام الهدایه، ج ۶، ص ۲۳.
۶- بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷۵.

ص: ۱۴۷

علم، معنویت و عقل کاملی که داشت شایسته امامت عُظما بود. (۱)

آیا هنوز هم دلیل امامت حضرت سجاد (ع) منحصر به ذکر چند معجزه ادعایی است؟ !

اما معجزه و امور خارق العاده ای که از امام سجاد (ع) صادر شده است نیز خود در کنار نصوص و ادله امامت ایشان، دلیل قاطع بر امامت ایشان است؛ امری که ذکر موارد آن، بحث را طولانی می گرداند و برای اطلاع از آنها، بهتر است به کتب شیعه، مثل «کافی» ، «بصائرالدرجات» ، «ارشاد» شیخ مفید و «بحارالانوار» (۲)مراجعه شود. تنها در کتاب بحارالانوار نزدیک به پنجاه جریان حکایت شده است.

شایسته توجه است چون معجزه یا کرامت از ویژگی های اهل بیت (علیهم السلام) بوده است، برخی از مخالفان نیز سعی در تضعیف این گونه امور کرده اند تا ضعف خود را جبران کنند. وگرنه آوردن معجزه و کرامت، بهترین دلیل برای اثبات امامت ائمه اطهار (علیهم السلام) است؛ همچنان که بهترین دلیل بر نبوت انبیا بوده است.

توجه امام زین العابدین (ع) به دستور خداوند و شرایط خاص

اما علت نپرداختن حضرت به قیام یا سخنرانی علیه حاکمان بنی امیه صرف نظر از اجرای دستور خداوند وضعیت آن زمان اقتضای چنین اقدامی را نمی داد. حضرت از راه جهاد علمی و عملی به ترویج دین پرداخت و هنگام ضرورت اقدام لازم را هم می کرد؛ قیام مختار، نمونه

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۴۰؛ ر. ک: اعلام الهدایه، ج ۴، ص ۲۴۰.

۲- بحارالانوار، ج ۴۶، باب ۳.

ص: ۱۴۸

تاریخی آن است. وقتی مختار درباره قیامش به محمدبن حنفیه و حضرت سجاد (ع) نامه نوشت و کسب تکلیف کرد، حضرت سجاد (ع) به طور صریح تأیید نکرد؛ ولی محمدبن حنفیه به اصحاب خود گفت: «برخیزید تا نزد امام من و شما (علی بن الحسین) برویم؛ چون نزد حضرت آمدند و جریان را گفتند، حضرت به عموی خود جمله عجیبی گفت:

لَوْ اَنَّ عَبْداً زَنَجیّاً تَعَصَّبَ لَنا اَهْلَ الْبَیْتِ لَوَجَبَ عَلَی النّاسِ مُؤازِرَته.

ای عمو! اگر بنده ای از زَنج برای ما اهل بیت حرکت کند، بر مردم واجب است او را کمک کنند.

سپس فرمود: «من تو را متولّی آن قرار دادم، هر چه خواهی کن» . جمعیت حاضر از نزد ایشان بیرون آمدند و گفتند: «زین العابدین و محمدبن حنفیه به ما اجازه دادند» . (۱)همین مسئله سبب شرکت شیعه در قیام مختار و پیروزی وی شد. حضرت نیز از دیدن دو سر بریده ابن زیاد و عمربن سعد خوشحال شد و سجده شکر به جا آورد و فرمود: «شکر خدا را که انتقام مرا از دشمنانم گرفت؛ خدا به مختار جزای خیر دهد» . (۲)

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۶۵.

۲- اختیار معرفه الرجال، ج ۱، ص ۳۴۱؛ ر. ک: اعلام الهدایه، ج ۶، ص ۸۱.

ص: ۱۴۹

۱۷ زید بن علی و مسئله امامت پدر خویش

اشاره

نویسنده در صفحه ۳۵ و ۳۶ مدعی است که زیدبن علی بن حسین (فرزند امام سجاد (ع)) از امامت پدر خویش بی اطلاع بوده است.

نویسنده جریان مکالمه «مؤمن طاق» با وی را نقل می کند که زید گفت:

پدرم آن قدر با من مهربان بود که لقمه داغ را سرد می کرد و در دهانم می گذاشت. پس چگونه به فکر نیفتاد مرا از جهنم نجات دهد و از امامت خودش باخبر سازد، ولی تو را آگاه کرده است. مؤمن طاق در جواب با ذکر خواب یوسف و نهی حضرت یعقوب از گفتن خواب به برادران به سبب حسادت آنها، به زید گفت: «می ترسید اگر بگوید و قبول نکنی، جهنمی شوی و از سر دلسوزی به تو نگفت. . .» .

پاسخ

قضاوت گزارش های تاریخی، نیاز به بررسی همه جانبه دارد و با مشاهده یک نقل، نمی توان قضاوت دقیقی کرد. روایات گوناگونی درباره جناب زید بن علی وجود دارد که روایت فوق یکی از آنهاست. این روایت افزون بر ضعف سند، یک راوی ضعیف و دو نفر مجهول

ص: ۱۵۰

دارد (۱)و بـا روایـات دیگری معـارض است که به اعتقـاد او به امـامت پـدرش و حتی امامت حضـرت صادق (ع) تصـریح دارد. در روایتی امـام صادق (ع) فرمود: «رحمت خـدا بر عمویم زیـد، اگر پیروز می شـد وفا می کرد. او تنها به رضای آل محمـد دعوت می کرد و منم آن رضا» . (۲)

فرزندش یحیی نیز به همین امر تصریح می کرد که پدرم امام نبود و او عاقل تر از آن بود که چیزی را ادعا کند که حق او نیست. او می گفت: «من شـما را به رضای آل محمد (علیهم السـلام) دعوت می کنم و مقصودش پسـرعمویم جعفر بود» . راوی پرسـید: «پس اوست صاحب الامر» ؟ گفت: «آری او داناترین بنی هاشم است» . (۳)و در روایتی دیگر، جناب زید فرمود: «

جَعْفَر اِمامُنَا فی الْحَلالِ وَالْحَرامِ » . (۴)

و در روایتی فرمود:

خداونـد در هر زمـانی، بـه مردی از مـا اهـل بیت، بر خلق احتجـاج می کنـد و حجت زمـان مـا، برادرزاده ام جعفربـن محمد (علیهماالسلام) است. گمراه نشود هر که از او پیروی کند و هدایت نیابد هر که با او مخالفت کند. (۵)

فرزندش یحیی گوید: «از پدرم درباره ائمه (علیهم السـلام) پرسـیدم، گفت: «ائمه، دوازده نفرند؛ چهار نفر از گذشتگان و هشت نفر از باقیمانده ها» . گفتم: «نام ببر» . گفت:

۱- معجم رجال الحدیث، خویی، ج ۷، ص ۳۴۹.

۲- قاموس الرجال، ج ۴، ص ۵۶۶.

۳- قاموس الرجال، ج ۴، ص ۵۶۶.

۴- قاموس الرجال، ج ۴، ص ۵۷۱.

۵- قاموس الرجال، ج ۴، ص ۵۷۴.

ص: ۱۵۱

اما آنها که گذشته اند: علی بن ابی طالب و حسن و حسین و علی بن حسین (علیهم السلام) و اما باقیمانده ها: برادرم باقر و بعد از او جعفرصادق و بعد از او پسرش موسی و سپس پسرش علی و بعد از او پسرش محمد و بعد از او پسرش علی و بعد از او پسرش حسن و بعد از او پسرش مهدی.

گفتم: «ای پـدر، آیـا تو از آنهـا نیستی؟» گفت: «نه، ولی من از عترت هسـتم» . پرسـیدم: «نـام های ایشان را از کجا دانستی؟» گفت: «عهدی است که از جانب رسول الله (ص) به ما شده است» . (۱)

آیا با وجود این همه تصریح به اعتقاد ایشان به حق امامت ائمه (علیهم السلام) و از جمله حضرت سجاد (ع) ، می توان به آن روایت قبلی اعتمـاد کرد؟ ! بله، اگر روایت ادعـا شـده صـحیح باشـد، ممکن است آن را به سـبب مصالحی بیان کرده باشـد؛ از جمله حفظ موقعیت حضرت صادق (ع) و اینکه مبادا دیگران قیام را منسوب به ایشان نموده و در نتیجه برای ایشان مشکلاتی ایجاد کنند.

به هرحـال عظمت جنـاب زیـدبن علی در علم، عمـل و تقوا که روایـات فراوانی بر آن دلاـلت دارد و تجلیل از وی و قیامش و اینکه شهدای همراه او مثل شـهدای همراه رسول الله (ص) بوده اند که در روایات امام صادق (ع) و حضـرت رضا (ع) آمده است، همگی از عقیده و شناخت وی از امام زمان خویش نشان دارد؛ بنابراین وجود برخی روایات، اگر

ثابت باشد، می تواند به سبب موقعیت خاص او در قیام ضد حکومت

۱- قاموس الرجال، ج ۴، ص ۵۷۵.

ص: ۱۵۲

اموی صادر شده باشد که هرگز دلیلی بر نشناختن امام زمان خویش نیست.

کسانی هم که همراه او قیام کردند، گرچه عده ای وی را امام می پنداشتند، ولی همگی چنین نبودند. ازاین رو وقتی مردی در حضور زید از سلیمان بن خالد پرسید که درباره زید چه می گویی، او برتر است یا جعفر (ع) » سلیمان گفت: «به خدا سوگند که یک روز جعفر، برتر است از تمام دنیای زید» . (۱)

۱- قاموس الرجال، ج ۴، ص ۵۷۱.

ص: ۱۵۳

۱۸ وظیفه مسلمانان در باره شناخت جانشین امام

اشاره

نویسنده در صفحه ۳۷ می نویسد که احادیث زیادی به صراحت می گوید: «ممکن است شیعه امام را نشناسد» . این احادیث، موضعی را بیان می کند که شیعه باید در آن شرایط اتخاذ کند. چنین بیانی با عقیده شیعه در مسئله امامت مغایر است؛ زیرا شیعه امامت را منصب الهی دانسته و شناخت دوازده امام را لازم می داند. سپس نویسنده چهار روایت در این زمینه نقل می کند.

پاسخ

اگر منظور این است که شیعه معتقد است، هر مسلمانی باید به امامان دوازده گانه معتقد باشد، هرچند هنوز امامت شان آغاز نشده باشد، ادعای ناصحیحی است؛ زیرا آنچه واجب است شناخت امام زمان خویش است. مثلاً کسی که در عصر امام سجاد (ع) است، شناخت امام باقر (ع) و دیگر ائمه بعد از ایشان بر او واجب نیست. ولی اگر از امام سجاد (ع) نام دوازده امام را تفصیلاً یا اجمالاً شنید، باید ملتزم شود.

شیعه در مسئله امامت معتقد است که مسلمانان باید امام زمان خود را بشناسند و هر کس که امام زمان خود را نشناسد و از دنیا برود به مرگ

ص: ۱۵۴

جاهلیت از دنیا رفته و گمراه است. این مطلب در احادیث فراوانی آمده است که اهل سنت نیز آن را روایت کرده اند.

اما براساس روایت اگر در شرایطی شناخت امام برای او ممکن نباشد، مثل زمانی که امام قبلی از دنیا برود و شناخت امام بعدی به هجرت کردن به مدینه و بررسی نیاز داشته باشد، همچنان که در دوران سخت بنی امیه و بنی عباس، معمولاً معرفی آشکار امام بعدی پرخطر بوده است و شیعیان با فرستادن نماینده، از راه پرسش و پاسخ، دیدن دلایل و معجزات و گرفتن اخبار و نصوص از امام بعدی آگاهی یافته و معتقد می شدند. روایت در این موارد ضمن تأکید بر شناخت امام (ع) ، شیعه را در زمان تحقیق، معذور دانسته و همین که اجمالاً به امامت کسی معتقد باشد که امام قبلی او را معرفی کرده، کافی دانسته است. حکم عقل و شرع نیز همین است و رواياتی را که نویسنده آورده است نیز دلالت بر همین می کند.

امام صادق (ع) در جواب این سؤال که اگر برای امام اتفاقی افتاد، مردم چه کنند، می فرماید: «آن گونه باشند که خداوند فرموده است» سپس «آیه نَفْر» را قرائت کردند که مفاد آن، لزوم کوچ کردن عده ای برای فهم دین است تا مردم را آگاه کنند.

خداوند در آیه نفر می فرماید:

فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِى الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ) (توبه: ۱۲۲)

چرا از هر گروهی از آنان، طایفه ای کوچ نمی کند [تا طایفه ای در مدینه بماند] که در دین [و معارف و احکام اسلامی] آگاهی یابند

ص: ۱۵۵

وبه هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آنها را بیم دهند؟ شاید [از مخالفت فرمان پروردگار] بترسند و خودداری کنند.

در ادامه حضرت صادق (ع) این جویندگانی که در ایام تحقیق منتظر خبر هستند را معذور و کسانی را که در میان راه بمیرند مصداق آیه صد سوره نساء دانسته است که می فرماید:

وَ مَنْ یُهاجِرْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ یَجِدْ فِی الْأَرْضِ مُراغَماً کَثِیراً وَ سَعَهً وَ مَنْ یَخْرُجْ مِنْ بَیْتِهِ مُهاجِراً إِلَی اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ یُدْرِکْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَی اللَّهِ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً (نساء: ۱۰۰)

وهر کسی که در راه خدا هجرت کند، مناطق امن فراوان و امکانات وسیعی در زمین می یابد و هر کس از خانه خود به عنوان مهاجرت به سوی خدا و پیامبر او، خارج شود سپس مرگش فرا رسد، پاداش او بر خداست و خدا آمرزنده و مهربان است.

اینها همه به مقتضای حکم عقل و شرع است که با اعتقادات شیعه منافات ندارد.

ص: ۱۵۶

۱۹ اطلاع کامل ائمه اطهار از جانشین خویش

اشاره

نویسنده در صفحه ۴۰ می گوید، روایات زیادی به این مطب اشاره می کند که خود امامان از امامت خود یا امام بعدی خبر نداشتند، مگر زمانی که مرگشان نزدیک می شد؛ چه رسد به شیعه که بعد از وفات هر امامی دچار حیرت و اختلاف می شد. سپس روایتی از «بصائرالدرجات» نقل می کند به این مضمون که هیچ امامی نمی میرد مگر آنکه خداوند به او خبر می دهد، چه کسی را جانشین خود کند.

پاسخ

ای کاش یک روایت نقل می شد که مضمونش این باشد که امامی فرموده است: من امام بعد از خود را نمی شناسم یا بگوید: من نمی دانم که امامت به من می رسد تا تأکیدی بر ادعای نویسنده باشد.

به هر حال، مسئله از دو جهت درخور بررسی است:

الف) علم امام به جانشین خود.

ب) علم جانشین امام به جانشینی خود.

درباره علم امام به جانشین خود اولاً، دلیل عقلی نداریم که امام باید از ابتدای امامتش جانشین خود را بشناسد. این ندانستن هم هیچ ضربه ای

ص: ۱۵۷

به امامت وی نمی زند در صورتی که خداوند اراده کرده باشد در وقت معینی او را از جانشینش آگاه کند.

ثانیاً، روایات فراوانی دلالت می کند که امام (ع) سال ها قبل از رحلت یا از ابتدای امامت یا حتی قبل از امامتش جانشین خود را می شناسد؛ مثلاً در «بصائرالدرجات» از امام صادق (ع) روایت است که فرمود: «امام، نطفه ای را که امام بعدی از آن خواهد بود، می شناسد» . (۱)می دانیم گاهی تولد امام بعدی حتی قبل از امامت امام قبل است، یعنی امام، قبل از امامت، نه تنها امامت خود، بلکه امامت جانشین خود را نیز می شناسد. شاهد بر مطلب روایاتی است که درباره تولد مهدی موعود در روایات اهل بیت (علیهم السلام) آمده است.

در روایات فراوانی از ائمهٔ اطهار (علیهم السلام) ، است که وقتی راوی از امام (ع) در مورد جانشینش می پرسد، خود امام (ع) امام بعدی را معرفی می کرد. یکی از ادله امامت، همین تصریح امام قبلی است که پیشتر نمونه هایی را ذکر کردیم؛ از جمله روایتی از امام صادق (ع) که موسی بن جعفر را که در گهواره بود، امام بعد از خود معرفی کرد. چگونه امام به جانشین خود جاهل باشد، درحالی که نام تمام جانشینان در نوشته ای از جانب خداوند به امیرالمؤمنین (ع) داده شده است و هر امام این نوشته را به جانشین خود می دهد. همچنین روایات دیگری هستند که نام ائمه دوازده گانه یا بعضی از ایشان در آنها آمده است؛ مثل خبر «لوح» که «جابر» آن را روایت کرده

است. پس چگونه امام معصوم که تمامی علوم امام قبلی را به ارث می برد

۱- بصائر الدرجات، محمد صفار قمی، ص ۴۷۷.

ص: ۱۵۸

از آن بی خبر است؟ ! هر کس به روایـاتی که بیـانگر کیفیت انعقـاد نطفه امـام و ولاـدت ایشـان است در کتاب اصول کافی و دیگر کتاب ها توجه کند، یقین می کند که امام از جانشین خویش اطلاع کامل دارد.

در روایات آمده است که نزد ائمه دیوانی است که نام شیعیان در آن ثبت است. راوی در یکی از آن روایات می گوید:

با عمویم بودم که وی نزد امام سـجاد (ع) رفت و دید حضـرت به نوشته هایی نگاه می کند. پرسید: «این نوشته ها چیست؟» حضرت فرمود: «دیوان شیعیان ماست» . گفت: «اجازه می دهید نامم را پیدا کنم؟» فرمود: «آری» . گفت: «من نمی توانم بخوانم. برادرزاده ام جلوی در خانه است؛ اجازه می دهیـد بیایـد بخواند؟» فرمود: «آری. من آمدم و نگاه کردم. ابتدا نام خودم را دیدم و گفتم به خدای کعبه که این نام من است» . عمویم گفت: «وای بر تو پس من چه؟ پنج یا شش اسم که گذشتم نام او را دیدم. . .» . (۱)

آیا می شود امام نام شیعیان خود را بداند، ولی نام امام بعد از خود را نداند؟ !

در روایات متعدد آمده است که امام صادق (ع) فرمود:

نام هیـچ پیامبر یا وصـی یا فرمانروایی نیست مگر اینکه در کتابی نزد من است. به خـدا سوگنـد که نام محمدبن عبدالله [بن حسن از فرزندان امام مجتبی (ع) که مدّعی امامت و قیام علیه منصور بود] در آن نیست. (۲)

در روایت دیگری آمده است:

۱- بصائر الدرجات، ص ۱۷۱.

۲- بصائر الدرجات، ص ۱۶۹.

ص: ۱۵۹

محمد بن عبدالله بن حسن نزد حضرت صادق (ع) آمد، سلام کرد و رفت. حضرت دلش به حال او سوخت و اشکش جاری شد. راوی گوید: «به حضرت عرض کردم که به گونه ای خاص با او رفتار کردید» . فرمود: «دلم به حالش سوخت؛ زیرا ادعایی دارد که برای او نیست. من در کتاب علی (ع) او را از خلفای این امت یا از فرمانروایان ندیدم» . (۱)

همچنین روایات فراوان دیگری وجود دارد که بر شناخت ائمه اطهار (علیهم السلام) از جانشین خود دلالت می کند.

پاسخ به روایات مخالف

گویا مقصود نویسنده از روایاتی که بر بی خبری امام از جانشین خود تا هنگام مرگ دلالت می کند، روایاتی است که می گویند: «هیچ عالمی از ما از دنیا نمی رود تا اینکه خداوند او را آگاه می کند که به چه کسی وصیت کند» . نویسنده از این روایات، چنین استنباط کرده که معرفت امام به جانشین خود در اواخر عمر و هنگام رحلت است، درحالی که جمله مذکور جز این را نمی رساند که امام، قبل از مرگ قطعاً جانشین خود را می شناسد. به عبارت دیگر، حدیث به زمانِ آگاهی دلالت ندارد درست مثل آنکه گفته شود: «فلانی از دنیا نرفت مگر اینکه وصیت نامه اش را نوشت» . این جمله زمان نوشتن وصیت نامه را نشان نمی دهد.

بله، لَحن روایت می رساند که این آگاهی می تواند تا اواخر عُمر تأخیر افتد؛ ولی هرگز ظهور در این ندارد که حتماً تا آخر عُمر ناآگاه خواهد بود.

۱- بصائر الدرجات، ص ۱۶۸.

ص: ۱۶۰

شاید علت مبهم بودن روایت این باشد که امام می خواهد هرگونه ناآگاهی به جانشین خود را نفی کند نه آنکه زمان آگاهی را بیان کند؛ به سبب ملاحظه ظرفیت راوی یا کسانی که از او خواهند شنید؛ زیرا اگر امام (ع) تصریح می کرد که از ابتدا جانشین خود را می شناسد، به حضرت در معرفی امام اصرار می کردند و چه بسا گفتن نام او صلاح نبوده است؛ خواه برای حفظ جان جانشین خویش باشد یا جلوگیری از ایجاد کدورت میان فرزندان امام (ع) یا مصالح دیگر. به هر حال، یک شخص فهمیده و منصف، هرگز از آن همه ادلّه محکم به سبب یک عبارت مبهم دست برنمی دارد.

اما حدیثی که نویسنده به آن تمسک کرده، از لحاظ سندی ضعیف است؛ زیرا در آن حسن بن علی بن منصور از کلثوم از عبدالرحمان خزار از امام صادق (ع) و در نسخه بحارالانوار، حسن از علی بن منصور روایت کرده است. گفتنی است که حسن یا حسن بن علی بن منصور و علی بن منصور و کلثوم و عبدالرحمان خزار راویانی ناشناسند؛ بنابراین سند روایت به شدت ضعیف است. افزون بر ضعف سند، متن روایت هم این است:

حضرت اسماعیل بن ابراهیم (علیهماالسلام) پسر کوچکی داشت که به او علاقه مند بود و می خواست که او جانشینش باشد؛ اما خداوند فرمود: «ای اسماعیل وصی تو فلانی است» چون هنگام رحلت اسماعیل فرارسید، وصی او نیز آمد» . اسماعیل گفت: «فرزندم!

وقتی مرگ تو فرا رسید چنان کن که من کردم» . (۱)

پس هیچ امامی نمی میرد، مگر آنکه خداوند به او خبر می دهد چه کسی

۱- بصائر الدرجات، ص ۴۷۳.

ص: ۱۶۱

را جانشین خود کند. متن این روایت هم جز این نیست که تعیین امام به دست امام نیست، بلکه خداوند هر کس را که خواهد معین می کند و قبل از رحلت هر امامی به او خبر می دهد که به چه کسی وصیت کند. ازاین رو در روایات فراوان آمده است: «فکر می کنید امر امامت به دست ماست که هر کجا خواهیم قرار دهیم. نه به خدا قسم! این عهدی است از رسول الله (ص) نفر به نفر تا به صاحبش برسد» . (۱)در برخی روایات نیز آمده که نام امامان از عهد رسول الله (ص) یک به یک بیان شده است. (۲)

این احادیث نیز شاهدی است که هر یک از ائمه (علیهم السلام) قبلاً تعیین شده اند و هر امام با عهد پیامبر (ص) ، آن را به امام بعد از خود می رساند و احادیث بر زمان آگاهی امام نیز هیچ دلالتی ندارد.

اما درباره علم جانشین امام به جانشینی خود و اینکه امام، قبل از امامتش نداند که امام خواهد شد هر چند از نظر عقلی محال نیست، امّا به دلایل نقلی منتفی است؛ زیرا بنابر روایات نیز، ائمه (علیهم السلام) امامت خود را قبل از امام شدن می دانسته اند؛ مثل روایت

«اَلْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ اِمامانِ قامَا اَوْ قَعَدَا» که میان مسلمانان مشهور است. همچنین روایات فراوانی وجود دارد که در آنها ائمه (علیهم السلام) جانشین خود را به اصحاب معرفی می کردند.

پذیرفتنی نیست که راویان متعددی، احادیثی مثل حدیث لوح و دیگر احادیثی که نام ائمه (علیهم السلام) در آن آمده است را دیده باشند، اما جانشین امام آنها را نشنیده باشد. بله، زمان این علم می تواند متفاوت باشد.

۱- بصائر الدرجات، ص ۴۹۱

۲- بصائر الدرجات، ص ۴۷۰.

ص: ۱۶۲

۲۰ سرگردانی شیعیان

اشاره

نویسنده در صفحه ۴۰ ادعا می کند که شیعیان بعد از هر امامی دچار سرگردانی و اختلاف می شدند.

پاسخ

شاید در مورد برخی از ائمه (علیهم السلام) چنین باشد؛ زیرا احادیثی که ائمه دوازده گانه را با نامشان معرفی می کند، نزد شیعیان مشهور نبوده و علت آن هم شدت تقیه و شرایط نامناسب آن دوران بوده است که انتشار نام ائمه (علیهم السلام) سبب به خطر افتادن آنها می شده است. ازاین رو برخی راویان به کنیه یا تعبیرهای دیگری، مثل «الرجل» یا «الشیخ» اکتفا می کردند و حتی «حسن بصری» که از شیعیان علی (ع) نیز نیست در زمان بنی امیه از حضرت علی (ع) به «ابوزینب» تعبیر می کرده است. در روایت است که دو نفر از زیدیه نزد حضرت صادق (ع) آمدند و به حضرت گفتند: «آیا میان شما امامی هست که اطاعتش واجب باشد؟» حضرت فرمود: «نه» . آنها گفتند: «مردان مورد اعتماد از جانب شما به ما خبر دادند که شما چنین می گویی و نام عده ای را بردند و گفتند که اینان مردانی پارسا و خردمندند و دروغ نمی گویند» . حضرت صادق (ع) ناراحت شد و فرمود: «من چنین

ص: ۱۶۳

دستوری به آنها نداده ام و آن دو چون خشم حضرت را دیدند رفتند. . .» . (۱)

می بینیم شرایط چنان ناهنجار بوده است که حضرت صادق (ع) حتی دستور معرفی خود را نداده است.

پیمان رازداری

شاهد دیگر جریان شک و حیرت «هشام بن سالم» و «محمد بن نعمان» بعد از رحلت حضرت صادق (ع) است. هشام می گوید:

در کوچه بودیم که ناگهان مردی که او را نمی شناختم به من اشاره کرد. ترسیدم از جاسوس های منصور باشد؛ زیرا او در مدینه جاسوس هایی گماشته بود که ببینند مردم بعد از امام صادق (ع) چه کسی را می پذیرند، تا او را گردن بزنند. ترسیدم این مرد از آنها باشد. به اَحول (محمد بن نعمان) گفتم: «از من دور شو که من بر خود و بر تو بیمناکم. این مرد با من کار دارد. از من دور شو تا هلاک نشوی» . وی از من فاصله زیادی گرفت و من دنبال آن مرد رفتم و فکر می کردم که نمی توانم از دست او رها شوم و تن به مرگ داده بودم تا مرا به در خانه موسی بن جعفر (ع) راهنمایی کرد و رفت. خادم خانه گفت: «رحمت خدا بر تو! داخل شو» . وارد شدم و حضرت موسی بن جعفر (ع) را دیدم. حضرت بدون آنکه سؤالی کرده باشم، فرمود: «به سوی من، به سوی من، نه مرجئه، نه قدریه، نه معتزله، نه خوارج و نه زیدیه. . .» در ادامه با آنکه امام (ع) با آن جمله، خود را به اشاره معرفی

کرده بود، هشام پرسید: «بعد از امام صادق (ع) امام کیست؟» فرمود:

۱- الارشاد، مفید، ج ۲، ص ۱۸۷.

ص: ۱۶۴

«اگر خـدا بخواهـد تو را هـدایت می کنـد» . هشام می گویـد، پرسـیدم: «فدایت شوم، شـمایید؟ !» فرمود: «من این را نمی گویم» . با خودم گفتم درست نپرسـیدم. سـپس گفتم: «فـدایت شوم آیا بر شـما امامی هست؟» فرمود: «نه» در این هنگام هیبت و عظمتی از وی در دلم افتاد که جز خـدا نمی دانـد. عرض کردم: «از شـما بپرسم همچنان که از پـدرت می پرسـیدم؟» فرمود: «بپرس تا با خبر شوی. ولی فاش مکن وگرنه سـر بریـدن است!» از او سؤالی پرسـیدم و دیـدم دریایی بی کران است. گفتم: «فـدایت شوم! شـیعیان پـدرت، حیران و سـرگردانند. آیا جریان امامت شما را با وجود این پیمان رازداری به آنها بگویم و به سوی شما دعوت کنم؟» فرمود: «به هر کـدام که فهمیـده است برسان و از او پیمان رازداری بگیر. اگر فاش کند سـر بریدن است» و حضـرت با دست به حلق خویش اشاره کرد. . . . (۱)

در ادامه روایت است که مردم همگی حضرت را رفته رفته شناختند مگر گروه عمار. . .

می بینیم که حضـرت کـاظم (ع) برای رعـایت جان شـیعیان، صـلاح نمی دانـد خود را معرفی کنـد؛ هر چنـد شـیعیان برای مـدتی از شناخت امام خویش محروم شوند که البته معذورند.

نه سلام و نه اشاره

همچنین در دوران امامت حضـرت عسـکری (ع) ، اوضاع به گونه ای بود که حضـرت به اصـحابش فرمود: «هیـچ کس به من سـلام نکند و با دست و

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۲۲۱.

ص: ۱۶۵

چشم اشاره نکند. شما بر جان خودتان در امان نیستید» . (۱)

در این وضعیت سخت، طبیعی است که ائمه (علیهم السلام) نام های دوازده گانه و به ویژه نام جانشین خود را بیان نکنند تا به شیعیان هجوم نیاورند و امام (ع) هم در فشار و سختی نباشد.

بله، همچنان که گذشت، وظیفه مردم تحقیق است، به گونه ای که موجب صدمه به شیعه یا امام (ع) نشود وگرنه با وجود مانع، معذورند. خود ائمه (علیهم السلام) نیز با پیش بینی شرایط، احکام آن را بیان کردند؛ یعنی حکم زمانی که امام (ع) را نمی شناسند، ضمن آنکه تلاش برای شناخت امام، ضروری است، راه شناخت امام، نص، کرامات، علم و امور دیگر است و اگر در این فاصله بمیرند، معذورند.

در روایتی آمده است که شخصی از حضرت صادق (ع) پرسید: «اگر عالم (امام (ع)) از دنیا برود آیا می شود که مردم، امام بعدی را نشناسند؟ حضرت فرمود: «اما مردم این شهر (مدینه) نه، اما دیگر شهرها هر کدام به مقدار توان آنها» . (۲)

به هر حال، اگرچه از روایات و تاریخ استفاده می شود که بسیاری از شیعیان در برخی از دوران ها، جانشین امام را به اسم نمی شناختند و بعد از رحلت امام قبلی، مدتی به تحقیق می پرداختند، ولی این به معنای اعتقاد نداشتن همه شیعیان به ائمه دوازده گانه نیست. بلکه به معنای وجود موانع از انتشار نام ائمه است که البته به هیچ یک از اصول شیعه صدمه ای نمی زند.

۱- بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۶۹.

۲- کافی، ج ۱، ص ۴۴۲.

ص: ۱۶۶

۲۱ زراره و امامت موسی بن جعفر (ع)

اشاره

نویسنده در صفحه ۴۲ گفته است که زراره - از یاران بزرگ امام باقر و امام صادق (علیهماالسلام) - نمی دانست امام بعد از امام صادق (ع) کیست و پسرش را برای تحقیق به کوفه فرستاد؛ اما مرگش فرا رسید و قرآن را بر سینه گذارد و گفت: «خدایا! گواه باش من از کسی پیروی می کنم که این قرآن امامت او را ثابت کرده است» .

پاسخ

اوّلاً: ناآگاهی زراره و امثال او از امام بعدی که اهل کوفه بودند و به مدینه رفت و آمد داشتند، مشکلی را ایجاد نمی کند؛ زیرا امام صادق (ع) در آن شرایط سخت، صلاح نمی دانست این مسئله را بازگو کند؛ همچنان که در روایت هشام آمد، و دیدیم که حضرت صادق (ع) مردم شهرهای دور را به تناسب مسیرشان از شناخت امام معذور دانست. این هرگز به معنای اعتقاد نداشتن به امامت امام معرفی شده از جانب خداوند نیست، بلکه به معنای امکان نشناختن شخص امام حاضر است.

ثانیاً: روایات درباره زراره مختلف است. ظاهر برخی روایات این است که زراره، خدمت موسی بن جعفر (ع) رسیده و به امامت حضرت

ص: ۱۶۷

معتقد بوده است. در همان حدیث هشام بن سالم که بیان کردیم، هشام گوید:

ما زراره و ابوبصیر را ملاقات کردیم. آنها نزد حضرت موسی بن جعفر (ع) آمدند، سخنش را شنیدند، سؤال کردند و به امامت او یقین کردند و سپس مردم، گروه گروه محضر حضرت آمدند. هر کس محضرش آمد به امامت او یقین کرد، مگر گروه عمار ساباطی. . . (۱)

مؤید این مسئله این است که شیخ طوسی (رحمه الله) زراره را از اصحاب امام کاظم (ع) شمرده است که در روایت کردن او از حضرت ظهور دارد. همچنین نجاشی و شیخ طوسی وفات زراره را دو سال بعد از رحلت امام صادق (ع) (۱۴۸ه. ق) ذکر کرده اند بنابراین، این شبهه بسیار بعید است؛ زیرا عبدالله افطح که مدعی امامت بود، هفتاد روز بعد از رحلت امام صادق (ع) از دنیا رفت و شیعیان [جز اندکی] به امامت موسی بن جعفر (ع) اتفاق کردند. با این حال، چگونه ممکن است زراره به امامت حضرت معتقد نباشد و فرزندش که برای تحقیق رفته است در این مدت برنگشته باشد؟ !

گذشته از این امور، حتی فرستادن فرزندش برای تحقیق نیز دلالت نمی کند که وی امامت امام کاظم (ع) را نمی دانسته است؛ زیرا «صدوق (رحمه الله) » از «ابراهیم بن محمد همدانی» روایت کرده که او گوید:

به امام رضا (ع) گفتم: «آیا زراره حق پدرت را می شناخت؟» فرمود:

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۲۲۳.

ص: ۱۶۸

«آری» . گفتم: «پس چرا پسرش را برای بررسی جانشین امام صادق (ع) فرستاد؟» حضرت فرمود: «زراره امر (امامت) پدرم را می شناخت و می دانست که حضرت صادق (ع) به (امامت) پدرم تصریح کرده است. ولی پسرش را به این سبب فرستاد تا از پدرم بپرسد که آیا جایز است تقیه را بردارد و امر او را اظهار کند؟ چون تأخیر کرد و از زراره خواستند که نظر خود را در مورد پدرم بگوید، او نمی خواست بدون دستور پدرم اقدام کرده باشد. ازاین رو قرآن را برداشت و گفت: خدایا! امام من کسی است که این قرآن، امامت او را از فرزندان جعفربن محمد (ع) ثابت کند» . (۱)

می بینیم که این روایات با گزارش هایی که دیگران داده اند، متفاوت است؛ بنابراین مسئله زراره به گونه ای نیست که به طور قطع گفته شود او از جانشینی امام کاظم (ع) بی خبر بوده است. اگر او بدون شناختن امامت موسی بن جعفر (ع) هم از دنیا رفته باشد، موجب نقص زراره نیست؛ زیرا او تلاش خود را کرده بود.

آیت الله العظمی خویی (قدس سره) می گوید:

این روایات که دلالت بر معرفت نداشتن زراره نسبت به امام کاظم (ع) می کند، دلیل بر نقص زراره نیست؛ زیرا بر هر مکلفی واجب است که امام زمان خود را بشناسد و شناخت امام بعدی، در زمان امام فعلی، واجب نیست و چون امام زمانش از دنیا رفت، باید از امام موجود تحقیق کند و اگر در زمان تحقیق از دنیا برود،

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ابن بابویه، ص ۷۵؛ ر. ك: معجم رجال الحدیث، سیدابوالقاسم خویی، ج ۷، ص ۲۳۴.

ص: ۱۶۹

معذور است و کافی است که قبول کند امامت هر کسی را که خداوند امام قرار داده است؛ هر چند شخص امام را نشناسد و زراره چنین بود. (۱)

می بینیم که اگر معرفی و انتشار نام امام سبب زحمت برای شیعه و امام حاضر و جانشین او شود، نیازی به معرفی او در سطح عمومی نیست، بلکه بهترین روش آن است که برای افراد خاص بیان شود تا هنگام نیاز مسئله را برای دیگران روشن کنند.

تأثیر جمع آوری روایات بر باورهای شیعه در دوران متأخر

بعید نیست که شیعه در قرن اول و دوم به سبب شرایط خاص، مانند پراکندگی، نداشتن امکان تبلیغ گسترده و مشکل ارتباطات، نتواند به برخی از مسائلی که امروزه جزء واضحات شده است، آگاهی یابد. امروزه بسیاری از روایات و ادله در کتاب ها جمع آوری شده و مورد بحث و تحقیق قرار گرفته است و چه بسا در یک مسئله ده ها روایت وجود دارد که آن را واضح می کند؛ اما در زمان ائمه اطهار (علیهم السلام) این روایات در هر عصری به طور محدود و در دست عده ای از راویان و در شهرهای مختلف بوده است و مردم عصر امام صادق (ع) یا هر امامی، تنها روایات آن امام را به نحو پراکنده داشته اند. در نتیجه انتظار نمی رود آنها مثل ما باشند که روایات بسیاری را در دسترس داریم. به این سبب، واضح نبودن مسئله ای از مسائل عقیدتی در زمان برخی ائمه (علیهم السلام) ، دلیل بر نادرستی آن نیست.

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۲۳۲.

ص: ۱۷۰

اهل بیت (علیهم السلام) نیز اصراری بر انتشار نام ائمه دوازده گانه نداشتند و حتی در مقابل اصرار برخی بر معرفی جانشین خویش آن را بیان نمی کردند، بلکه کاری را انجام می دادند که برای حفظ امام و شیعه مناسب باشد. هر چند گاهی سبب حیرت نیز می شد؛ مثلاً حضرت کاظم (ع) به ابوعمار که بر معرفی امام بعد از حضرت اصرار داشت، فرمود: «من به فلان پسرم وصیت کردم و پسران دیگرم را با او شریک گرداندم؛ ولی در باطن تنها به او وصیت کردم و حضرت به امام رضا (ع) اشاره نمود» . (۱)

حضرت صادق (ع) نیز وصی خود را این چند نفر قرار داد: موسی بن جعفر (علیهماالسلام) ، منصور دوانیقی (خلیفه ستمگر) ، محمد بن سلیمان (والی مدینه) ، حمیده (همسر ایشان) و عبدالله افطح (پسر دیگرشان) و این کار برای حفاظت از جان موسی بن جعفر (ع) انجام گرفت؛ زیرا منصور به والی مدینه نامه نوشت که اگر حضرت به شخص خاصی وصیت کرده است، او را گردن بزن. والی مدینه در جواب نوشت که ایشان به پنج نفر وصیت کرده است و نام آن پنج نفر را بُرد. منصور با دیدن جواب گفت: «اینها را نمی توان کشت» . (۲)

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۱۱.

۲- بحارالانوار، ج۴۷، ص ۱۲۹؛ کافی، ج ۱، ص ۳۱۰؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۲۹.

ص: ۱۷۱

۲۲ سنت الهی در امتحان امت

اشاره

نویسنده در صفحه ۴۵ به انحراف عده ای از شیعیان، بعد از شهادت موسی بن جعفر (ع) اشاره می کند که آنان در آن زمان می گفتند که امام از زندان فرار کرده و غایب شده است. همه این بحران ها نزدیک بود مسئله امامت را به خطر بیندازد. وفات امام کاظم (ع) پیچیده و مبهم بود به طوری که بسیاری از شاگردان و فرزندان و یارانش قضیه را دقیق نمی دانستند. سپس نویسنده عده ای را به صورت کلماتی درهم و نامفهوم که ممکن است غلطچاپی باشد، از اصحاب حضرت کاظم (ع) نام می برد.

پاسخ

تردید و اشتباه عده ای از شیعیان، بعد از شهادت موسی بن جعفر (علیهماالسلام) امری طبیعی است؛ زیرا با تبعید حضرت از مدینه به بغداد و با سال ها پنهان نگه داشتن ایشان، مردم به وکلای حضرت مراجعه می کردند. از طرفی برخی از این وکلا، مثل «بطائنی» و دیگران فریب شیطان را خوردند و به سبب اموال فراوانی که در دست آنها بود، خیانت کردند؛ زیرا اگر به امامت حضرت رضا (ع) اقرار می کردند، باید آن اموال را به

ص: ۱۷۲

حضرت می دادند؛ در نتیجه مدعی شدند که حضرت کاظم (ع) زنده است و او همان امام موعود است و عده ای از شیعه و حتی خواص را با جعل احادیثی فریب دادند. آنها از فضای خفقان دوران هارون الرشید سوءاستفاده کردند و حضرت رضا (ع) نیز تا پنج سال، یعنی تا زمان برافتادن برامکه نتوانست امامت خویش را برای عموم بیان کند؛ ولی سرانجام با تلاش حضرت رضا (ع) و یاران حضرت کاظم (ع) حق ظاهر و واقفیه روز به روز ضعیف تر شد تا اینکه در مدت زمان اندکی نابود گردید.

این گونه دگرگونی ها در مکتبی که حاکمان زمان، پیوسته به معتقدانش هجوم می آوردند و رهبرانش هم به شدیدترین سختی ها، مانند تبعید و زندان دچار می گشته، امری طبیعی است، بلکه این سنت الهی برای امتحان مردم است تا پیروان حق از باطل جدا شوند؛ ازاین رو گاهی این گونه شبهات، زمینه ای است تا همه مردم امتحان گردند؛ مانند اختلاف امت موسی (ع) در غیبت ایشان یا اختلاف امت عیسی (ع) بعد از عروج وی یا اختلاف امت اسلامی در امامت و خلافت بعد از پیامبر اکرم (ص) که حتی منجر به هجوم به خانه امیرالمؤمنین و تهدید به آتش و سوزاندن آن خانه شد. همچنین اختلافاتی که در زمان عثمان رخ داد و به کشته شدن او و دو دستگی شدید میان مسلمانان انجامید. همین طور اختلاف امت بعد از خلافت ظاهری امیرالمؤمنین (ع) و جنگ ها و کدورت های پیش آمده در آن دوران.

بنابراین مسئله اختلاف میان اصحاب، مسئله جدیدی نیست تا در

ص: ۱۷۳

مورد ائمه (علیهم السلام) موجب نقص در امر امامت گردد یا اصل امامت را زیر سؤال برد. همواره عده ای جاه طلب و دنیادوست با سوءاستفاده از موقعیت خویش و بـا بیـان ادعاهـای فریبنـده، مردم را به گمراهی می کشاننـد. تـأثیر این گونه افراد نیز بنـا به شـرایط خاص، متفاوت بوده است.

ص: ۱۷۴

۲۳ شبهات واقفیه در باره امامت حضرت رضا (ع)

اشاره

نویسنده در صفحه ۴۶ به اختلاف شیعه، بعد از شهادت موسی بن جعفر (علیهماالسلام) اشاره می کند و علت این امر را چند چیز ذکر می نماید:

الف) روایات زیادی که از مهدویت امام کاظم (ع) حکایت دارد.

ب) حدیثی نزد شیعه شایع است که امام را جز امام غسل نمی دهد؛ چگونه امام رضا (ع) که در مدینه بود، پدرش را در بغداد غُسل داد؟

ج) امام رضا (ع) چگونه از مرگ پدرش باخبر شد؟ آیا فاصله ای افتاده است یا نه؟

پاسخ

روایات مهدویت حضرت کاظم (ع) و پاسخ آن

اموری که نویسنده ذکر کرد از شبهاتی است که واقفیه و مخالفان، هزار سال پیش مطرح کردند و در کتاب های شیعه به آن پرداخته شده و پاسخ آن نیز داده شده است. این شبهات تنها ممکن است برای عده ای ناآگاه، جذاب باشد. اما درباره روایاتی که از مهدویت امام کاظم (ع) حکایت دارد، باید گفت که شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب «الغیبه» به برخی از

ص: ۱۷۵

آنهـا اشـاره کرده و پاسـخ داده است. این روایـات، ساختگی یا مبهم و همراه با سوءتفسـیر است که سـران واقفیه برای توجیه مکتب خود به آنها تمسک کرده انـد. چگونه می شود که امام کاظم (ع) مهدی موعود باشد با آنکه روایات فراوانی در کتب شـیعه دلالت می کننـد که ائمه دین دوازده نفرنـد؟ ! هر کـدام از ائمه قبل از امام کاظم (ع) نیز همین را تأیید کرده اند؛ حتی پیامبر اکرم (ص) به امـام حسـین (ع) فرمود که نُه نفر از اولاـد وی امامنـد و نهمین آنهـا مهـدی موعود است. بسـیاری از این روایات در کتاب های اهل سنت نیز موجود است.

غسل دادن امام

اما شـبهه واقفیه و اینکه امام رضا (ع) اگر امام بود بایـد پـدر را غُسل می داد با آنکه پـدر بزرگوارش در بغـداد به شـهادت رسـید و حضـرت در مـدینه بود. پاسخ این شـبهه را امام رضا (ع) برای واقفیه در همان زمان بیان کرد. ولی امروز نیز امثال نویسـنده، همان را شبهه مطرح کرده اند!

حضـرت رضا (ع) به عده ای از آنها که برای بحث نزد حضـرت آمدند و همین شبهه را مطرح کردند، چنین فرمود: «بگویید: حسین بن علی (ع) امام بود یا نه» ؟ گفتنـد: «آری» . فرمود: «ولی امر بعـد از او که بود» ؟ گفتنـد: «علی بن الحسـین (ع) » . فرمود: «علی بن الحسـین (علیهماالسـلام) کجا بود؟ ! او در دست عبیـدالله بن زیاد زنـدانی بود» . بطائنی گفت: «به گونه ای که آنها نفهمیدند خارج شد و متولی کار پدر گردید و برگشت» . حضرت رضا (ع) فرمود:

هرکه به علی بن الحسین قدرت داد که به کربلا رود و متولی امر

ص: ۱۷۶

پدر شود، صاحب این امر را نیز که در حبس و اسارت نبود، توان می دهد که به بغداد رود و متولی امر پدر شود و برگردد. . . . (۱)

در روایتی که خواهد آمد حضرت رضا (ع) شب وفات حضرت کاظم (ع) برخلاف انتظار خانواده به منزل نیامد و فردایش به منزل برگشت و از همسر امام کاظم (ع) ام احمد، امانتی را که نشان از رحلت حضرت داشت مطالبه کرد. (۲)

این روایت می فهمانـد که حضرت (ع) در آن شب برای انجام کارهای پـدر به بغداد رفته و ایشان را غسل داده است. این کارها از امام عجیب نیست؛ همچنان که در برخی روایات آمده است که حضرت جواد (ع) نیز برای خداحافظی با پدر و انجام غُسل ایشان از مدینه به طوس آمد. (۳)اما اینکه شـیعیان از این مسـئله بی اطلاع بودنـد، امری عادی است و نیازی به آگاهی از آن نبوده است. بله، عده ای از شـیعیان، مثل عده ای از مسلمانان امروز که به جای تسلیم در مورد احکام الهی، تحت تأثیر شبهات قرار می گیرند، تحت تأثیر شبهه چگونگی غسل امام کاظم (ع) به دست امام رضا (ع) با آن فاصله بسیار، قرار گرفتند که بعداً هدایت شدند.

چگونگی آگاهی امام از رحلت امام قبلی با وجود دوری از او

و اما اینکه امام رضا (ع) چگونه از مرگ پدر باخبر شد و آیا فاصله ای افتاده است یا نه؟

۱- بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۲۷۰.

۲- کافی، ج ۱، ص ۴۴۴.

۳- عیون اخبار الرضا (ع) ، ابن بابویه، ج ۱، ص ۲۷۲.

ص: ۱۷۷

پاسخ

کسانی که معنای امامت را آن گونه می دانند که شیعه معتقد است، هرگز برایشان این سؤال مطرح نیست؛ زیرا امامّ (ع) با علم الهی می توانـد از حوادث جهـان آگاه گردد. بنابراین خداونـد متعال ایشان را از رحلت پـدر آگاه می سازد. واقفیه و بعضـی شـیعیان این مسئله را در همـان زمـان حضـرت کـاظم (ع) در مورد چنـد امـام مطرح کردنـد؛ زیرا امام رضا، امام جواد و حضـرت هادی (علیهم السـلام) هنگام شـهادت پـدران خود از ایشان دور بودنـد. ائمه (علیهم السـلام) نیز پاسـخ زیبایی دادند. در روایت است که حضـرت جواد (ع) مشغول خوانـدن نوشـته ای بود که ناگـاه آن را انـداخت و پریشـان حال برخاست و فرمود: « (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ) به خدا سوگند پدرم از دنیا رفت» . راوی پرسید: «از کجا دانستید؟» فرمود: «جلال و عظمتی بی سابقه بر من رخ داد» . (۱)

همچنین روزی حضـرت جواد (ع) در مـدینه به خـدمتکارش فرمود: «به فامیل بگویید آماده عزا و ماتم باشـند» . پرسـیدند: «برای چه کسی» ؟ فرمود: «برای بهترین اهل زمین» و پس از مدتی خبر شهادت حضرت رضا (ع) به مدینه رسید. (۲)

در روایت است که حضرت هادی (ع) همان روز که امام جواد (ع) از

دنیا رفت، فرمود: « (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ) ابوجعفر (ع) از دنیا رفت» . پرسیدند: «از کجا فهمیدید» ؟ فرمود: «حالت تواضع و ذلتی برای خدا در

۱- الامامه والتبصره، علی بن بابویه قمی، ص ۸۵.

۲- دلائل الامامه، طبری، ص ۴۰۱؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۴۹۵.

ص: ۱۷۸

من حاصل شد که سابقه نداشته است» . (۱)

گویـا آنچه در روایـات آمـده اشـاره به همین حالت است که امام بعـدی از علم امام قبلی در آخرین دقیقه ای که از حیات وی باقی است، آگاه می شود؛ (۲)ازاین رو وقتی «صفوان بن یحیی» از حضرت رضا (ع) پرسید:

امام چه وقت می فهمـد که امام شـده است؟ آیا همان وقتی که امام قبلی از دنیا می رود یا [منتظر می مانـد تا] خبر رحلت او برسـد؟ مثل زمانی که حضرت کاظم (ع) در بغداد از دنیا رفت و شما اینجا بودید؟

حضرت فرمود: «هنگام رحلت امام قبل، آن را می فهمد» . پرسید: «چگونه» ؟ فرمود: «خداوند به او الهام می کند» . (۳)

در روایت دیگری «وشّـاء» به حضـرت عرض کرد: «از شـما روایت کرده انـد که شـما خبر رحلت امـام کاظم (ع) را از سـخن سـعید فهمیده اید» . فرمود: «من قبل از آمدن وی می دانستم» . (۴)

۱- بصائر الدرجات، ص ۴۶۷.

۲- بصائر الدرجات، ص ۴۷۷.

۳- بصائر الدرجات، ص ۴۶۶؛ ترجمه کافی، ج ۲، ص ۲۱۷.

۴- کافی، ج ۱، ص ۳۸۰.

ص: ۱۷۹

۲۴ شبهه مبهم بودن امامت امام رضا (ع) نزد خانواده پدر

اشاره

در صفحه ۴۷ کتاب آمده است: «منصوص بودن امامت علی بن موسی الرضا (ع) نه تنها برای عموم شیعیان نامعلوم بود، بلکه براساس تاریخ برای فرزندان امام کاظم و همسرش ام احمد نیز نامشخص بود» .

سپس برای بیان بی اطلاعی همسر امام کاظم (ع) از امامت امام رضا (ع) ، فقط به دادن آدرس از کافی (جلد ۱، صفحات ۳۸۱ و ۳۸۲) بسنده می کند و در مورد فرزندان حضرت اظهار می کند که یکی از روایات می گوید: «شیعیان در مدینه با شنیدن خبر رحلت امام کاظم، جلوی خانه ام احمد جمع شدند و با احمد پسر امام کاظم بیعت کردند و او را امام دانستند و او نیز از آنها بیعت گرفت» . (۱)

پاسخ

آنچه در روایت مربوط به همسر امام کاظم (ع) آمده، این است:

امام کاظم (ع) هنگام تبعید به امام رضا (ع) سفارش کرد که هر شب کنار در بخوابد. یکی از شب ها امام رضا (ع) به منزل نیامد که باعث نگرانی خانواده ایشان نیز شد؛ روز بعد، حضرت آمد و به ام احمد

۱- حیاه الامام موسی بن جعفر (علیهماالسلام) ، باقر شریف قرشی، صص ۴۱۰ و ۴۱۱.

ص: ۱۸۰

(همسر حضرت کاظم (ع)) فرمود: «آن امانتی را که پدرم به شما سپرده بود، بیاور» . وی فریادی زد و بر صورت خویش کوبید و گریبان چاک کرد و گفت: به خدا که سرورم از دنیا رفت. . . سپس امانت ها را که مقداری پول و یک زنبیل بود به حضرت داد و گفت: «امام کاظم (ع) میان من و خودش این گونه قرار گذارد که این امانت نزد تو باشد و کسی را بر آن آگاه نکن. هرگاه یکی از فرزندانم آن را از تو مطالبه کرد، به او بده و بدان که از دنیا رفته ام. . .» . (۱)

در این روایت جمله ای نیست که بر معرفت نداشتن ام احمد بر امامت امام رضا (ع) دلالت کند، فقط به وقت رحلت امام کاظم (ع) و برگرداندن امانت، نه وصایای امامت، به حضرت رضا (ع) اشاره دارد. ام احمد نیز با مطالبه این امانت از رحلت حضرت کاظم (ع) آگاه شد.

اما درباره بیعت شیعیان با یکی از فرزندان امام کاظم (ع) به نام احمد، باید گفت هرچند این جمله در برخی کتب آمده است؛ (۲)ولی با توجه به جلالت این بزرگوار بسیار بعید است و اگر هم باشد، مثل دیگر موارد است که عده ای از روی ناآگاهی به این کار اقدام کرده اند؛ همچون «عبدالله افطح» بعد از امام صادق (ع) . اصولاًانحراف فرزندان اولیای خدا، دلیل بر شبهه در امامت جانشین ایشان یا حتی آگاهی نداشتن آنها از سخن پدر در مورد جانشین او نیست.

۱- کافی، ج ۱، ص ۴۴۴؛ ترجمه کافی، ج ۲، ص۳۱۸.

۲- المقالات والفرق، سعد بن عبدالله اشعری، ص ۹۳.

ص: ۱۸۱

۲۵ بحران و تفرقه در مورد امامت حضرت جواد (ع)

اشاره

نویسنده در صفحه ۴۸ می گوید که خردسال بودن امام جواد (ع) در هنگام رحلت پدر، بحران تازه ای بین امامیه ایجاد کرد و مسئله رسیدن مقام امامت از پدر به پسر را زیر سؤال برد؛ زیرا معقول نبود که خداوند خردسالی را برای رهبری مسلمانان تعیین کند که حتی حق تصرف در اموال خودش را ندارد و از نظر شرعی مکلف نیست و فرصت آموختن علم از پدرش را نداشته است؛ زیرا پدرش از او در سن چهار سالگی در مدینه جدا شد. این مسئله سبب شد که شیعه بعد از امام رضا (ع) چند گروه شدند:

الف) گروهی به عقیده واقفیه گرایش پیدا کردند.

ب) گروهی برادر حضرت رضا، یعنی احمد بن موسی را جانشین امام رضا دانستند. او زیدی مذهب بود و به همراه ابوالسرایا در کوفه قیام کرد. مفید (رحمه الله) درباره او می گوید: «بسیار عالم و پرهیزکار بود» .

ج) گروهی محمد بن قاسم از نوادگان امام سجاد (ع) را که در کوفه بود، انتخاب کردند.

د) گروهی امام جواد (ع) را پذیرفتند.

ص: ۱۸۲

پاسخ

امام خردسال، شگفت انگیز و مظهر قدرت الهی

طبیعی است که خردسال بودن امام جواد (ع) موجب بروز مشکلات و اختلافات در جامعه شیعه گردد؛ زیرا امری کم سابقه در میان مردم اتفاق افتاده بود.

اما تعبیرهای سبک نویسنده در اینکه حضرت، حق تصرف در اموال خود را نداشت و پدرش او را در سن چهار سالگی در مدینه رها کرد، نشان از بی ادبی نویسنده دارد. با آنکه بزرگانی از اهل سنت به حضرت رضا و امام جواد (علیهماالسلام) با دیده احترام می نگرند و از عظمت و شخصیت ایشان سخن گفته اند.

گذشته از آن، حق تصرف نداشتن طفل هفت یا نُه ساله در صورتی است که امام نباشد، وگرنه کسی که امام جامعه است و بر همه اموال و نفوس ولایت دارد، چگونه حق تصرف در اموال خودش را ندارد؟ !

اینکه گفته است: فرصت آموختن علم را از پدرش نداشته، جهالتی مضاعف بر نادانی های نویسنده است؛ زیرا اگر این جمله را برای مخالفان شیعه می گوید که برای شیعه مفید نیست و مخالفان نیز اعتقادی به امامت حضرت ندارند و اگر برای شیعه و در ردّ عقیده آنها می گوید، باید گفت که شیعه معتقد است: علم امام (ع) به یادگیری متعارف از جانب پدر نیست، بلکه قسمتی از طریق الهام و قسمتی نیز از طریق اشارات و تعلیم

غیرعادی از جانب پدر است که هیچ کدام نیاز به فرصت زمانی ندارد و در لحظه ای می تواند محقق شود.

ص: ۱۸۳

حتی مأمون عباسی نیز به این مسئله اعتراف کرده است! در روایتی چنین آمده است که وی هنگام تزویج دخترش به امام جواد (ع) گفت: «من محمد بن علی را انتخاب کردم؛ زیرا با این سن کم بر همه اهل فضل و علم برتری دارد و از این جهت اعجوبه است» . اطرافیان گفتند: «او سنّش کم است و دانش کافی ندارد. بگذار تا دانشمند شود، سپس هر چه خواهی انجام ده» . مأمون گفت:

وای بر شما! من او را از شما بهتر می شناسم. او از خاندانی است که خداوند آنها را تعلیم داده و همواره پدران او در علم دین و ادب از مردم بی نیاز بوده اند. اگر می خواهید، او را امتحان کنید تا برایتان واضح شود.

آنها پذیرفتند و همگی از «یحیی بن اکثم» که قاضی القضاه بود، خواستند تا از آن نوجوان سؤالی کند که از جواب عاجز باشد و جوایز نفیسی نیز به او وعده دادند.

مأمون جلسه ای تشکیل داد. یحیی بن اکثم به حضرت گفت: «اجازه می دهی از شما سؤالی کنم» ؟ فرمود: «بپرس» . عرض کرد: «چه می گویی درباره شخصی که در حال احرام شکار کرده است؟» حضرت فرمود:

در حَرم کشته است یا بیرون آن؟ می دانسته یا جاهل بوده است؟ عمداً کشته است یا از روی خطا؟ این شخص آزاد است یا عبد؟ بچه است یا بزرگ؟ بار اول اوست یا تکرار کرده است؟ آن حیوانی که کشته، پرنده است یا غیر آن؟ شکار کوچک است یا بزرگ؟ اصرار دارد بر این کار یا پشیمان است؟ شب کشته است

یا روز؟ اِحرامش در عمره بوده یا در حج؟

ص: ۱۸۴

یحیی بن اکثم متحیر شد و درماندگی در صورتش آشکار گشت و زبانش به لکنت افتاد، به گونه ای که اهل مجلس فهمیدند!

مأمون گفت: «الحمدلله بر این نعمت و توفیقی که من در درستی انتخاب داشتم» . سپس به آنها روی کرد و گفت: «آیا الآن پی بردید به آنچه انکار می کردید» ؟ سپس مراسم ازدواج را برگزار کرد.

وقتی همه رفتند و عده ای از خواص ماندند، مأمون به امام جواد (ع) عرض کرد: «فدایت شوم، اگر صلاح می دانید احکام هر یک از آنچه در مورد شکار در حال احرام را شرح دادید، بیان کنید تا ما نیز بدانیم و بهره مند شویم» . حضرت احکام هر نوع را بیان کرد. سپس مأمون از حضرت جواد (ع) خواست تا مسئله ای را از یحیی بن اکثم بپرسد. حضرت به یحیی فرمود: «بپرسم» ؟ گفت: «هرگونه که میل شماست. اگر جواب را بدانم می گویم، وگرنه از شما استفاده می کنم» . حضرت فرمود:

بگو بدانم در مورد مردی که اول روز به زنی نگاه کرد، درحالی که بر او حرام بود. وقتی روز بالا آمد بر او حلال شد. هنگام ظهر حرام شد. هنگام عصر حلال شد. هنگام غروب حرام شد. هنگام عشا حلال شد. در نصف شب حرام و در طلوع فجر حلال شد. این چه زنی است و برای چه بر آن مرد حلال و دوباره حرام می شد؟

یحیی بن اکثم گفت: «به خدا سوگند! جواب این سؤال را نمی دانم. اگر صلاح می دانید پاسخ آن را بفرما» . حضرت جواد (ع) نیز پاسخ دادند

[پاسخ حضرت را شیخ مفید (رحمه الله) در «الارشاد» آورده است]. (۱)مأمون که

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۲۸۷.

ص: ۱۸۵

شگفت زده شده بود به حاضران گفت: «آیا در میان شما کسی هست این چنین به این مسئله جواب دهد؟ یا مسئله پیشین را بداند؟» گفتند: «نه، به خدا سوگند، امیرالمؤمنین (مأمون) بهتر می داند در آنچه می اندیشد» . مأمون گفت:

وای بر شما! این خانواده در میان مردم همچنان که می بینید به علم و فضل و کمال برگزیده شده اند و کودکی ایشان، مانع از کمالشان نیست. آیا نمی دانید که رسول الله (ص) دعوت خود را از علی بن ابی طالب شروع کرد و هیچ کس را در سن او دعوت نکرد درحالی که او ده ساله بود که اسلام را پذیرفت. و حسن و حسین (علیهماالسلام) نیز که کمتر از شش سال داشتند با حضرت بیعت کردند و با کودکی جز این دو بیعت نکرد؟ آیا اکنون نفهمیدید آنچه را خداوند به این گروه اختصاص داده است؟ اینان نسلی اند که برخی همانند برخی دیگرند و درباره آخرین آنها جاری است آنچه درباره نخستین آنهاست. . . . (۱)

به هر حال، شبهه واقفیه در مورد کودکی حضرت جواد (ع) از گذشته در کتاب های شیعه آمده است؛ مثلاً سعد بن عبدالله اشعری (متوفای ۳۰۱ه. ق) در کتاب «المقالات والفرق» آن را ذکر کرده و خودش هم به خوبی جواب داده است که امر پیامبران و امامان (علیهم السلام) با دیگران فرق دارد و برای ایشان سن مطرح نیست. ازاین رو حضرت نوح در پانصد سالگی و حضرت عیسی در گهواره پیامبر شد. (۲)

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۲۸۷.

۲- المقالات والفرق، ص ۹۵.

ص: ۱۸۶

نظر شیعه درباره امامت «محمد بن قاسم»

اما درباره گرایش شیعه به محمد بن قاسم از نوادگان حضرت سجاد (ع) باید گفت که در تاریخ از قیام او، پیوستن بسیاری از شیعیان مَرو به او، قیام دیگرش در طالقان، زندانی شدنش در بغداد نزد معتصم و اختلاف در سرانجام وی سخن گفته اند که مشروح آن را ابوالفرج اصفهانی در «مقاتل الطالبین» با عنوان «محمد بن قاسم بن علی بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب» آورده و گفته است که محمد بن قاسم با «زیدیه جارودیه» هم عقیده بود. در طول داستان نیز سخنی از بیعت شیعه با وی بعد از امام رضا (ع) نمی گوید. تنها سخن از قیام و بیعت مردم با وی است، بلکه در آنجا آمده است که وقتی مردم از وی سخنانی شنیدند که موافق مذهب معتزله بود، اهل کوفه از وی کناره گرفتند.

آری، در جریان قیام وی آمده است که شیعیان مرو، او را در قلعه ای نفوذ ناپذیر پناه دادند. ولی می دانیم که شیعه در آن زمان دارای معنای عامی بوده است که بر زیدیه، اسماعیلیه و دیگر فرقه های پیرو اهل بیت (علیهم السلام) نیز اطلاق می شده است. ما دلیلی نیافتیم که بیعت کنندگان با محمدبن قاسم، همان پیروان حضرت رضا (ع) باشند که با وی برای جانشینی بیعت کرده اند تا اینان را یکی از فرقه های انشعابی بعد از حضرت رضا (ع) به حساب آوریم. ازاین رو در «المقالات و الفرق» از چنین فرقه ای نام برده نشده است. کتاب مذکور از کهن ترین کتاب های فرقه نگاری شیعه و مؤلف آن سعد بن عبدالله اشعری (متوفای ۳۰۱ه. ق) است.

ماهیت چنین قیام هایی نیز بیشتر با عقیده زیدیه هماهنگ است که بیعت و خروج را با هر کسی که قیام کند، واجب می دانستند.

ص: ۱۸۷

۲۶ بیعت با احمد بن موسی (علیهماالسلام)

اشاره

نویسنده در صفحه ۴۸ کتاب آورده است گروهی که دوباره به وقف برگشتند، گروهی مجهول اند که تعدادشان معلوم نیست و از آنها جز نامشان اثری نمانده است. صاحب «المقالات» آنها را «مؤلّفه» می نامد و در جریان ها و حوادث تاریخی از آنها اثری نیست.

اما نویسنده سبب بیعت عده ای با «احمد بن موسی» برادر حضرت رضا (ع) را توجیه نشدن آنان از سن کم امام جواد (ع) می داند و همچنین مدعی است که شیخ مفید (رحمه الله) علت را گمان او در وصیت کردن حضرت رضا (ع) درباره امامت دانسته است. (۱)

پاسخ

این بیان نویسنده بسیار مشکوک است؛ زیرا او در یک صفحه قبل می نویسد: «در یکی از روایات شیعیان آمده است که بعد از انتشار خبر رحلت امام کاظم (ع) در مدینه، شیعیان با احمدبن موسی بیعت کردند» . چطور می شودکه دوباره شیعیان بعد از رحلت امام رضا (ع) با وی بیعت کنند؟ ! مگر آنکه گروه دوم، از عقیده به امام رضا (ع) نیز برگشته باشند و

۱- الفصول المختاره، شیخ مفید، ص ۳۱۵.

ص: ۱۸۸

به گروه اول ملحق شده باشند که با توجیه ذکر شده در کلام مفید (رحمه الله) ناسازگار است. گفتنی است با توجه به بزرگی مقام احمد بن موسی بعید است که پس از دعوت برای برادرش، باز مردم را به سوی خویش فرابخواند.

از طرفی، مطابق آنچه نویسنده آورده، احمد بن موسی، زیدی مسلک است. بنابراین بسیار بعید است که امامیه، چنین شخصی را امام بداند، مگر آنکه برخی، همراه شدن عده ای از شیعیان را با وی در خروج ابوالسرایا، علامت رهبری وی دانسته و آنان را یک فرقه شناخته باشند.

به هر حال، جریان خروج وی همراه ابوالسرایا که از زیدیه بوده است، این احتمال را ضعیف می سازد که امامیه او را جانشین امام انتخاب کرده باشند. بر فرض اثبات این نَقل ها، فقط بر انحراف برخی شیعیان دلالت می کند که به علت شرایط ویژه آن زمان، دوری از امام خود و فشارهای وارد شده بر آنها به برخی قیام ها ملحق می شدند.

مهم آن است که روایت مربوط به خروج احمد بن موسی با ابوالسرایا و زیدی بودن وی و اعتقاد به امامت ایشان از نظر سندی مجهول است. در این روایت آمده است که دو نفر به نام ابراهیم و اسماعیل (فرزندان ابوسمال) بعد از رحلت حضرت کاظم (ع) مدتی نزد احمدبن موسی رفت وآمد می کردند. چون ابوالسرایا، سری بن منصور شیبانی، در سال ۱۹۹ه. ق، خروج کرد، احمدبن موسی نیز با او همراه شد. آن دو نفر به این سبب از عقیده به او برگشتند و مدعی شدند

ص: ۱۸۹

که امام کاظم (ع) زنـده است. (۱)در حقیقت این روایت ضـعیف، منشأ درست شـدن این فرقه و ادعای زیـدی بودن و خروج وی با ابوالسـرایا - که زیدی بوده است - شده است. درحالی که شیخ مفید (رحمه الله) از این بزرگوار تجلیل کرده است و با یک روایت ضعیف نمی توان بزرگان را متهم کرد.

۱- رجال الکشی، ترجمه ابراهیم بن ابی سمال؛ ر. ک: تنقیح المقال، ج ۸، ص ۱۶۸.

ص: ۱۹۰

۲۷ شیعه و امامت حضرت هادی (ع)

اشاره

نویسنده در صفحه ۴۹ می نویسـد که امام هادی (ع) در زمان وفات پـدرش کودکی هفت ساله بوده است. پـدرش وصـیت می کند «عبـدالله بن سوار» از اموال و بردگان حفاظت کنـد و هرگاه حضـرت هادی به سن بلوغ رسـید، آنها را به او تحویل دهـد؛ «احمد بن ابی خالـد» را نیز بر آن گواه گرفت. (۱)همین امر موجب سؤال شـیعه شد که وقتی حضـرت هادی (ع) از نظر پدرش، چون کودک است، نمی توانـد از اموال و املاک پـدر حفاظت کنـد، چه کسـی در این مـدت امام خواهـد بود و چگونه خردسالی می توانـد امام باشد؟ !

نویسـنده در ادامه می نویسد که بزرگان شیعه، امام جدید را نمی شناختند. بنابراین نزد «محمدبن فرج» آمدند تا درباره امامت گفت وگو کننـد. آن گـاه فردی آمـد و گفت: «امـام جواد (ع) به صورت پنهـانی وصـیت کرده که بعـد از او پسـرش هـادی امـام است» . (۲)همین امر سـبب شـد تـا پیروان امـام جواد (ع) دو گروه شونـد؛ گروهی «امـام هادی» را و گروهی برادرش «موسـی مبرقع» را امام دانستند. (۳)

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۲۵.

۲- کافی، ج ۱، ص ۳۳۴؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۲۸.

۳- فرق الشیعه، نوبختی، ص ۹۱.

ص: ۱۹۱

پاسخ

شیخ مفید (رحمه الله) در زمینه امامت امام هادی (ع) می گوید:

امامیه بر امامت حضرت هادی (ع) اتفاق نظر داشتند و هیچ کس جز ایشان ادعای امامت نکرد تا مسئله مشتبه شود و همین سبب می شودکه نیازی به ذکر تفصیلی نصوص نباشد. (۱)

سعد بن عبدالله اشعری (متوفای ۳۰۱ه. ق) نیز می گوید:

اصحاب حضرت جواد (ع) که بر امامت ایشان ثابت مانده بودند، همگی به امامت پسر و وصی ایشان علی بن محمد (حضرت هادی (ع)) معتقد شدند، مگر چند نفر اندک که به امامت برادرش موسی بن محمد گرایش پیدا کردند. ولی اینان نیز اندکی بعد به امامت علی بن محمد برگشتند؛ زیرا موسی آنها را تکذیب کرد و از هر که به امامت وی معتقد شد، بیزاری جست. (۲)

می بینیم کلمات شیخ مفید و اشعری، مخالف آن چیزی است که نویسنده ادعا کرده است که شیعه در مورد امامت حضرت هادی (ع) متحیر شده و اختلاف کرده اند.

آگاهی بزرگان شیعه از امام جدید

پاسخ

آنچه در روایت کلینی آمده این است که «خیرانی» از پدرش نقل می کند:

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۳۰۰.

۲- المقالات و الفرق، ص ۹۹.

ص: ۱۹۲

نماینده حضرت جواد (ع) پیغام داد که حضرت می فرماید: «من از دنیا می روم و امر امامت به فرزندم هادی (ع) می رسد و او بعد از من همان حقی را دارد که من بعد از پدرم بر شما داشتم» . اتفاقاً «احمدبن محمد بن عیسی» هم این سخنان را شنید. پدرم صبح فردا، موضوع گفته شده را در ده ورقه نوشت، مُهر کرد و به ده نفر از بزرگان قوم [شیعه] داد و گفت: «اگر قبل از آنکه آن را از شما مطالبه کنم از دنیا رفتم، آن را باز کنید و از مضمون آن آگاه شوید» . وقتی حضرت جواد (ع) از دنیا رفت، پدرم گفت: «از منزل بیرون نرفته بودیم که چهارصد نفر به وسیله من به امامت حضرت هادی (ع) یقین کردند» . بزرگان طایفه امامیه نزد «محمد بن فرج» که مورد اعتماد امام رضا، امام جواد و امام هادی (علیهم السلام) بود، جمع شدند و در مورد این امر با هم سخن گفتند. سپس محمدبن فرج به پدرم نامه نوشت و او را از آن جلسه آگاه ساخت و نوشت که اگر بیم انتشار خبر نبود با دیگران نزد وی می آمد و درخواست کرد که پدرم نزد ایشان برود. وقتی پدرم نزد آنها رفت، به او گفتند: «نظرت در این امر چیست» ؟ [و در روایت مفید (رحمه الله) آمده است: دیدم بیشتر آنان شک دارند.] من به کسانی که نامه ها دستشان بود گفتم: «نامه ها را بیاورید» . نامه ها را آوردند و من نیز گفتم: «این است آنچه من به آن مأمور شده ام و احمد بن محمد بن عیسی نیز به آن شهادت داد؛ البته بعد از اظهار یک تعصب نابجا. تا

آنکه همگی به امامت حضرت هادی (ع) اعتراف کردند. (۱)

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۲۴؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۹۸.

ص: ۱۹۳

می بینیم که در اینجا هرگز سخن از گرایش به موسی مبرقع نیست و شیعیان به آسانی به امامت حضرت هادی (ع) پی بردند. البته روایات فراوانی به امامت آن حضرت گواهی می دهد. ولی به سبب اوضاع سخت بعد از شهادت امام جواد (ع) و پراکندگی شیعه و شدت تقیه، طبیعی است که امامت حضرت هادی (ع) بر همه شیعیان واضح نباشد؛ همچنان که امامت حضرت کاظم (ع) بر بسیاری از اصحاب حضرت صادق (ع) مخفی بود. اما بعد از رسیدن گزارش های پی درپی، دلایل، کرامات و فضایل امام کاظم و امام هادی (علیهماالسلام) مسئله روشن شد.

در ضمن گفتیم که انتشار نیافتن نام ائمه دوازده گانه برای حفظ جان امام و شیعیان و دیگر مصالح الهی بوده است. البته آگاهی نیافتن بر نام ائمه مشکلی را در مباحث امامت ایجاد نمی کرده جز تردید برای نزد برخی که آن هم با تحقیق برطرف می شده است.

وصیت امام جواد (ع) و تدبیر هوشمندانه ایشان

اما جریان وصیت امام جواد (ع) به «عبدالله بن سوار» در مورد حفاظت از اموال تا هنگام بلوغ امام هادی (ع) ، یک تدبیر سیاسی برای انحراف دشمنان از توجه به حضرت هادی (ع) است؛ همچنان که حضرت صادق (ع) به پنج نفر وصیت کرد و یکی از آنها را امام کاظم (ع) قرار داد تا جان وی محفوظ بماند. (۱)در واقع آنچه نویسنده نوشته است که

همین امر باعث سؤال و تردید شیعه شد، برداشت شخصی نویسنده است.

۱- بحارالانوار، ج ۴۷، ص۳؛ کافی، ج ۱، ص ۳۱۰.

ص: ۱۹۴

وگرنه در هیچ روایتی نیامده که شیعه از این وصیت، چنین تردیدی کرده باشد.

چگونه بزرگان شیعه تردید کنند درحالی که تاریخ ائمه (علیهم السلام) و سیره امامان، به ویژه حضرت جواد (ع) نشان از تقیه و رعایت ظاهر دارد و شیعه با این روش به خوبی آشنا بوده است. همه بزرگان شیعه به عظمت امام (ع) که از جانب خداوند منصوب است، آگاه بوده اند؛ به ویژه یاران امام جواد (ع) که امامت حضرت را در کودکی با چشم خود دیده بودند. بنابراین هرگز با این گونه امور به تردید نمی افتادند، مگر گروه های غافل و ناآگاه که در هر زمان و در هر طایفه ای هستند.

ص: ۱۹۵

۲۸ امامت حضرت عسکری (ع) و مسئله بَدا

اشاره

نویسنده در صفحه ۵۱ اشاره می کند که امام هادی (ع) برای جانشینی اش، ابتدا پسرش محمد را معرفی کرد. اما چون او در زمان حضرت وفات کرد، پسر دیگرش حسن عسکری را امام بعد از خود تعیین کرد و به او گفت: «پسرم! شکر خدا کن که درباره تو امر تازه ای پدید آمده است» . (۱)

نویسنده سپس روایتی را نقل می کند به همان مضمون که امام هادی (ع) به ابوهاشم فرمود:

در مورد ابوجعفر امری برای خدا آشکار شد و ابومحمد را به جای او قرار داد؛ چنان که اسماعیل را ابوعبدالله تعیین کرد. اما برای خدا امری در مورد اسماعیل آشکار شد. . . . (۲)

سپس نویسنده اضافه می کند:

گروهی از پیروان امام هادی (ع) وفات پسرش را نپذیرفتند و گفتند که او زنده و غایب است؛ همچنان که اسماعیلیه وفات اسماعیل پسر امام صادق (ع) را نپذیرفتند.

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۲۶.
۲- کافی، ج ۱، ص ۳۲۸.

ص: ۱۹۶

پاسخ

آنچه نویسنده به آن پرداخته مسئله ای است که قرن ها پیش، شیخ مفید، شیخ طوسی و بزرگان شیعه پاسخ آن را داده اند. نویسنده ادعا کرده است که امام هادی (ع) برای جانشینی خود، ابتدا پسرش محمد را معرفی کرد. اما چون او در زمان حضرت وفات کرد، حضرت عسکری را معرفی کرد. شیخ مفید (قدس سره) در پاسخ این گونه ادعاها می گوید:

از این مدعیان می خواهیم که روایتی را دراین باره بیاورند که حضرت هادی (ع) ، فرزندش محمد را نصب کرده باشد. آنها هرگز نمی توانند نه روایتی بیاورند و نه تواتری که به آن اعتماد کنند؛ زیرا این گروه از راویان آن قدر اندک هستند که اگر همه آنها هم خبر دهند، به تواتر نمی رسد و همین در باطل بودن ادعای آنها کافی است. (۱)

آنها نه تنها بر مدّعای خود دلیلی ندارند، بلکه به خلاف ادعایشان حضرت هادی (ع) تصریح کرده است که محمد امام نیست و فرزندش حسن، امام است. در کافی آمده است که «علی بن عمر نوفلی» گوید:

با امام هادی (ع) در حیاط منزلشان بودم که محمد پسر حضرت از کنار ما گذشت. عرض کردم: «فدایت شوم، او صاحب ما بعد از شماست؟» فرمود: «نه، صاحب شما بعد از من، حسن

است» . (۲)

اما جمله ای که نویسنده به آن تمسک کرده از متشابهات است؛

۱- الفصول المختاره، ص ۳۱۷.

۲- کافی، ج ۱، ص ۳۲۵.

ص: ۱۹۷

همچون متشابهات قرآنی که افراد بیماردل به آنها تمسک می کنند تا به خواسته ناروای خویش برسند. نویسنده برخلاف تصریح بزرگان شیعه و اعتقاد اهل بیت (علیهم السلام) در بحث بدا، اصرار دارد آن را بدون توضیح، به گونه ای ترجمه کند که نزد شیعه ناهنجار جلوه کند.

توضیح جریان بَدا و معنای صحیح آن

اصل مسئله این است که حضرت هادی (ع) دارای چهار پسر بودند که گویا بزرگ ترین آنها محمد بوده و سپس حضرت حسن عسکری (ع) است. از آنجا که محمد فرزند بزرگ تر و فردی جلیل القدر و مورد احترام پدر بود، شیعیان فکر کردند وی جانشین حضرت خواهد بود؛ به ویژه که برخی حتی از دیگر فرزندان حضرت هادی (ع) نیز به سبب تبعید و محاصره حضرت آگاهی نداشتند.

در روایت است که وقتی ۱۵۰ نفر از خاندان بنی هاشم، ابوطالب و قریش و عده دیگری از مردم در روز وفات محمد پسر امام هادی (ع) برای تعزیت نزد حضرت آمده بودند، حضرت حسن (ع) (فرزند امام هادی) را دیدند که با گریبانی چاک داده آمد و در سمت راست پدر ایستاد. راوی گوید: «ما او را نمی شناختیم» . حضرت بعد از ساعتی به او فرمود: «پسرم! خدای عزوجل را شکر کن که درباره تو امری پدید آورد» . آن جوان گریست و (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ) گفت و فرمود: «الحمدلله رب العالمین. . .» ما پرسیدیم: «او کیست؟» گفتند: «او حسن پسر امام هادی است» . او در آن وقت به نظر ما جوانی ۲۰ ساله می نمود. آن وقت وی را شناختیم و فهمیدیم که حضرت او را به امامت معرفی کرده و

ص: ۱۹۸

جای خود قرار داده است. (۱)

این امور سبب شد که مردم، بدون آنکه حضرت هادی (ع) تصریحی به امامت پسرش محمد بکند، فکر کنند امام است و چون محمد در زمان پدر از دنیا رفت، معلوم شد که آن فکر اشتباه بوده است. شیعه از این جریان، یعنی ظاهر شدن حقیقتی که مردم خلاف آن را می دانسته اند به «بَدا لله» تعبیر می کند؛ ولی مخالفان همانند نویسنده، «بَدالله» را «برای خدا آشکار شد

» معنا می کنند که لازمه اش جهل خداوند است.

مانند همین شبهه و با همین تعبیر و بلکه پررنگ تر از آن در مورد «اسماعیل» فرزند حضرت صادق (ع) نیز مطرح شد. این همان مسئله حقی است که امام هادی (ع) در روایتی که نویسنده نخواسته است آن را بفهمد، مطرح کرده است. اصل روایت این است که «ابوهاشم جعفری» می گوید:

بعد از فوت پسر امام هادی (ع) (ابوجعفر) نزد حضرت هادی بودم و با خود فکر می کردم که گویا ابوجعفر (محمد) و ابومحمد (حضرت عسکری (ع)) در این زمان، مثل حضرت موسی بن جعفر و اسماعیل فرزندان جعفر بن محمد (ع) بوده و قصه هر دو یکی است؛ زیرا امید بود ابومحمد بعد از ابوجعفر به امامت برسد. در این هنگام قبل از آنکه من حرفی بزنم، حضرت هادی (ع) فرمود: «بله، ای ابوهاشم! خداوند بعد از ابوجعفر، برای ابومحمد چیزی را ظاهر

کرد که قبلاً آشکار و شناخته شده نبود؛ همچنان که بعد از موت

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۲۵.

ص: ۱۹۹

اسماعیل، برای موسی بن جعفر (ع) ظاهر کرد، آنچه حال او را روشن کرد و این همان گونه است که در خاطر تو گذشت. هر چند اهل باطل را خوش نیاید. ولی پسرم ابومحمد جانشین من است، هر چه مردم نیاز دارند نزد او و ابزار امامت با اوست. (۱)

شیخ طوسی (رحمه الله) هزار سال پیش گفته است:

اینکه گفته شده است: «بدا لله فی محمد. . .» ؛ «برای خدا درباره محمد ظاهر شد» همان گونه که در باره اسماعیل ظاهر شد، معنایش این است که بعد از مرگ محمد، ظاهر شد که خداوند او را امام قرار نداده بود؛ همچنان که در مورد اسماعیل چنان شد، نه آنکه خداوند بر امامت وی تصریح کرده باشد، سپس منصرف شود و دیگری را امام کند؛ زیرا این کار برای خداوند که عالم به عواقب امور است، صحیح نیست. (۲)

امام حسن عسکری (ع) فرزند بزرگ امام هادی (ع)

گذشته از اینها، از برخی روایات به دست می آید که حضرت عسکری (ع) فرزند بزرگ امام هادی (ع) بوده است.

«ابوبکر فهفکی» می گوید:

حضرت هادی (ع) در نامه ای به من نوشت که پسرم ابومحمد (حضرت امام حسن عسکری (ع)) از نظر غریزه خیرخواه ترین

افراد آل محمد و از نظر برهان، معتبرترین ایشان است. او پسر

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۲۷.

۲- الغیبه، ص ۱۲۱.

ص: ۲۰۰

بزرگ تر و جانشین من است. رشته امامت و احکام آن به او می رسد. هر چه از من می پرسیدی، از او بپرس که تمام آنچه مردم به آن نیازمندند نزد اوست. (۱)

یا در روایت دیگری «علی بن عمرو عطار» می گوید:

نزد حضرت هادی (ع) رفتم. پسرش ابوجعفر (محمد) هنوز زنده بود و من گمان داشتم که او [جانشین] امام است. گفتم: «فدایت شوم! کدام یک از فرزندانت را امام بدانم؟» فرمود: «هیچ کس را تا دستور من برسد» . راوی گوید: «بعداً از حضرت پرسیدم که این امر در کیست؟» در پاسخ نوشت: «این امر در فرزند بزرگ من است» . روای گوید: «ابومحمد (حضرت عسکری (ع)) از ابوجعفر (محمد) بزرگ تر بود» . (۲)

در حدیث دیگری است که «علی بن مهزیار» می گوید که به امام هادی (ع) گفتم: «اگر پیش آمدی شد به چه کسی رجوع کنم؟» فرمود: «عهد من برای بزرگ ترین فرزند من است» . (۳)

با توجه به ذیل دو روایت فوق این فرزند بزرگ تر همان امام حسن عسکری (ع) بوده است.

بنابراین گرایش عده ای به امامت محمد، فرزند حضرت هادی (ع) مثل

دیگر حوادث جزئی است که عده ای نادان، حتی در برابر سخن امام (ع) ایستادگی می کردند و معلوم نیست که تعدادشان به عدد انگشتان دست

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۲۸.

۲- کافی، ج ۱، ص ۳۲۸.

۳- کافی، ج ۱، ص ۳۲۸.

ص: ۲۰۱

برسد تا در خور ذکر باشند. بله، فرقه نویسان که غرضشان نوشتن فرقه هاست، معمولاً از این افراد نام می برند تا کتابشان کامل باشد. وگرنه نام بردن فرقه ای دلالت بر بسیار بودن آنها نمی کند؛ همچنان که در زمان ما گاهی از حزب و فرقه ای اسم می برند که بعد از تحقیق معلوم می شود از سرنشینان یک ماشین نیز کمترند.

ص: ۲۰۲

۲۹ جانشین حضرت عسکری (ع)

اشاره

نویسنده در صفحه ۵۲ می نویسد: «وفات حسن عسکری در سامرا (۲۶۰ه. ق) بدون آنکه جانشینی داشته باشد، بحران سختی را میان امامیه که به ضرورت استمرار امامت اعتقاد دارند، ایجاد کرد.

پاسخ

اگر ادعا بدون دلیل پذیرفتنی باشد، حق با نویسنده است؛ زیرا او بدون هیچ دلیلی ادعا می کند که حضرت عسکری (ع) جانشینی نداشته است. سپس براساس این ادعای باطل، بحران میان امامیه را مطرح می کند!

چگونه حضرت عسکری (ع) جانشین نداشته باشد، درحالی که روایات فراوانی برخلاف آن دلالت دارد؟ ! از جمله روایت «محمد بن علی بن بلال» است که می گوید: «دو سال قبل از رحلت حضرت عسکری، نامه ای درباره تعیین جانشین ایشان به من رسید. سه روز قبل از شهادت نیز پیامی رسید که از جانشین حضرت خبر می داد» . (۱)راوی دیگری می گوید: «امام عسکری (ع) پسرش را به من نشان داد و فرمود که

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۲۸.

ص: ۲۰۳

این صاحب شما بعد از من است» . (۱)

در روایت است که حضرت هادی (ع) فرمود: «جانشین من حسن است. حال شما نسبت به جانشین بعد از این جانشین چگونه خواهد بود؟» راوی می گوید: عرض کردم: «برای چه» ؟ فرمود: «زیرا او را نمی بینید و برای شما بردن نام او روا نیست» . عرض کردم: «پس چگونه او را یاد کنیم؟» فرمود که بگویید: «حجّت از آل محمد (علیهم السلام) » . (۲)

ده ها مورد دیگر، اعم از روایات رسیده از امامان قبلی، گفته های نوّاب و آنهایی که در زمان حیات پدر یا بعد از آن خدمت حضرت رسیده اند، همگی گواه بر جانشینی آن حضرت است.

با این همه، نویسنده ناآگاه و بی پروا، ادعا می کند که حضرت عسکری (ع) بدون جانشین از دنیا رفته است! مثل اینکه نویسنده پیرو جعفر کذاب است که همین ادعا را داشت!

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۲۸.

۲- کافی، ج ۱، ص ۳۲۸.

ص: ۲۰۴

۳۰ فرقه های ناچیز در مقابل اکثریت امامیه

اشاره

نویسنده در صفحه ۵۲ از برخی از قدمای امامیه، مثل قمی، نوبختی و دیگران نقل می کند که شیعه بعد از حضرت عسکری (ع) به چهارده گروه تقسیم شده اند.

پاسخ

اگر بر فرض بپذیریم که چنین گروه هایی وجود داشته اند، تعداد پیروانشان بسیار کم بوده است. البته اثبات این فرقه ها معمولاً مستند به سعد بن عبدالله قمی (متوفای ۳۰۱ه. ق) و نوبختی است که شیخ مفید (رحمه الله) نیز از نوبختی نقل کرده است (۱)و گزارش نوبختی مثل بسیاری از فرقه نویسان، سندهای قابل اعتمادی ندارد.

شیخ مفید (رحمه الله) می گوید:

در سال ۳۷۳ه. ق، یعنی ۱۱۳ سال بعد از رحلت حضرت عسکری (ع) هیچ کدام از این گروه ها جز فرقه امامیه اثناعشریه باقی نمانده اند و از نظر جمعیت، علم و همچنین تعداد متکلمان، صالحان و عابدان، فقها، اُدبا و شعرا، فرقه امامیه در میان فرقه های شیعه،

۱- الفصول المختاره، ص ۳۱۸.

ص: ۲۰۵

بیشتر و برترند؛ ولی دیگر فرقه ها منقرض شدند و کسی یا سخنی از آنها باقی نمانده است؛ جز اخبار و سخنان بیهوده ای که ثابت نیست. (۱)

اگر به تعداد شیعیان و پراکندگی آنان در سراسر سرزمین های اسلامی آن روز، از مصر، آفریقا، حجاز، یمن، کوفه، خراسان، ری، قم و دیگر شهرها همچنین به نابودشدن این چهارده گروه در فاصله حدود صد سال توجه کنیم به اندک بودن و ضعف منطق آنان مقابل اکثریت شیعه پی می بریم.

در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی نیز گروه های بسیاری با نام های گوناگون تشکیل شدند، درحالی که نیروی اندکی داشتند و بعد از مدتی، همه آنها نابود شدند.

بنابراین، زیاد بودن گروه ها و فرقه ها هرگز دلیل بر اختلاف عمیق در یک مکتب یا کشور نیست. گاهی طرفداران یک فکر انحرافی، به سبب در دست داشتن امکانات، از سر و صدای فراوانی برخوردارند؛ اما در واقع، اندکی بیش نیستند. زیاد بودن گروه ها گاهی مثل زیاد بودن برخی کشورهای کوچک است که گرچه در شمارش بسیارند، اما گاهی مقدار جمعیت آنها روی هم به مقدار یک استان کشور بزرگ نمی شود.

ازاین رو زیاد بودن گروه ها و فرقه ها در طول تاریخ تشیع، نتوانست به پیشرفت شیعه صدمه ای جدی وارد کند و به اذن خداوند، مذهب اهل بیت (علیهم السلام) با وجود همه مشکلات و کارشکنی ها، پرصلابت به پیش

۱- الفصول المختاره، ص ۳۲۱.

ص: ۲۰۶

رفت؛ تا اکنون که چون خورشید در آسمان اسلام می درخشد و صدها میلیون نفر در سراسر عالم به آن معتقدند. شیعیان امروز، احیای معنویت و ارزش های دینی را مدیون انقلاب اسلامی ایران به رهبری بزرگ مرد تاریخ اسلام، حضرت امام خمینی (قدس سره) می دانند.

اگر اهل سنت، توسعه اسلام را مرهون خلیفه دوم می دانند، امروز نیز نفوذ معنوی اسلام مرهون نایب حجه بن الحسن العسکری (ع) ابرمردی از فرزندان پیامبر اکرم (ص) است که جهان را هوشیار و بیدار کرده است.

ص: ۲۰۷

۳۱ امام زمان، حقیقت انکارناپذیر جامعه بشری

اشاره

نویسنده در صفحه ۵۳ ایمان به ظهور حضرت مهدی در آخرالزمان و اینکه او از اهل بیت پیامبر (ص) و از فرزندان فاطمه است را از اعتقادات شیعه و سنی می داند. ولی نویسنده وجود حضرت را در این زمان انکار کرده و می گوید: «او شخصیتی خیالی و غیر واقعی است» .

پاسخ

نویسنده این بار نیز تنها به شایعه پراکنی و ادعای بدون دلیل پرداخته و هیچ گونه سندی بر انکار خود ارائه نکرده است. ما با وجود احادیث قطعی و متواتر از اهل بیت (علیهم السلام) ، همچنین تصریح به نام حضرت در روایاتی که نام ائمه دوازده گانه آمده است و روایاتی که در مورد شخص حضرت و جانشینی ایشان وارد شده است که برخی را قبلاً ذکر کردیم، نیازی به اثبات وجود حضرت نداریم. اما برای توضیح بیشتر می گوییم که شیخ صدوق (رحمه الله) ۱۷۷ حدیث نقل کرده که ۳۷ حدیث از پیامبر (ص) ، ۵۷ حدیث از امام صادق (ع) و بقیه از سایر ائمه (علیهم السلام) است. مضمون روایات این است که ائمه (علیهم السلام) دوازده نفرند و دوازدهمین آنها، قائم آنهاست. از جمله پیامبر اکرم (ص) فرمود:

ص: ۲۰۸

یا علی! پیشوایان راشد و هدایت شده و معصوم از فرزندان تو یازده نفرند؛ تو اولین آنهایی و آخرین آنها همنام من است که خروج می کند و زمین را از عدالت پُر می کند؛ همچنان که از ظلم و ستم پر شده است. . . . (۱)

اعتراف برخی از علمای اهل سنت

علمای اهل سنت نیز بر ولادت حضرت مهدی (ع) اعتراف دارند. «محدث بحرانی» در کتاب «الانصاف فی النص علی الائمه الاثنی عشر الاشراف» متجاوز از ۳۴۰ حدیث از شیعه و سنی در مورد ائمه دوازده گانه ذکر کرده که نام دوازده امام در بسیاری از آنها ذکر شده است. (۲)

«محمد بن طلحه شافعی» (متوفای ۵۶۲ه. ق) در مورد نَسب حضرت مهدی (ع) گفته است: «محمد بن الحسن الخالص بن علی المتوکل. . . همه امامان شیعه را می شمرد تا امیرالمؤمنین (ع) سپس می گوید: المهدی الحجه الخلف الصالح المنتظر (علیهم السلام) » . (۳)همچنین «سبط ابن جوزی» (متوفای ۶۵۴ه. ق) بعد از گفتن نَسَب حضرت مهدی، محمد بن الحسن بن علی (ع) تا امیرالمؤمنین، می گوید: «کنیه ایشان ابوعبدالله و ابوالقاسم، اوست همان جانشین حجت، صاحب الزمان القائم و المنتظر و التالی و اوست آخرین امامان» . (۴)

«ابن خلکان» (متوفای ۶۸۱ه. ق) نیز نسب حضرت حجت را

۱- الغیبه، نعمانی، صص ۹۲ و ۹۳.

۲- پاورقی ترجمه الارشاد، ج ۲، ص ۴۴۸.

۳- مطالب السئول، النصیبی الشافعی، ج ۲، ص ۷۹.

۴- تذکره الخواص، ابن جوزی، ص ۳۲۵.

ص: ۲۰۹

ابوالقاسم محمد بن الحسن العسکری بن علی الهادی. . . ذکر می کند که ولادتش در روز جمعه، نیمه شعبان سال ۲۵۵ه. ق واقع شد. (۱)ذهبی، عالم علم رجال اهل سنت (متوفای ۷۴۸ه. ق) می گوید:

در این سال، یعنی سال ۲۵۶ه. ق محمد بن الحسن بن علی الهادی. . . متولد شد که رافضه او را خلف حجت دانسته و به مهدی منتظر و صاحب الزمان ملقب کرده اند و او آخرین دوازده نفر است. (۲)

همچنین شعرانی نقل می کند که محی الدین بن عربی (متوفای ۶۳۸ه. ق) از عرفای اهل سنت در «فتوحات» گفته است: «آن مهدی که زمین را از عدل و داد پر می کند از عترت رسول الله و از فرزندان فاطمه و جدش حسین بن علی ابن ابی طالب و پدرش حسن عسکری، پسر امام علی نقی است» . (۳)

همچنین «عبدالله بن علی شافعی یافعی» (متوفای ۷۶۸ه. ق) می گوید: «در این سال (۲۶۰ه. ق) آن مرد شریف، ابومحمد الحسن بن علی بن محمد. . . فوت کرد. او به اعتقاد شیعه یکی از ائمه اثنا عشریه و پدر آن منتظر در نزد ایشان است. . .» . (۴)«احمد بن حجر» (متوفای ۹۷۴ه. ق) نیز

می گوید: «حضرت عسکری غیر از پسرش ابوالقاسم محمد الحجه

فرزندی نداشت و عمر او هنگام وفات پدرش پنج سال بود. ولی خداوند

۱- وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۱۷۶.

۲- العبر فی خبر من غبر، ذهبی، ج ۱، ص ۳۸۱؛ ر. ک: دفاع عن التشیع، ص ۲۸۸.

۳- الیواقیت والجواهر، ج ۲، ص ۵۶۲.

۴- مرآه الجنان، یافعی، ج ۲، ص ۱۲۷.

ص: ۲۱۰

حکمت را به او داد و قائم منتظر نامیده می شود. . .» . (۱)

«آیت الله صافی» تعداد ۶۶ نفر از علمای اهل سنت را می شمارد که همگی به ولادت امام مهدی فرزند امام حسن عسکری (عج) اعتراف کرده اند. در میان این علما، عده ای از علمای انساب نیز هستند، مثل «سهل بن عبدالله بخاری» معاصر غیبت صغری، «فخر رازی شافعی» در قرن پنجم، «سید عُمری» نسّابه معروف در قرن پنجم، «جمال الدین احمد» معروف به ابن عنبه و دیگران. (۲)

انبوه قرائن در مورد ولادت حضرت حجت (ع) هر منصفی را به اعتراف وادار می کند؛ قرائنی مثل روایت ائمه دوازده گانه، روایات حضرت عسکری (ع) ، شاهدان ولادت پنج بانویی که در امر زایمان کمک کردند و همچنین آنهایی که او را نزد پدر مشاهده کردند یا آنهایی که در عصر غیبت صغرا و کبرا خدمت حضرت رسیدند، علمای انساب و دیگر علمای اهل سنت و شیعه که به این امر اعتراف کرده اند.

۱- الصواعق المحرقه، ابن حجر، ج ۲، ص ۶۰۱.

۲- موعودشناسی، رضوانی، ص ۲۲۱.

ص: ۲۱۱

۳۲ لقب امام زمان و بهانه ای بی ثمر

اشاره

نویسنده در صفحه ۵۳ از قول «علامه نوری طبرسی» در «النجم الثاقب» نقل می کند که از القاب امام زمان «خسرو مجوس» است. سپس نویسنده با آه و ناله می گوید: «چه مصیبت بزرگی! چگونه ممکن است که امام ما، خسرو مجوس نامیده شود؟ ! مجوسی ها چه ربطی با صاحب الزمان دارند؟ !» .

پاسخ

حاجی نوری (قدس سره) در «النجم الثاقب» ضمن بیان اسامی آن حضرت می گوید: «چهل و هفتم: خسرو، در کتاب «ذخیره» و «تذکره» مذکور است که این نام آن حضرت در کتاب جاویدان خسرو مجوس است. انتهی» .

اولاً: حاجی نوری درصدد جمع کردن همه القاب حضرت در کتاب های گوناگون است، نه آنکه خودش به آنها معتقد باشد.

ثانیاً: وی ابتدا لقب خسرو را از آن دو کتاب و بعد خسرو مجوس را از کتاب جاویدان نقل می کند. عبارت وی نیز مبهم است؛ زیرا احتمال دارد خسرو مجوس پسوند نام کتاب باشد؛ یعنی کتابی که نام آن

ص: ۲۱۲

«جاویدان خسرو مجوس» است.

ثالثاً: این نام هرگز در میان شیعه معروف نبوده است؛ نه در عرب و نه در عجم. حتی ایرانیان حضرت را با کلمه خسرو نمی شناسند تا چه رسد به خسرو مجوس. ذکر این نام در کتابی آن هم بدون سند، بر عقیده شیعه دلالت نمی کند. وگرنه در کتب اهل سنت، از مطاعن و امور زشت منسوب به خلفای راشد یا فقهای اربعه مطالب بسیاری ذکر شده است؛ اما اهل سنت به آن ملتزم نیستند.

رابعاً: اگر این اسم صحت داشته باشد، احتمال دارد که مجوسی ها حضرت را با این نام، منجی خود دانسته و معرفی کرده اند؛ یعنی این نام حضرت در کتاب های مجوس و زرتشت بوده است همچنان که در دیگر ادیان نیز به حضرت مهدی (عج) بشارت داده شده است. خسرو در زبان فارسی به «خوشرو» یا صاحب مملکت وسیع (۱)، معنا می شود که حضرت مهدی نیز دارای چنین اوصافی است. حاجی نوری (قدس سره) در شماره های ۵۹،۶۰، ۶۷ و ۱۳۳ به ترتیب نام های «زندافریس» ، «سروش ایزد» ، «شماطیل» و «مسیح الزمان» را ذکر می کند. با این احتمال، دیگر برای بدگمانی دلیلی وجود ندارد، مگر برای دل های منحرف.

۱- تاج العروس، زبیدی، ج۷، ص۴۴۶.

ص: ۲۱۳

۳۳ امام زمان منتقم خون مظلومان

اشاره

نویسنده در صفحه ۵۴ و در ادامه مطلب قبل می گوید:

صاحب الزمان می آید تا از دشمنان اهل بیت و در رأس آنها از ابوبکر و عمر انتقام بگیرد. . . . این گونه یاد گرفته بودیم که عمر بن خطاب همان خلیفه ای است که ایران در دوران او فتح شد و اسلام وارد ایران شد. . . . من این قضیه (انتقام از دشمنان اهل بیت) را با لقب «صاحب الزمان» ربط می دادم.

پاسخ

انتقام حضرت مهدی (عج) از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) ، امری مقبول و معقول است؛ زیرا او برای ایجاد عدالت و انتقام از خون مظلومان آمده است که در روایات هم به آن اشاره شده است.

اما ارتباط دادن این مسئله به لقب صاحب الزمان که حتماً مقصود همان لقب خسرو مجوس است، اتهامی بیش نیست و ناشی از غرض ورزی نویسنده است؛ زیرا شیعه نه از آن لقب (خسرو مجوس) آگاهی دارد و نه ارتباطی بین آن لقب با جریان انتقام حضرت از ظالمان، برقرار کرده است.

فتح ایران به دست خلیفه دوم نیز با انتقام مذکور ارتباطی ندارد؛ مگر

ص: ۲۱۴

نزد برخی نژادپرستان. شیعیان به اسلام معتقدند و هرگز آن را با مسئله ملی گرایی درهم نمی آمیزند. آنها تمام حب و بغض خویش را متوجه ارزش های دینی می کنند.

شگفتا که مخالفت شیعه با شیخین، مخالفت با اسلام و امری نژاد پرستانه تلقی می گردد، اما طرفداری شیعه در طول تاریخ از خاندان پیامبر (ص) و آن همه قیام و تحمل سختی در راه عقیده، طرفداری از اسلام تلقی نمی گردد! آیا شیخین، مظهر اسلامند، ولی حضرت علی و فاطمه (علیهماالسلام) و حضرت رسول (ص) مظهر اسلام نیستند؟ ! (ما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ) ؛ «شما را چه می شود؟ چگونه داوری می کنید؟» . (قلم: ۳۶)

ص: ۲۱۵

۳۴ حدیث یزدگرد، دستاویزی ضعیف

اشاره

نویسنده در صفحه ۵۵ جریانی را از بحارالانوار، جلد ۵۱، صفحهٔ ۱۶۳ نقل می کند که یزدگرد هنگام شکست از سپاه اسلام و فرار از مدائن، کنار ایوان ایستاد و گفت: «سلام بر تو ای ایوان. من از تو جدا می شوم و با مردی از فرزندانم که زمانش نرسیده به تو باز خواهم گشت» . راوی «سلیمان دیلمی» از امام صادق (ع) در مورد مقصود وی پرسید، حضرت فرمود: «صاحب الزمان فرزند ششم من از نوادگان یزدگرد است و فرزند او به شمار می رود» .

پاسخ

این حدیث را علامه مجلسی در بحارالانوار از «ابن عیاش» در «المقتضب» با این سلسله سند ذکر کرده است: «عن احمد بن محمد بن عبدالله بن عیاش جوهری عن الحسین بن علی بن سفیان البزوفری عن محمد بن علی بن الحسن البوشنجانی عن ابیه عن محمد بن سلیمان عن ابیه عن النوشجان بن البودمردان» که وی جریان را حکایت کرده. . . و در آن روایت، عبارت «من یا مردی از فرزندانم» آورده شده است.

اولاً: این حدیث ضعیف است. نجاشی (رحمه الله) درباره مؤلف کتاب

ص: ۲۱۶

مقتضب الاـثر می گویـد: «من او را دیـدم و دوست من و پـدرم بود و از او بسـیار شـنیدم و دیـدم که شـیوخ مـا وی را تضـعیف می کردند. ازاین رو از وی چیزی روایت نکردم و از او اجتناب کردم» . (۱)به هر حال امر او مضطرب است و نجاشی او را به اختلال در آخر عُمر متهم می کنـد. «محمد بن علی بن حسن بوشـنجانی» و پدرش، هر دو مجهولند. نجاشـی درباره «محمد بن سـلیمان دیلمی» می گویـد: «وی جـداً ضـعیف است و در هیچ امری درخور اعتماد نیست» . شـیخ (رحمه الله) نیز می گوید: «وی در حدیث ضـعیف است و از نظر مذهب نیز غلوّ دارد. او شایسـته توجه نیست» . (۲)اما نجاشی درباره پدرش «سلیمان بن عبدالله الدیلمی» نیز می گوید: «بر او طعن زده شـده و گفته شـده است که غـالی و کـذّاب است و همچنین پسـرش محمـد. روایتی که آن دو به تنهـایی نقـل کننـد شایسته عمل نیست» . (۳)

فکر می کنم هر خواننده ای تصدیق می کند که روایتی با این سـند، هرگز درخور اسـتناد در هیچ مسـئله ای نیست. چگونه نویسـنده مذکور به این گونه روایات تمسک می کند که نه سند دارد، نه در میان شیعه معروف است و نه کسی به آن ملتزم است. نویسنده با چنین روایتی به شـیعه اعتراض می کنـد و آن را مبنای اتهام و سوءظن خویش قرار می دهـد و بـدتر از همه آن را انحراف از مکتب اهل بیت (علیهم السلام) می شمارد.

ثانیاً: بر فرض صحت حدیث، احتمال دارد که یزدگرد خودش یا از

۱- رجال نجاشی، ص ۸۵.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۱۲۷.

۳- معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۲۷۳.

ص: ۲۱۷

طریق علمای کشورش از آمدن منجی در آخرالزمان و اینکه وی از نسل اوست باخبر شده باشد. ولی از چگونگی آن و اینکه وی از امت اسلامی است بی خبر باشد. بنابراین آن خبر را بر جریان خویش تطبیق کرده است. ممکن است مقصود حضرت صادق (ع) ، بر فرض صدور خبر، این باشد که وی از اصل جریان به صورت مبهم اطلاع داشته است. ولی اشتباه کرده که آن را با شکست خودش از مسلمانان مرتبط دانسته است.

بنابراین نه شیعه و نه هیچ منصفی از لقب ناشناخته «خسرو مجوس» و یک روایت ضعیف، نتیجه نمی گیرد که شیعه معتقد باشد، صاحب الزمان فرزند یزگرد، انتقام پدران فارس خود را از مسلمانانی که فارس را فتح کرده اند، خواهد گرفت؛ همچنان که نویسنده مغرض نوشته است!

ص: ۲۱۸

۳۵ امام زمان و اعراب زمان ظهور

اشاره

نویسنده در صفحه ۵۶ روایتی را از امام صادق (ع) نقل می کند که حضرت فرمود: «هرگاه امام زمان ظهور کند با عرب و قریش، جز با شمشیر رفتار نخواهد کرد و عرب و قریش نیز جز شمشیر از او چیزی دریافت نمی کنند» . سپس نویسنده می گوید: «چرا این همه کینه با عرب و به ویژه قریش؟ ! روایات به صراحت می گویند که امام زمان هفتاد قبیله از قبایل عرب را از بین می برد» . سپس تذکر می دهد که این روایات را باید با لقب خسرو مجوس و شکست یزدگرد جدّ صاحب الزمان مرتبط دانست. نویسنده می افزاید: «اینها حقایقی در مذهب شیعه هستند که چون صاعقه بر سر هر عاقلی فرود می آیند» .

پاسخ

از واضحات نزد همه مسلمانان و بلکه همه جهانیان است که هر گروهی دارای افراد نیک و بد است. می دانیم که در عرب و عجم نیز مسلمان و کافر، منافق و فاسق وجود دارد و عرب بودن یا عجم بودن، هرگز در درگاه الهی امتیاز نیست. خداوند می فرماید: (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ) ؛ «گرامی ترین شما نزد خداوند، باتقواترین شماست» . (حجرات:۱۳) از نظر تاریخی

ص: ۲۱۹

نیز، هر کدام از دو طایفه دارای خصلت های منفی و مثبت، خواه قبل از اسلام یا بعد از آن بوده اند. در میان اهل سنت بزرگانی از عجم هستند که عظمت آنها نزد اهل سنت جزء مسلّمات است، مثل «ابوحنیفه» یا «بخاری» (صاحب صحیح) که اهل «بخارا» است، «احمد بن حنبل» که از خراسان است، «مسلم بن حجاج» (صاحب صحیح) که نیشابوری است، «ابوداود» (صاحب سنن) که اهل سجستان است، «نسایی» (صاحب سنن) – از شهر «نساء» از شهرهای قدیم ایران است –، «ابن ماجه قزوینی» (صاحب سنن) ، «طبری» (صاحب تاریخ و اهل مازندران) ، «زمخشری» و «فخر رازی» از شمال ایران و بسیاری از علمای درجه اول اهل سنت که از عجمند.

از طرفی امام زمان (عج) برای اجرای عدالت می آید و جهان را از عدل پُر می کند، همچنان که از ستم پر شده است. بنابراین، اگر در زمان ظهور حضرت (عج) ، برخورد عرب و قریش با حضرت، همانند برخوردی باشد که عرب و قریش با پدران او انجام دادند، امام زمان باید با این معاندان چه کند؟ ! همین اعراب، عترت طاهره و پیروان آنها را کشتند و خاندانشان را اسیر و تبعید کردند و زندان ها را از اولاد پیامبر و پیروان آنها پُرکردند و چه جنایت ها و شکنجه هایی که بر آنها وارد نکردند.

شما فکر می کنید که امام زمان (عج) با این گروه تکفیری از وهابیون چه باید بکند؟ ! گروهی که دستشان به جنایت علیه مسلمانان، اعم از شیعه و سنی و تخریب مقدسات آنها آلوده است و تسلیم حکم الهی نمی شوند. آیا جز همان کاری که جدش رسول الله (ص) در صدر اسلام کرد و معاندان را با شمشیر سرکوب کرد؟ ! اصولاً چه نسبتی میان عرب و اهل سنت است؟ مگر

ص: ۲۲۰

اهل سـنت در عرب خلاصه می شود؟ ! اگر امام زمان (عـج) معانـدان عرب را سـرکوب می کند آیا عرب شـیعه، کافر و مستضـعف نـدارد؟ چرا سـرکوب معاندان عرب را بر مسـئله نژادپرستی حمل می کنند؟ ! امام زمان هر که را معاند حق باشد سـرکوب می کند؛ خواه عرب باشد یا عجم، شیعه یا غیر شیعه، مسلمان یا غیر مسلمان. امام صادق (ع) فرمود:

. . . در این هنگام قائم (عـج) ظهور می کنـد و سـبب عقوبت خـدا و غضب او بر بندگان می گردد؛ زیرا خداوند از بندگانش انتقام نمی گیرد، مگر بعد از آنکه حجتش را انکار کنند. (۱)

این احتمال بعید نیست که گروه های فراوانی از عرب، به سـبب انحراف های عقیدتی یا سیاسی، همچنان که امروز نیز شاهد هستیم، با حضـرت به مخالفت برخیزند و حضـرت نیز با آنها مقابله کند. اگر عرب در زمان ظهور، همان سخنی را تکرار کند که خلیفه دوم در انکـار خلافت امیرالمؤمنین اظهـار کرد و گفت: «عرب کراهت داشت که نبوت و خلافت در یـک خانـدان باشـد»(۲)امام زمان (عج) باید چگونه برخورد کند؟ !

در روایـت است که حضـرت صـادق (ع) فرمـود: «وقـتی قـائم ظهـور می کنـد، گروهی بر او خروج می کننـد و کتـاب خـدا را علیه حضرت تأویل می کنند و با او می جنگند» . (۳)

بنابراین چون ظهور حضرت مهدی (عج) از مکه است و کوفه نیز محل

حکومتش خواهد بود، با مخالفت اهالی این مناطق که بیشتر عرب

هستند

۱- موعودشناسی، ص ۵۷۶.

۲- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۸۸.

۳- الغیبه، ص ۲۹۷؛ ر. ك: موعودشناسی، ص ۵۷۸.

ص: ۲۲۱

روبه رو می شود که حضرت نیز بـا آنـان مقابله می کنـد. این مقابله حضـرت، به سـبب عرب بودن نیست، بلکه به سـبب دشـمنی و مخـالفت با دین خـدا بعـد از اتمام حجت است. ازاین رو در روایت آمـده است که امام صادق (ع) فرمود: «اگر قائم ما قیام کنـد، از دروغ گویان شیعه شروع می کند و آنها را می کشد» . (۱)

به هر حال، مقابله حضـرت حجت (عـج) با معاندان است و نام اعراب در روایات نیز به سـبب دشـمنی بسـیاری از آنها در گذشـته و آینده با اهل بیت (علیهم السلام) بوده است؛ همچنان که حضرت امیرالمؤمنین (ع) می فرماید:

اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْتَعْدِیکَ عَلَی قُرَیْشٍ وَ مَنْ أَعَانَهُم. . . . (۲)

بار خدایا از قریش و از تمامی آنها که یاریشان کردند به پیشگاه تو شکایت می کنم؛ زیرا قریش پیوند خویشاوندی مرا قطع کردند و مقام و منزلت بزرگ مرا کوچک شمردند و در غصب حق من با یکدیگر هم داستان شدند. . . .

و یا فرمود:

مرا بـا قریش چه کـار. به خـدا سوگنـد! آن روز که کافر بودنـد با آنها جنگیـدم و هم اکنون که فریب خورده انـد با آنها مبارزه می کنم. دیروز بـا آنهـا زنـدگی می کردم و امروز نیز گرفتـار آنهـایم. به خـدا سوگنـد! قریش از ما انتقام نمی گیرد جز به آن علت که خداوند ما

را از میان آنان برگزید و گرامی داشت. . . . (۳)

۱- اختیار معرفه الرجال، طوسی، ج ۲، ص ۵۸۹.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۳۳.

ص: ۲۲۲

از همه این امور که بگذریم، آیا مقابله حضرت با اعراب، لقب خسرومجوس و جریان یزدگرد از حقایق مذهب شیعه است؟ ! یا از مسائل مهجوری است که کمتر شیعه ای آن را شنیده تا چه رسد به آن ملتزم باشد. اگر هم گوینده ای آن را نقل کند، هر شیعه به حکم اعتقاد راسخ اسلامی خویش می داند که مراد از عرب، معاندان از آنهاست نه اینکه خصوصیت نژادی مطرح باشد. ولی نویسنده به علت ضعف بینش، هر چه را شنیده یا دشمنان به او تلقین کرده، جزء اصول مکتب اهل بیت (علیهم السلام) دانسته است و با ارتباط آن مطالب ضعیف به یکدیگر، به نظر خودش از سری مهم پرده برداشته است!

با مطالعه تاریخ اسلام و مقایسه مردم عرب و عجم می توان گفت که تواضع عجم و تعصب نژادی بسیاری از اعراب، انکارناپذیر است. محبت و دوستی عجم به اهل بیت (علیهم السلام) و خونخواهی کردن آنها از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) نشانگر همت والای عجم در پذیرش حقایق دین و ترویج آن است.

حضرت صادق (ع) درباره آیه ۱۹۸ و ۱۹۹ سوره شعراء: وَ لَوْ نَزَّلْناهُ عَلی بَعْضِ الْأَعْجَمِینَ * فَقَرَأَهُ عَلَیْهِمْ ما کانُوا بِهِ مُؤْمِنِینَ فرمود: «اگر قرآن بر عجم نازل می شد، عرب به آن ایمان نمی آورد. ولی بر عرب نازل شد و عجم به آن ایمان آورد. . .» (۱)پیامبر (ص) فرمود: «اگر دین [چنان از دسترس

دور شود که] در ستاره ثریا باشد، مردانی از فارس به آن دست پیدا می کنند» . (۲)

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۴.

۲- مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۱۰، ص ۶۵؛ المصنف، ج ۷، ص ۵۶۳.

ص: ۲۲۳

۳۶ داستان مادر حضرت حجت و دستاویزی دیگر

اشاره

نویسنده در صفحه ۵۷ داستان مادر حضرت حجت، جناب نرجس خاتون را تعریف می کند که او کنیز بوده است و مأمور امام عسکری (ع) به دستور ایشان او را خریده است. او خودش را این گونه معرفی کرده است که ملکه، دختر «یشوعا» پسر قیصر، پادشاه روم و مادرم از فرزندان جانشین مسیح «شمعون بن حمّون بن صفارات» است. سپس جناب نرجس تعریف کرده است که پدربزرگش (قیصر) می خواسته او را به ازدواج برادرزاده اش دربیاورد. ولی او محمد (ص) را در خواب دیده است که همراه حضرت عیسی (ع) ، فاطمه زهرا، مریم عمران و هزاران زن بهشتی برای خواستگاری او آمده اند. امام حسن عسکری (ع) نیز در خواب به او گفته است که در جنگ قیصر با مسلمانان اسیر می شوی.

نویسنده می گوید: «این داستان مادر صاحب الزمان است. . . داستانی که برای فیلم سینمایی خوب است؛ نه برای مسلمانی که قرآن برایش آمده است تا عقل او را از خرافات رها نماید» .

پاسخ

اولاً: مشکل نویسنده آن است که آنچه در کودکی شنیده، مسئله ای قطعی و عقیدتی تلقی کرده است. درحالی که نقل جریان ها و احادیث،

ص: ۲۲۴

یـک مسـئله و تحقیق درباره درستی آن، مسـئله دیگری است. بسـیاری از احادیث و حکایات هماننـد مواد خامنـد که نیاز به دقت و بررسـی همه جانبه دارند. اما نویسنده به صرف شنیدن، آن را جزء اصول عقاید می پندارد و بدون هیچ دلیلی و فقط به سبب استبعاد یا ادعای خرافه، آن را رد می کند؛ یعنی نه اعتقاد او بر پایه صحیح است و نه انکار او!

اگر حادثه ای نامتعارف به خواست خداونـد اتفاق افتـد، آیا بایـد آن را خرافه دانست؟ ! اگر چنین است، داسـتان حضـرت عیسـی و تولد او از حضرت مریم و اینکه وی بدون شوهر باردار شد و حضرت عیسی در گهواره به نبوت خویش و پاکی مادر شهادت داد را باید خرافه بدانیم؛ زیرا جریان حضـرت مریم به مراتب شـگفت انگیزتر از جریان مادر امام زمان است. آیا آن همه معجزات و جریان های عجیب قرآن، از جمله، داسـتان های شـگفت انگیز حضـرت سـلیمان، اعم از خـدمت جن، سـخن با حیواناتی مثل مورچه، پیغام بری هدهد، آوردن تخت ملکه سبا، سوار شدن خود و اطرافیان بر باد و. . . را می توان به فیلم سینمایی تشبیه کرد و باطل نمود؟ !

ثانیـاً: این داسـتان ربطی به اعتقـادات اصولی مـذهب شیعه نـدارد؟ آیا کسـی گفته است که اعتقاد به کیفیت انتخاب مادر حضـرت حجت و چگونگی ولادت ایشان، واجب است و انکار آن، انکار حضـرت است؟ اگر مسلمانی، مرتد شود و دلیل کفر خود را برخی داسـتان های شـگفت انگیز درباره ولادت حضرت رسول (ص) در کتب مسـلمانان بدانـد، آیا عُـذرش پـذیرفتنی است؟ ! مگر انبوه روایات ضعیف درباره انبیا در کتاب های تفسیری و تاریخی ذکر نشده است؟ !

ص: ۲۲۵

حقیقت آن است که اینها بهانه ای برای توجیه اندیشه بیمار است.

ثالثاً: جریان مذکور در کتاب «غیبت» شیخ طوسی (رحمه الله) با این سند آمده است که جماعه عن ابی المفضل الشیبانی عن محمد بن بحر بن سهل الشیبانی از بشر بن سلیمان برده فروش که از اولاد ابوایوب انصاری و طرفدار امام هادی و امام عسکری (علیهماالسلام) و همسایه آن دو در سامراء است.

«ابوالمفضل شیبانی» همان «محمد بن عبدالله بن محمد بن عبیدالله» است که نجاشی و شیخ (رحمه الله) تضعیف او را از جماعتی از اصحاب نقل کرده اند. اما «محمدبن بحر بن سهل شیبانی» اگر «ابوالحسین شیبانی دهنی» باشد، که توثیق ندارد، بلکه «کشی» او را غالی دانسته است؛ هرچند شیخ (رحمه الله) وی را از متکلمان و عالم به اخبار و فقیه شمرده، ولی فرموده متهم به غلوّ است. (۱)اگر هم او نباشد که مجهول است. اما «بشربن سلیمان» مجهول است و گویا فقط در همین روایت از او یاد شده است. صاحب معجم الرجال می گوید: «در روایتی که صدوق از وی درباره مادر حضرت قائم (ع) دارد، امام عسکری (ع) به او فرموده است که شما مورد اعتماد ما هستید» . ولی در سند روایت عده ای افراد مجهول هستند، گذشته از آنکه روایت از خود اوست و وثاقت شخص را با روایت خود او نمی توان ثابت کرد. (۲)

شیخ صدوق (رحمه الله) نیز این روایت را در «اکمال الدین» به این سند آورده

است: «محمد بن علی بن محمد بن حاتم عن احمد بن عیسی الوشاء عن

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، صص ۱۲۲ و ۱۲۳.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۳۱۶.

ص: ۲۲۶

احمد بن طاهر القمی عن ابی الحسین محمد بن یحیی الشیبانی عن بشربن سلیمان النحاس» اما درباره محمد بن علی بن محمد بن حاتم، توثیقی نرسیده است و شیخ و نجاشی و دیگر رجال نیز درباره او سخنی نگفته اند. فقط صدوق (رحمه الله) چند حدیث از او دارد و او را «نوفلی» ملقب به «ابوبکر» معرفی کرده است و گفته که معروف به «کرمانی» است و در موردی نیز بر او «ترضّی» کرده است، یعنی گفته است «رضی الله عنه» . (۱)اما چهار نفر بعدی همگی مجهول و ناشناخته اند. در نتیجه، این داستان ضعیف است و در هیچ حکمی در خور استناد نیست.

بله، بازگو کردن این گونه اخبار مانعی ندارد؛ اخبار که با هیچ مسئله عقیدتی، اخلاقی و فقهی تنافی ندارد و احتمال صحت آن هم چندان دور از ذهن هم نیست اما نباید این جریان را از مسائل قطعی شیعه دانست.

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۲۴.

ص: ۲۲۷

۳۷ روایتی بسیار ضعیف و دستاویزی دیگر

اشاره

نویسنده در صفحه ۹۵ آورده است:

در روایت است که ما اوصیا در شکم مادر قرار نمی گیریم، بلکه در پهلوی مادران خود هستیم و از رحم مادر بیرون نمی آییم، بلکه از ران راست مادرانمان بیرون می آییم؛ چون ما نور خداییم که چرک و آلودگی به آن نمی رسد.

سپس نویسنده می گوید: «پیامبران از رحم مادرانشان متولد می شوند، ولی اوصیا چنین نیستند؛ چون پاک و منزه اند. کدام دین چنین سخنی را می پسندد.

پاسخ

روایت مذکور را علامه مجلسی (رحمه الله) (۱)نقل کرده است. وی در ابتدای روایت می گوید: «در برخی از نوشته های اصحاب، روایتی را به این صورت دیدم» . سپس در ادامه آورده است: «الحسین بن حمدان می گوید که یکی از مشایخ مورد اعتماد به من خبر داد از حکیمه دختر امام جواد (ع) . . .» . سپس جریان ولادت حضرت حجت (عج) را نقل می کند

۱- بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۲۶.

ص: ۲۲۸

تا آنجا که حکیمه خاتون می گوید: «من در نرجس دقت کردم؛ ولی اثری از بارداری ندیدم. این را به حضرت عسکری (ع) گفتم» و حضرت آن مضمون را فرمود.

اوّلاً: این روایت از نظر سند به شدت ضعیف است؛ زیرا علامه مجلسی (رحمه الله) نام کتاب و نویسنده اش را نقل نمی کند. بنابراین فهمیده می شود که از کتاب های شناخته شده نیست.

ثانیاً: در سند روایت ولادت حضرت حجت (عج) از حسین بن حمدان شروع شده است که معلوم نیست آیا صاحب کتاب مستقیماً از او روایت می کند یا با واسطه؟

ثالثاً: حسین بن حمدان ظاهراً همان «خصیبی» است که نجاشی درباره وی می گوید: «فاسد المذهب بود» . (۱)

رابعاً: راوی بعدی نیز - که حسین بن حمدان او را ثقه می داند - به علت معتبر نبودن حسین بن حمدان، معتبر نیست.

خامساً: این نکته تنها در این روایت دیده می شود، درحالی که صدوق در کمال الدین با دو سند و دو متن کوتاه و مفصل، جریان ولادت حضرت حجت (عج) را از زبان حکیمه خاتون نقل می کند و حتی در آن آمده است:

به حضرت عسکری گفتم: «من در نرجس اثر بارداری نمی بینم» . حضرت فرمود: «از نرجس است نه از دیگری» . من برخاستم و نرجس را بررسی کردم. هیچ اثر بارداری در او ندیدم. دوباره نزد حضرت عسکری رفتم و قضیه را گفتم. حضرت تبسم کرد و فرمود: «چون

۱- رجال نجاشی، رقم ۱۵۹.

ص: ۲۲۹

هنگام طلوع فجر شود، اثر بارداری برایت ظاهر می شود؛ زیرا مَثَل او مَثَل مادر موسی است که اثر بارداری او ظاهر نشد و هیچ کس تا هنگام ولادت نفهمید؛ زیرا فرعون، شکم زن های باردار را پاره می کرد تا موسی را پیدا کند و این [نوزاد] مثل موسی (ع) است. . .». (۱)

می بینیم که در این روایت سخن از مخفی بودن بارداری است نه آنچه در روایت حسین بن حمدان آمده بود. شیخ (رحمه الله) در کتاب «الغیبه» جریان ولادت حضرت حجت (ع) را مفصل و به چند سند از حکیمه خاتون نقل کرده است؛ اما از آن مسئله خرافی خبری نیست و ما این مسئله را در هیچ روایت دیگری از روایات متعددی که علامه مجلسی (رحمه الله) (۲)در احوال ولادت و انعقاد نطفه آورده است، نیافتیم.

به نظر می رسد که روایت مذکور از تصحیفات برخی غالیان باشد؛ همچنان که بررسی کتاب حسین بن حمدان خصیبی، یعنی کتاب «الهدایه الکبری» نشان می دهد که بیشتر رویدادهایی که در آن نقل شده دارای اصل است. ولی با تصرف های بسیار نادر و تحریف کننده همراه است.

به هر حال، کسی به این روایت ضعیف ملتزم نیست و درصورت پذیرفتن آن، باید توجیه شود؛ مثل برخی روایات دیگر که در کتاب های فریقین آمده است. این گونه روایت ها تنها در کتاب هایی ذکر می شود که غرضشان جمع آوری روایات است تا از نظر محققان دور نماند. در نتیجه این گونه روایات نمی تواند سبب اعتراض به حقیقتی روشن و بزرگ،

همچون ولادت صاحب الزمان (عج) قرار گیرد.

۱- ر. ک: بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۱.
۲- بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۳۶.

ص: ۲۳۰

۳۸ عجایب ولادت حضرت حجت و انکار بی دلیل

اشاره

نویسنده در صفحه ۵۹ آورده است که روایات در مورد ولادت صاحب الزمان می گویند:

وقتی سیّد (ع) به دنیا آمد، نور درخشانی از او خارج شد که تمام افق آسمان را دربرگرفت. پرندگان سفیدی از آسمان پایین می آمدند و بال های خود را بر سر و صورت و بدن او می کشیدند و آن گاه ابومحمد الحسن (ع) فریاد برآورد: «عمه! او را بیاور» وقتی او را آورد، وی را در آغوش گرفت و دید که همه کارهای او انجام شده [ختنه شده و نافش بریده] و پاکیزه است و بر بازوی راست او نوشته شده است: جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً (اسراء: ۸۱)

پاسخ

معلوم نیست کجای این جریان مورد اشکال و اعتراض نویسنده است؟ آیا او فکر کرده است که از ولادت امثال خودش سخن می گوید که با شنیدن وقایع ولادت امام معصوم تعجب می کند؟ بله، مشکل امثال نویسنده آن است که نگاه آنها به امام معصوم همانند نگاه به یک

رییس جمهور یا پادشاه یا افراد عادی است. بنابراین از فضایل و مناقب

ص: ۲۳۱

ائمه اطهار (علیهم السلام) تعجب می کننـد. البته برخی به سبب جهل یا حسادت به جای اعتراف و تعظیم در مقابل عظمت خاندان معصوم پیامبر (ص) به انکار و اعتراض روی آورده اند.

بسیاری از این گونه عجایب را محدثان، مفسران، سیره نویسان و مورخان درباره ولادت حضرت رسول (ص) نیز ذکر کرده اند.

ص: ۲۳۲

۳۹ امام زمان مجری و مبلّغ اسلام محمدی

اشاره

نویسنده در صفحه ۶۰ می گوید: «دینی که صاحب الزمان با آن فرمانروایی می کند دینی غیر از دین اسـلام است» . سپس از صدوق در «اعتقادات» نقل می کنـد: «مهـدی چون ظهور کنـد احکام ارث را منسوخ می کند» و برای تأیید کلام خود روایتی از امام صادق (ع) ذکر می کنـد که اگر قائم ما ظهور کنـد برادران روحی را وارث یکـدیگر قرار می دهـد و برادران تنی و نسبی از همدیگر ارث نمی برند.

نویسنده روایات دیگری را نیز ذکر می کند، از جمله: «حضرت مهدی هر که را به سن بیست سالگی برسد و در دین آگاهی نداشته باشد، به قتل می رساند» . (۱)همچنین در روایت است: «هرگاه قائم آل محمـد ظهور کند به حکم داود و سـلیمان حکم کند و برای اثبات مدعا، گواه نمی طلبد» . (۲)

امام باقر (ع) نیز فرمود: «حضرت قائم کار تازه ای می کند و کتاب و قضاوت تازه ای می آورد و گویا می بینم که میان رکن و مقام ابراهیم با مردم بر کتاب جدید بیعت می کند» . (۳)

۱- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۲.

۲- کافی، ج ۱، ص ۳۹۷.

۳- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۴.

ص: ۲۳۳

سپس نویسنده می افزاید که اماکن مقدس هم از دست صاحب الزمان در امان نخواهند بود؛ زیرا روایات به صراحت می گویند که امام قائم، مسجدالحرام و مسجد پیامبر (ص) را خراب می کند تا به صورت اصلی آنها برگرداند و کعبه را نیز به جای اصلی آن می برد و به صورت اصلی آن می سازد. (۱)

پاسخ

هیچ یک از پیروان اهل بیت (علیهم السلام) معتقد نیستند که حضرت مهدی (عج) به حکمی غیر از اسلام و یا کتابی غیر از قرآن حکم می کند؛ و این را هر کس که اطلاع کمی از عقاید امامیه داشته باشد، می داند. اما آنچه در روایت صدوق (رحمه الله) آمده است:

اولاً: روایت باید از نظر سند، قطعی باشد تا بتوان آن را پذیرفت؛ مثلاً روایت کشتن جوان بیست ساله ای که از دین آگاهی ندارد، در «اعلام الوری» بدون سند آمده است و مرحوم طبرسی نویسنده این کتاب گفته است که آن خبر قطعی و حجت نیست؛ همچنان که بر هم زدن ارث نیز که در برخی روایات آمده است، دارای سند قطعی نیست.

ثانیاً: این روایت، مخالف کتاب خداوند است و روایات اهل بیت (علیهم السلام) تصریح می کنند که حدیث مخالف کتاب خدا باطل است. هنر آن نیست که حدیثی را پیدا کنیم و آن را بهانه قرار دهیم، بلکه مهم آن است که

بدانیم آیا امامیه به این گونه امور معتقدند یا خیر؟ سخن صدوق (رحمه الله) نیز در

۱- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸.

ص: ۲۳۴

این مورد مستند به برخی روایات است که پذیرفتنی نیست و باید در فهم آن به اهل بیت (علیهم السلام) رجوع کرد.

شرایط ویژه دوران حضرت مهدی (ع)

باید توجه داشت که شرایط عصر ظهور حضرت مهدی (عج) با دیگر دوران ها فرق دارد و از این نظر به برنامه ریزی دیگری متفاوت با شرایط قبلی نیاز دارد. از طرفی امام معصوم (ع) افزون بر دانش گسترده الهی که در اختیار اوست، دارای اختیارات گسترده ای همانند اختیارات پیامبراکرم (ص) از جانب خداوند است. بنابراین باطن شریعت برای او، برخلاف مدعیان دروغین عرفان، آشکار است و چه بسا به کارهایی مأمور شود که به ظاهر سابقه نداشته است؛ ولی چون به فرمان خداست، صحیح است.

آیا به نظر شما اگر حضرت حجت (عج) از جانب خداوند مأمور شود مانند حضرت خضر (ع) کاری غیر عادی، مثل کشتن طفل بی گناه را انجام دهد، باید بدان اعتراض شود؟ چرا این احتمال را ندهیم که خداوند برخی احکام را بنا به مصالحی برای عصر حضور که شرایط آماده است، قرار داده باشد؛ همچنان که امروزه اجرای برخی از قوانین اساسی بعضی کشورها به سبب نبود شرایطش متروک مانده و به زمان مناسب آن واگذاز شده است.

در روایتی از حضرت صادق (ع) نقل شده است که حضرت علی (ع) فرمود:

من حق داشتم فراریان [جَمَل] و مجروحان را بکشم؛ ولی این کار

ص: ۲۳۵

را برای سرانجام یارانم رها کردم که اگر مجروح شدند کشته نشوند. ولی قائم حق دارد فراری و مجروح را بکشد. (۱)

مصلح جهانی و اصلاحات گسترده

اما قضاوت براساس علم و بدون درخواست شاهد، یک مسئله فقهی است که میان فقها مطرح است. بسیاری از فقها برای قاضی جایز می دانند که اگر واقعه ای را می داند، بدون شاهد و به علم خود قضاوت کند و حتی می تواند شاهد را مردود اعلام کند. بلکه اگر قاضی علم داشته باشد، باید به آن عمل کند، وگرنه قضاوت براساس شهادت شاهدی که برخلاف علم قاضی شهادت داده، خلاف واقع و ظلم خواهد بود. اینها در مورد قاضی متعارف است تا چه رسد به امام معصوم (ع) .

اما تخریب مسجدالحرام و مسجدالنبی که در روایت کلینی و شیخ طوسی آمده است، به این مضمون است که چون حضرت قائم قیام کند، مسجدالحرام و مسجدالنبی را به اصل خویش برمی گرداند. (۲)این روایت از نظر سند ضعیف است؛ زیرا روایت «کافی» مرسله و در سند روایت شیخ طوسی نیز «بطائنی» وجود دارد که از دشمنان امام رضا (ع) است.

ولی در عین حال، «اصلاحات» و نه تخریب این دو مسجد شریف، حقّ مصلح جهانی است. او که برای اصلاح جهان آمده است چگونه نتواند به فرمان الهی آن دو محل شریف را اصلاح گرداند؟ !

کدام دلیل و برهان گفته است که حجت خدا نمی تواند چنین

۱- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۳.

۲- کافی، ج ۴، ص ۵۴۳؛ الغیبه، ص ۲۸۲.

ص: ۲۳۶

اصلاحاتی را انجام دهد؟ ! مورخان، مثل سیوطی در «تاریخ الخلفاء» ، ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» (۱)و نیز محمد بن سعد در «طبقات» (۲)آورده انـد که [عمر] در سـال ۱۷ هجری برای توسعه مسجدالحرام، خـانه هـای افرادی را که از فروش خودداری کردند، بدون اجازه آنها خراب کرد و به مسجد ملحق کرد و پول آن را در بیت المال گذاشت تا اینکه بعداً آمدند و گرفتند. (۳)

اما اتهام بزرگ نویسنده که صاحب الزمان دینی می آورد که غیر از اسلام است و برای اثبات آن به تغییر در قانون ارث، قضاوت از روی علـم، کشـتن جـوانی که احکـام ندانـد و آوردن کتـاب جدیـد تمسـک کرده است، بسـیار عجیب است. گفـتیم که جز مسـئله قضـاوت، بقیه امور اصـلاً ثـابت نیست و اگر هم باشـد توجیه پـذیر است. مسـئله قضاوت هم اصـلاً ربطی به مخالفت با قانون اسـلام ندارد. اگر بنا باشد با این گونه امور، شخصـی را متهم به آوردن دین جدید کنند، خلیفه اول و دوم به سـبب انحراف بسیار از قوانین اسـلامی به آن سزاوارترند. انحراف هایی مثل: مخالفت با دستور پیامبر در امر خلافت، مخالفت در امر فدک، مخالفت با قانون ارث در مورد ارث حضـرت زهرا (علیهاالسـلام) ، کنار گـذاردن سـهم «ذوی القربی» در خمس، تعطیل کردن حـد خالـد بن ولید، تحریم متعه حـج و نساء، تغییر قانون طلاق، خواندن نماز نافله به جماعت، تغییر نماز میت، تغییر شـرایط ارث، جابه جا کردن مقام ابراهیم و دیگر موارد.

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۱۳.

۲- الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۰۴.

۳- ر. ک: اجتهاد در مقابل نص، عبدالحسین شرف الدین، ص ۲۸۸.

ص: ۲۳۷

حضرت مهدی (عج) و اجرای اسلام حقیقی

شگفتا که مهدی موعود، در قرآن و احادیث وصـی پیامبر، معرفی شده و ظاهرکننده دین اسـلام، عدالت گستر و امام بر خلق است و با این حال متهم به اعمالی برخلاف اسلام شود! در روایات اسـلامی، فراوان آمـده است که حضـرت مهدی (عج) اسـلام حقیقی را برقرار می کند. در روایتی، حضرت صادق (ع) فرمود:

چون قائم خروج کند به یهود و نصاری و همه کفّار در شـرق و غرب زمین، اسلام را عرضه می کند. هر که پذیرفت، او را به نماز و زکات و دیگر دستوراتی که مسلمان دارد، فرمان می دهد و هر که مسلمان نشد، گردن می زند. (۱)

در روایت امام باقر (ع) آمده است که حضـرت قائم با مردم سـخن می گوید درحالی که به «حجرالاسود» تکیه کرده است؛ از جمله می گوید: «هر که در مورد کتاب خدا با من بحث کند، من شایسته ترم به کتاب خداوند» . (۲)

آنچه مهم است، فهم کلمـاتی است که در روایـات آمـده است؛ گرچه بیشتر یـا شایـد همه آنهـا از نظر سـند ناتمام است. مقصود از کتـاب جدیـد، کتـابی مقابـل قرآن نیست، بلکه آوردن احکـام و قوانینی است که تـاکنون بر اثر عوامـل گوناگون، از جمله انحراف مسلمانان از مکتب حقیقی

اهل بیت (علیهم السـلام) ، ناشـناخته مانـده است و به همین سـبب برخی از مسـلمانان و علما با حضـرت مخالفت می کنند. امام (ع) بسیاری از این احکام را از

۱- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۴۰.

۲- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۵.

ص: ۲۳۸

قرآن استخراج می کند. ولی مردم آن را مقابل قرآن کتابی جدید می پندارند. در حالی که آنچه حضرت می آورد همان دین حقیقی است که پیامبر اکرم (ص) آورده است و همان قرآن است که خداوند نازل کرده است. اما این دین حقیقی چنان تغییر کرده است که تعالیم حضرت را کتاب، سنت و امر جدید می یابند.

مگر نبودند امثال «ابن خلدون» که مذهب اهل بیت (علیهم السلام) را انحرافی و بدعت معرفی کردند؟ ! مگر نیستند کسانی که اسلام محمدی (ص) را کفر می نامند و اسلام آمریکایی را اسلام می دانند؟ ! این گونه افراد حق دارند در زمان ظهور حضرت مهدی بگویند که این قرآن جدید است؛ زیرا حضرت قرآن را مخالف برداشت آنها معنا می کند.

آری، اسلام حقیقی چنان به غربت می افتد که مردم آن را به فراموشی می سپارند و اقامه اسلام حقیقی را، دین جدید می پندارند! امام صادق (ع) فرمود: «اسلام با غربت شروع شد و دوباره مثل اول غریب می شود. پس خوشا به حال غریبان» . راوی به حضرت عرض کرد: «برایم شرح دهید» . حضرت فرمود: «دعوت کننده ما، دعوت جدیدی می کند؛ همچنان که رسول الله (ص) دعوت کرد» . (۱)

یعنی مردم مسلمان، همانند زمان جاهلیت چنان از اسلام دور می شوند که دعوت امام زمان به اسلام همانند دعوت رسول الله (ص)

می شود، وگرنه کتاب جدیدی در کار نیست. حضرت رضا (ع) فرمود: «

مَنْ اَتی بَعْدَ الْقُرْآنِ بِکتابٍ فَدَمُهُ مُباح » (۲)؛ « هر که بعد از قرآن، کتاب

۱- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۶.

۲- عیون اخبار الرضا (ع) ، ج ۲، ص ۷۹.

ص: ۲۳۹

دیگری بیاورد، خونش حلال است » .

این احتمال نیز هست که مقصود از آن کتاب جدید کتابی باشد که امیرالمؤمنین (ع) با املای پیامبر (ص) نوشته است و در روایات فراوانی به نام «کتاب علی» آمده است. (۱)تمامی احکام در آن کتاب بیان شده است و چون برای مردم ناآشناست و حضرت حجت از روی آن، فروعات احکام را بیان و اجرا می کند، کتاب جدید شمرده شده است.

احتمال نیز دارد که مقصود از کتاب جدید، «قرآن امیرالمؤمنین (ع) » باشد که دارای توضیح، تأویل، شأن نزول، بیان ناسخ و منسوخ و خصوصیات تازه ای، مثل ترتیب نزول، قرائت صحیح و مانند اینهاست بدون آنکه از نظر متن قرآن با قرآن کنونی تفاوت داشته باشد.

اینها گذشته از بررسی صحت اسناد این روایات است؛ مثلاً این مضمون در بحارالانوار (۲)آمده است و در سند آن ابن بطائنی و پدر هستند که هر دو ملعون و ضعیف اند. روایت دیگر نیز از ارشاد مفید (رحمه الله) است که مرسل است. (۳)روایت دیگر نیز که از غیبت نعمانی است با این سند آمده است: «علی بن الحسین عن محمد العطار عن محمد بن الحسن عن محمد بن علی الکوفی عن البزنطی عن عاصم بن حمید الحناط عن ابی بصیر. . .» (۴)که محمد بن علی الکوفی مجهول است.

به هر حال، هر سه روایت، ضعیف است و شخصیت معروفی از

۱- ر. ک: بحارالانوار، ج ۲۶، صص ۳۳ - ۳۵.
۲- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۹۳.
۳- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۹.
۴- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۴.

ص: ۲۴۰

شیعیان را نمی شناسیم که به مضمون این روایات پای بند باشد. بنابراین با این روایات نمی توان چیزی را ثابت کرد تا چه رسد که آن را به شیعه نسبت داد. صرف وجود آن در کتب، هرگز دلیل اعتقاد به آن یا صحت آن نیست؛ همچنان که نزد هر عالمی که از روش محدثان - اعم از شیعه یا اهل سنت - خبر داشته باشد، واضح است، وگرنه احادیث بسیاری هستند که اهل سنت در کتب خود آورده اند، ولی به علت ضعف سند یا دلایل دیگر به آن ملتزم نیستند.

ص: ۲۴۱

۴۰

۴۰ علت قیام نکردن حضرت مهدی با وجود یاوران بسیار

اشاره

نویسنده در صفحه ۶۲ می گوید که مدعیان وجود صاحب الزمان می گویند: «تنها علتی که مانع ظهور او شده، ترس امام از کشته شدن است. وگرنه خود را پنهان نمی کرد و مثل پیامبران و ائمه (علیهم السلام) اذیت مردم را در راه خدا تحمل می کرد» . سپس می افزاید که مؤمنانِ به صاحب الزمان، غیبت او را با پنهان شدن پیامبر (ص) به مدت پنج سال در آغاز بعثت مقایسه می کنند تا آنکه خداوند دستور علنی کردن دعوت را داد. این قیاس به چند دلیل ناصحیح است:

الف) پیامبر (ص) از نظر مردم پنهان نشد، بلکه دعوت را پنهانی کرد؛

ب) خدیجه و علی (علیهماالسلام) و غیر از این دو همراه پیامبر (ص) بودند. اما مهدی به ادعای شما کسی همراه او نیست؛

ج) پیامبر (ص) بعد از مدتی ظاهر شد و در همان مدت پنهانی، افرادی را آماده کرد تا او را در امرِ دعوت یاری کنند. اما مهدی پنهان است و پیروانی ندارد، گرچه امامیه پیرو اویند. شیعه از همان روز غیبت، پیروان او بوده اند و اکنون به میلیون ها نفر می رسند. آیا چنین تعداد زیادی برای ایجاد امنیت و ظهور ایشان کافی نیست تا به همراه آنان جهاد نماید؟

ص: ۲۴۲

پاسخ

ترس از کشته شدن، یکی از عوامل غیبت حضرت حجت است. عوامل دیگری، مثل امتحان مردم، جداسازی افراد نیک از بد، رهایی از بیعت با طاغوتیان و امور دیگری که بر ما مخفی است نیز جزء دلایل غیبت حضرت است. پیامبر اکرم (ص) در مورد غیبت حضرت حجت فرمود: «ای جابر! این امر از امور الهی و سرّی از اسرار خداوند است که از بندگان پوشیده است. مبادا در آن شک کنی که کفر است» . (۱)

امام صادق (ع) در حدیثی به «عبدالله بن فضل هاشمی» فرمود:

حکمت غیبت او جز بعد از ظهور وی ظاهر نمی شود؛ همچنان که حکمت کارهای خضر (سوراخ کردن کشتی، کشتن پسر بچه و برپا داشتن دیوار) برای موسی (ع) روشن نگشت جز هنگام جدایی آن دو. ای پسر فضل! این کار از کارهای الهی و سرّی از اسرار الهی و غیبی از غیب های اوست و ما چون خداوند را به حکمت قبول کردیم، پذیرفتیم که همه افعال او حکیمانه است؛ هر چند علت آن بر ما معلوم نباشد. (۲)

بنابراین، این اعتراض که چرا نمی آید یا می باید مثل اجداد خود اذیت و آزار را تحمل کند، بی مورد است. اصولاً اگر خداوند با اعجاز، او را نگه دارد، با حکمت «آزمایش الهی» منافات دارد و اگر او را مثل

اجداد بزرگوارش شهید کند، با فلسفه امامت، ظهور و قیام ایشان منافات دارد.

۱- بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۷۳.

۲- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۹۲.

ص: ۲۴۳

اما در مسئله مقایسه غیبت امام زمان (عج) با پنهان شدن پیامبر اکرم (ص) بهتر بود نویسنده قبل از اعتراض، علت مقایسه را بیان می کرد؛ زیرا شیعه مدعی همانندی کامل غیبت امام زمان با غیبت پیامبر (ص) نیست، بلکه شیعه در پاسخ به این سؤال که چگونه می شود کسی امام و حجت خدا باشد، اما مردم به او دسترسی نداشته باشند، می گوید که عدم دسترسی مردم به امام، مانع امامت نیست؛ زیرا در میان انبیای گذشته، مثل ادریس، صالح، ابراهیم، موسی، شعیب، الیاس و دانیال هم غیبت سابقه داشته است که سال هایی از دسترس مردم دور بوده اند. حضرت رسول اکرم (ص) نیز پیامبر بود؛ ولی دعوت را جز برای خدیجه و حضرت علی (ع) آشکار نکرد. اگر دسترسی نداشتن مردم به امام، مانع باشد، باید دسترسی نداشتن به پیامبر (ص) هم مانع پیامبری ایشان می بود؛ زیرا در این جهت فرقی میان حضور پیامبر و نشناختن پیامبری وی با در دسترس نبودن او نیست؛ چون در هر حالت، مردم از وی استفاده نمی کردند. امروز نیز اگر بزرگ ترین پزشک جهان میان جمعی باشد، اما او را به پزشک بودن نشناسند با نبود او در آن جمع از نظر استفاده مردم یکسان است.

اگر مصلحت اقتضا می کند که نبوت پیامبر (ص) سه سال در میان مردم آشکار نشود می تواند این مصلحت، برای سالیان طولانی تری هم باشد. بنابراین، پنهان شدن از مردم با پنهان کردن دعوت، از لحاظ استفاده نکردن مردم فرقی ندارد. همراه بودن حضرت خدیجه و علی (علیهماالسلام) ربطی به این مسئله ندارد؛ زیرا سخن از عموم مردم است نه دو نفر. وگرنه همراه حضرت حجت (عج) نیز افرادی هستند، حتی بیش از دو نفر.

ص: ۲۴۴

در مقایسه دو امر، اشتراک در همه ویژگی ها لازم نیست، بلکه می بایست در نکته اصلی مشترک باشند. بنابراین مسئله آماده سازی پیامبر (ص) ربطی به مسئله ح-ضرت حجت نـدارد؛ زیرا این امر برمی گردد به حکمت کتمان نبوّت و لازم نیست حکمت اختفای حضـرت حجت نیز همان باشد که در نبی مکرم (ص) بود، بلکه برای پاسخ این شبهه که امام ناشناس چه فایده ای دارد همین مقدار کـافی است که بگوییم هر دو از مردم مخفی بودنـد؛ یعنی گرچه مردم هر دو را می بیننـد؛ امـا آنهـا را امـام یا پیامبر نمی داننـد تا از ایشان بهره منـد شونـد. حکمت غیبت پیامبر (ص) ممکن است با حکمت غیبت حضـرت حجت فرق داشـته باشد. افزون بر این، چرا نتوان گفت که حضرت حجت نیز برای آماده سازی مردم و جهان، در پشت پرده غیبت قرار دارد؟

از آنجا که این قیام مصالـح دیگری نیز دارد و ماهیت آن نیز جهانی است، نبایـد انتظار داشت که مـدت آن نیز مثل بعثت **۲۳** سال و دعوت مخفیانه اش سه سال باشـد. یک قیام جهانی، به زمان و مقدمات فراوانی نیاز دارد که به تدریج هموار می شود؛ از جمله بلوغ فکری و آمادگی روحی مردم جهان که به تدریج محقق می شود. از همین جا معلوم می شود که پرسـش نویسـنده درباره علت قیام نکردن حضرت با وجود میلیون ها پیرو، سخن نادرستی است؛ زیرا ظهور حضرت به آمادگی جهانی نیاز دارد که محقق نشده است.

نمونه کوچک آن، انقلاب اسـلامی ایران است که با وجود هزاران طرفدار قیام مسـلحانه، رهبر عظیم الشأن آن، دسـتور قیام مسلحانه را نداد؛

ص: ۲۴۵

زیرا می خواست، شرایط به گونه ای آماده شود که مردم و از جمله نیروهای مسلح بیدار شوند تا بتوانند با کمترین تلفات و خسارات، بزرگ ترین موفقیت را به دست آورد.

برای تحقق این آرمان (ظهور حضرت) گاهی باید سال ها منتظر ماند. خداوند متعال اراده کرده است تا حکمت ها و اسرار غیبت به تدریج محقق شود تا زمینه ظهور فراهم گردد.

ص: ۲۴۶

۴۱ علت ظاهر نشدن حضرت مهدی بر صفحه تلویزیون

اشاره

نویسنده در صفحه ۶۴ ضمن نقل محاوره ای می گوید که علت غیبت حضرت مهدی (عج) طبق روایات، ترس از قتل است. بنابراین چرا امروز بر صـفحات تلویزیون ظاهر نمی شود؟ ! یا دست کم با نوار ویـدیویی، صدا و تصویرش را پخش کنند تا ثابت شود که او شخصیتی خیالی نیست.

پاسخ

پیشـتر گفـتیم که از روایـات این گـونه اسـتفاده می شود که غیبت حضـرت حکمت هـای زیـادی دارد و برخی از آنهـا جز بـا ظهور حضـرت آشـکار نمی شود. یکی از حکمت هـا، نداشـتن امنیت جـانی است. در ضـمن، حکمت الهی بر حفظ حضـرت به گونه ای نیست که دیده شود، ولی صدمه نبیند.

اما اینکه چرا بر صفحه تلویزیون، ظاهر نمی شود؟

اولاًـ بعـد از آوردن دلیـل قـاطع بر وجود آن حضـرت، نیازی به وضوح بیشتر نیست؛ زیرا حکمت الهی بر این نیست که از هر راهی برای هدایت بشر استفاده کند، بلکه بشر نیز باید با بهره گیری از عقل خود مطالب را بررسی و انتخاب کند. وگرنه آیا بهتر نبود مثلاً برای آنکه مردم

ص: ۲۴۷

به خدا ایمان آورند، هر از گاهی، یکی از علمای اسـلام، معجزه ای می کرد تا همه به دین اسلام معتقد شوند. بهتر نبود که خداوند در زمان ما هم پیامبری می فرسـتاد تا با اعجاز واضـح، همه را قانع کنـد. اصـلاً بهتر نیست خودش را به صورتی بر همه منکران نشان دهـد تا همه ایمان آورنـد؟ ! زیرا اهل سـنت طبق روایاتشان معتقدنـد خداونـد دیده می شود و مردم خداوند را در آخرت می بینند. چرا خداوند برخی مردگان را زنده نمی کند تا باعث ایمان آوردن منکران شوند؟ ! چرا فرشته ها را مجسم نمی کند؟ ! و. . .

بنابراین سـنت الهی بر این نیست که راه حق با هر روشـی چنان واضح باشد که راه باطل، مجالی برای عرضه نداشـته باشد، بلکه باید هر دو راه باشند. ازاین رو خداوند، شیطان را آفرید و هوا و هوس را هم در درون افراد قرار داد تا معلوم شود چه کسی دنبال عقل و خداوند است و چه کسی به دنبال شیطان یا هوای نفس.

به این سـبب بود که پیامبر اکرم (ص) و ائمـۀ اطهار (علیهم السـلام) که مظهر قـدرت خداونـد بودنـد تقاضای اعجاز را جز در موارد معـدود، نمی پذیرفتنـد؛ زیرا شـیوع آن با حکمت و سـنت خداونـد تناسب نـدارد؛ همچنان که مسـتجاب نشـدن دعا از همه و در هر وضعیتی، چنین است.

برطرف نشدن شبهه با تصویر تلویزیونی

بر فرض که حضرت مهدی (عج) در صفحه تلویزیون و نوار ویدیویی دیده شد، آیا همه منکران باور می کنند؟ ! واقعاً اگر تلویزیون تصویر مردی را نشان دهد که مدعی امام زمان بودن است، شما که منکر

ص: ۲۴۸

حضرت هستید، باور می کنید؟ ! اگر باور کنید که خیلی ساده خواهید بود؛ زیرا امروزه از ساده ترین مسائل، تهیه یک نوار ویدیویی و پخش آن است. آیا نمی گویید شاید شخص دیگری باشد؟ ! اگر هم باور نمی کنید، ساخت و نمایش این نوار چه ارزشی خواهد داشت؟ آیا در صورت نمایش چنان شخصی، آتش اختلاف ها افروخته تر نمی شود و به دنبال آن تقاضاهای دیگری مبنی بر معجزه، وعده دیدار و. . . داده نمی شود؟ !

گذشته از آن، حضرت مهدی (عج) مثل رهبران مخفی دیگر نیست که نشان دادن تصویر او به اهداف ایشان صدمه نزند؛ زیرا حضرت مهدی (عج) در میان مردم حاضر می شود و آنها او را می بینند، همچنان که در روایات آمده است. ولی او را نمی شناسند. اگر بنا باشد حضرت را در نوار ویدیویی ببینند، حضور ایشان در اجتماع مردم با فلسفه غیبت ایشان تنافی خواهد داشت.

فضیلت ثابت قدم ها در دوران غیبت

عصر غیبت، عصر امتحان الهی است تا افراد ثابت قدم از دیگران جدا شوند. آنهایی که دین و معنویت برایشان اصل است از آنهایی که دینشان لقلقه زبان است، متمایز گردند. ازاین رو در روایات آمده است که ثابت قدم های آخرالزمان از همه برترند. همان ها که حجت خدا را نمی بینند، ولی ایمانی محکم تر از بینندگان دارند.

امام زین العابدین (ع) فرمود:

غیبت ولی الله، دوازدهمین وصی رسول الله (ص) و ائمه بعد از او طولانی می شود. ای اباخالد! (راوی حدیث) همانا اهل زمان غیبت

ص: ۲۴۹

او که معتقـد به امامت او و منتظر ظهور اوینـد از اهل هر زمان برترنـد؛ زیرا خداوند به آنها چنان عقل و فهم و معرفتی داده است که غیبت نزد آنها مثل مشاهده است. . . . (۱)

پیامبر اکرم (ص) فرمود:

یـا علی! بـدان که شـگفت انگیزترین ایمـان و عظیم ترین یقین را گروهی دارنـد که در آخرالزمان خواهنـد بود. آنها پیامبر را درک نکرده اند و حجت نیز از آنها پوشیده است و براساس سیاهی (نوشته) روی سفیدی (کاغذ) ایمان آورده اند. (۲)

حضرت کاظم (ع) فرمود:

خوشا به حال شـیعیان ما که در غیبت قائم ما به ریسـمان ما چنگ می زنند. بر دوستی ما و بیزاری از دشمنان ما ثابت قدمند. آنان از ماینـد و ما از آنان. آنان به امامت ما راضـی اند و ما به پیرو بودن آنان. پس خوشا به حال آنان و خوشا به حال آنان. به خدا سوگند که ایشان در روز قیامت در درجه ما با ما هستند. (۳)

۱- کمال الدین، ص ۳۱۹؛ ر. ک: بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۲.

۲- کمال الدین، ص ۲۸۸.

۳- کمال الدین، ص ۳۶۱.

ص: ۲۵۰

۴۲ پیرایش غلوّ موجود در مذهب شیعه

اشاره

نویسنده در صفحه ۶۵ به نام افرادی اشاره می کند که به پیرایش غلوّ موجود در مذهب شیعه پرداخته اند. نویسنده اعتراض می کند که چرا با مرجعیت برخی از اینان مخالفند؟

پاسخ

نویسنده گمان کرده است که شیعه باید هر اعتراضی را بپذیرد و هر عقیده ای که مخالف پیدا می کند، باطل می شود غافل از آنکه مکتب شیعه، مکتب حق و دارای آزادی علمی است و عقایـد خویش را بـا دلیـل در معرض اندیشـمندان قرار می دهـد. ولی این به معنای پذیرش سخن نادرست هر مدّعی نیست.

ص: ۲۵۱

۴۳ تهاجم به خانه امیرالمؤمنین (ع) و سکوت آن حضرت

اشاره

نویسنده در صفحه ۶۶ از برخی علمای معاصر شیعه نقل می کند که ایشان با ضرب و شتم و تعدی به [حضرت] زهرا [(علیهاالسلام)] و سقطکردن جنین ایشان، مخالفند. نویسنده می گوید که اگر کسی به زن شما حمله کند و بخواهد او را بزند، آیا در خانه می نشینی و می گویی: «لا ـ حول و لا ـ قوه إلا ـ بالله» یا به او حمله ور می شوی؟ ! آیا علی بن ابی طالب آن مردی که قهرمانان را مقهور می کرد، اجازه می دهد که به زهرا حمله کنند؟ ! کدام یک از شما چنین چیزی را برای خود می پسندد؟ !

همچنین می گوید که چرا زهرا در را باز می کند؟ اگر کسی در خانه شما را بزند، به ویژه اگر نیروهای امنیتی باشند که برای دستگیری آمده باشند، آیا انسان زن خودش را جلوی در می فرستد؟ ! آیا امام علی ترسو بوده و غیرت نداشته است؟ ! پیامبر به او سفارش کرده بود برای خلافت، جنگ و اختلاف به راه نیندازد، نه اینکه از زنش هم دفاع نکند.

پاسخ

مظلومیت حضرت زهرا (علیهاالسلام) در کلمات بزرگان

مسئله تعدّی به حضرت زهرا (علیهاالسلام) ، ضرب و جرح و سقط جنین ایشان، از مسائلی است که در روایات شیعه به خوبی و در روایات

ص: ۲۵۲

اهل سـنت نیز به صورت خلاصه بیان شده است و هرگز از اهل سـنت انتظار نقل جزئیات این امور نیست. ما در جواب فقط به اشاره می گوییم که آتش زدن درِ خانه حضرت، شکستن پهلوی ایشان بر اثر ضربه و شهادت جنین او به نام محسن، در انبوه گزارش های علما از صدر اسلام تاکنون آمده است و بسیاری از این امور را برخی از علمای اهل سنت نیز اشاره کرده اند.

در کتاب «سلیم بن قیس» (متوفای قرن اول) می خوانیم:

قنفـذ – لعنه الله – فـاطمه را وادار کرد که به پشت در پنـاه برد و او را به داخل رانـد. در نتیجه پهلوی زهرا (علیهاالسـلام) شـکست و فرزندش را سقط کرد و همواره بستری بود تا اینکه بر اثر همان ضربه به شهادت رسید. (۱)

کلینی (متوفای ۳۹۲ه. ق) به سـند صـحیح از امام کاظم (ع) روایت کرده است که حضـرت فاطمه (علیهاالسـلام) « صـدیقه شـهیده » است. (۲)همچنین طبرسی (رحمه الله) می گوید:

فـاطمه میان شوهرش و مهاجمان قرار گرفت. . . قنفـذ، زهرا (علیهاالسـلام) را وادار کرد که به لنگه در خانه اش پناه برد. آن گاه آن را به درون هُل داد و یکی از دنده های پهلوی زهرا (علیهاالسلام) شکست و فرزندش را سقط کرد. (۳)

مسعودی مورخ مشهور (متوفای ۳۴۶ه. ق) می نویسد: «به خانه

۱- کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۸.

۲- کافی، ج ۱، ص ۴۵۸.

۳- الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۱۲.

ص: ۲۵۳

علی (ع) هجوم بردنـد و در آن را آتش زدنـد و وی را بـا زور از خانه بیرون برده و سـرور زنان را با در فشار دادنـد، به گونه ای که محسن را سقط کرد» . (۱)

شیخ مفید (قدس سره) (متوفای ۴۱۳ه. ق) نیز می نویسد:

فلانی با لگد بر حضرت فاطمه زد و فرزندش را سقط کرد و آن گاه به حضرت سیلی زد و حضرت صادق (ع) فرمود: گویا می بینم گوشواره حضرت را که متلاشی شده است. (۲)

«نظّام» از علمای اهل سنت می گوید:

خلیفه دوم در روز بیعت بر شـکم فـاطمه زد، به گونه ای که محسن را سـقط کرد. او فریـاد می زد که خانه را با هر که در آن اسـت آتش زنید و در خانه کسی نبود، جز علی، فاطمه، حسن و حسین. (۳)

ذهبی و ابن حجر از علمای اهل سنت می گویند: «خلیفه دوم با لگد بر فاطمه زد به گونه ای که محسن را سقط کرد» . (۴)

هرچند صـلاح جامعه مسـلمانان نیست که در وضـعیت کنونی به این گونه مسائل دامن زده شود، ولی انکار حقایق و تحریف آن نیز کار نادرستی است که بایـد با آن مقابله شود. دانشـمندان شـیعه به ویژه در این اواخر، به اثبات این موضوع و پاسخ به شـبهات آن به طور مفصل پرداخته اند؛ از جمله: علامه معاصر «سید جعفر مرتضی عاملی» در کتاب

۱- اثباه الوصیه، مسعودی، ص ۱۴۳.

۲- الاختصاص، مفید، ص ۱۸۰.

۳- الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۸۴؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص.

۴- میزان الاعتدال، ذهبی، ج ۱، ص ۱۳۹؛ لسان المیزان، ابن حجر، ج ۱، ص ۲۶۸.

ص: ۲۵۴

«مأساه الزهراء (علیهاالسلام) » و «عبدالزهرا مهدی» در کتاب «الهجوم علی بیت فاطمه (علیهاالسلام) » .

علت سکوت امیرالمؤمنین (ع)

علت سکوت آن بود که ورود امیرالمؤمنین در آن درگیری، مدینه را به آشوب می کشاند و این آرزوی منافقان بود تا با ایجاد اغتشاش در آن اوضاع سخت که بسیاری در فکر نابود کردن اسلام بودند، به اهدافشان برسند. حضرت امیر (ع) خود می فرماید: «به خدا سوگند! اگر ترس از تفرقه مسلمانان، بازگشت کُفر و از بین رفتن دین نبود ما روش دیگری می داشتیم» . (۱)

نکته بسیار مهم آن است که این اقدام صدیقه طاهره بهترین عامل رسوایی آنان و باعث بطلان مکتب و توطئه شان گردید، به گونه ای که نهایت جنایت و سنگدلی و بی اعتقادی آنها را به پیامبر و خاندان ایشان و علاقه شدید آنها را به ریاست و دنیاطلبی می رساند. چرا این مسئله را یک تدبیر حکیمانه از جانب امیرالمؤمنین (ع) و صدیقه طاهره (علیهاالسلام) ندانیم که به فرمان خداوند انجام شده است تا صدیقه طاهره در راه دفاع از ولایت، مصدوم و سرانجام شهید شود، مخفیانه به خاک سپرده شده و قبر مطهرش نیز پنهان بماند تا این لکه ننگ برای همیشه آنها را رسوا کند؛ همچنان که آنها را رسوا کرده است و این در کتب اهل سنت به خوبی بیان شده است. شاید به همین سبب بود که سیدالشهدا (ع) با آنکه

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۰۷؛ الارشاد، ج ۱، ص ۲۴۵.

ص: ۲۵۵

از شهادت خویش آگاه بود، زنان و کودکان را همراه خود آورد و در جواب اعتراض «محمد بن حنفیه» فرمود: «خدا می خواهد اینها را اسیر ببیند» . (۱)

آیا جز این است که حکمت الهی در رسوا کردن ظالمان از طریق جنایات خودشان است؟ !

گذشته از همه این امور، آیا احتمال ندارد که صدیقه طاهره داوطلبانه این کار را کرده باشد؟ ! زیرا وقتی حضرت، اوضاع را نامناسب می داند و حضور امیرالمؤمنین (ع) را نه تنها غیر لازم، بلکه سبب تحریک دشمنان می بیند خود داوطلبانه به پشت در می آید تا شاید آنان با شنیدن صدای وی و احساس حضور وی در پشت در از هجوم منصرف شوند؛ زیرا او از طرفی، زن است و در اسلام و جاهلیت حمله به زنان شرم آور بوده و از طرفی دختر پیامبر (ص) است و مردم، بارها شاهد آن همه احترام رسول الله (ص) به وی بودند و اکنون نیز در عزای پدر به سر می برد. در نتیجه خود به پشت در آمد و فرمود: «آیا می خواهی خانه مرا آتش بزنی؟ ! چرا ما را در عزای پدرم رها نمی کنی؟ !» و ازاین رو بار اول، مهاجمان به جز قنفذ برگشتند. (۲)

انجام دادن این تدبیر حکیمانه از دو حالت خارج نبود: یا آنها برمی گشتند که باعث حفظ حریم خاندان پیامبر می شد یا برنمی گشتند و هجوم می بردند که سبب رسوایی آنها و عقیم ماندن اهدافشان می شد. آیا

۱- نفس المهموم، ص ۱۰۱.

۲- کتاب سلیم بن قیس، ص ۵۸۴.

ص: ۲۵۶

این تدبیر حکیمانه جای اعتراض دارد؟ !

بنابراین، پرسش اعتراض گونه نویسنده برخاسته از یک نگاه سطحی است. اگر پاسخ حضرت فاطمه در رسوا کردن مهاجمان به ظاهر دین دار تأثیر به سزایی دارد، چرا حضرتش اقدام نکند؟ ! مگر صدیقه طاهره نبود که در مسجد پیامبر (ص) با اعتراض بر ابوبکر در جمع مهاجر و انصار آن خطبه کوبنده را ایراد کرد؟ ! ولی از علی (ع) در آن موقعیت، چنین پاسخی سراغ نداریم. آری، اگر همسر کسی شرایطی دارد که می تواند در افشای منافقان از اقدام شوهرش مؤثرتر باشد، باید اقدام کند.

مقایسه حضرت امیر (ع) و صدیقه طاهره با افراد عادی شایستهٔ یک محقق هوشیار نیست! آن دو بزرگوار از عاقل ترین و هوشیارترین افراد روزگارانند و بزرگ ترین هدف شان حفظ دین اسلام از آسیب منافقان است؛ ولی در افراد معمولی مسائل عاطفی و احساسی، آنها را به هیجان می آورد و از اهداف دور می کند.

از همین جا معلوم می شود که مسئله، مسئله غیرت یا شجاعت نیست، بلکه مسئله وظیفه و عقل است که هر مؤمن حکیمی باید در شرایط سخت به دستور الهی پای بند باشد؛ هرچند مخالف خواسته های احساسی و عاطفی او باشد.

اینجا جای غیرت و شجاعت نیست؛ جای صبر و تحمل است تا خون بر شمشیر پیروز شود و دشمنان با جنایات خود، خویش را رسوا کنند.

سکوت امیرالمؤمنین (ع) در آن شرایط حساس که انسان های دیگر را

ص: ۲۵۷

به هیجان و اقدام شتاب زده وادار می کند، بزرگ ترین دلیل بر ایمان و شجاعت اوست. ازاین رو می فرمود: «پس صبر کردم درحالی که در گویا خار چشم و استخوان در گلوی من مانده بود و با دیدگان خود می نگریستم که میراث مرا به غارت می برند» . (۱)

از قرائن مشخص می شود که تهاجم، غیر منتظره بوده است و اهل خانه، احتمال این عمل ناجوانمردانه را نمی دادند؛ به همین سبب است که حتی فرصت پوشش کامل به حضرت فاطمه (علیهاالسلام) را ندادند (۲)و مهاجمان میان علی (ع) و شمشیر مانع شدند و عده زیادی بر سر او ریختند قبل از آنکه او شمشیر را بردارد. (۳)خود حضرت امیر (ع) فرمود: «به خدا قسم! اگر شمشیرم در دستم بود می دانستید که هرگز به این کار دست نمی یابید» . (۴)با این حال، حضرت امیر (ع) با همان دست خالی نیز به دفاع پرداخت و گریبان آن مرد را گرفت و بر زمین کوبید و خواست او را بکشد که به یاد وصیت پیامبر (ص) افتاد و فرمود: «سوگند به آنکه محمد (ص) را به پیامبری مبعوث کرد، اگر نبود تقدیر الهی و عهدی که پیامبر با من نموده است، می دانستی که تو نمی توانی به خانه من داخل شوی» . (۵)

این وصیت پیامبر (ص) همان است که معترض [نویسنده کتاب] نیز به

۱- نهج البلاغه، خطبه سوم.

۲- کتاب سلیم بن قیس، ص ۵۸۷.

۳- کتاب سلیم بن قیس، ص ۵۸۶.

۴- کتاب سلیم بن قیس، ص ۵۸۸.

۵- کتاب سلیم بن قیس، ص ۵۸۶.

ص: ۲۵۸

آن اقرار کرده است و گفته است: «برادر امیرالمؤمنین (رسول الله (ص)) او را ملزم کرده بود تا از زور و شمشیر در امر خلافت استفاده نکند» .

مأمور به صبر حتی در دفاع از حضرت فاطمه (علیهاالسلام)

اینکه نویسنده می گوید: «علی (ع) مأمور بود در مورد خلافت، جنگ به راه نیندازد، نه اینکه از همسرش دفاع نکند» صحیح نیست؛ زیرا در آن شرایط، دفاع از همسرش با جنگ تفاوتی نداشت؛ زیرا مهاجمان برای گرفتن بیعت آمده بودند و همسرش نیز مانع آنها شده بود و دفاع مسلحانه امیرالمؤمنین، خواه ناخواه جنگ را به راه می انداخت. در برخی روایات نیز تصریح شده است که حضرت امیر (ع) مکلف بود که حتی در دفاع از همسرش هم اقدام تندی نکند. این حدیث را مرحوم کلینی (قدس سره) روایت کرده است که خلاصه مضمون آن این است که امام صادق (ع) می فرماید:

جبرئیل امر وصیت را از جانب خداوند به صورت نوشته ای به همراه امنایی از ملائکه نازل کرد و گفت تا رسول الله (ص) اتاق را خلوت کند و جز علی و فاطمه کسی نماند. جبرئیل گفت: «خداوند به شما سلام می رساند و می گوید که این نوشته، عهد من است به تو که بر تو گواهم و ملائکه را هم گواه گرفته ام بر تو. . .» . در این هنگام بدن پیامبر (ص) لرزید. . . و نوشته را گرفت. جبرئیل به پیامبر (ص) گفت: «آن را به امیرالمؤمنین بده و برای او بخوان» . حضرت رسول (ص) حرف به حرف آن را خواند و فرمود: «یا علی! این عهد پروردگار به من و امانت اوست که رساندم و ادا کردم» .

ص: ۲۵۹

علی (ع) عرض کرد: «من نیز گواهم و گوش، چشم، گوشت و خونم برای شما گواهی می دهد» . جبرئیل گفت: «من نیز با شما دو نفر گواهم» . پیامبر (ص) فرمود: «یا علی! آیا وصیت مرا گرفتی و آگاه شدی و برای خداوند و من، ضمانت کردی که به مضمون آن عمل کنی» ؟ حضرت علی (ع) عرض کرد: «آری، پدر و مادرم به فدایت. تعهد دادم و بر خداوند است کمک به من و توفیق انجام دادن آن» . سپس پیامبر (ص) فرمود: «می خواهم شاهد بگیرم بر تو که حتماً به آن عمل می کنی» . حضرت علی (ع) عرض کرد: «قبول دارم» . پیامبر (ص) فرمود: «جبرئیل و میکائیل الآن میان من و تو هستند. اینان حاضرند و همراه اینها ملائکه مقرب الهی هستند که آنها را بر تو گواه می گیرم» . حضرت علی (ع) عرض کرد: «باشد. گواهی دهند» .

سپس حضرت صادق (ع) فرمود که از جمله اموری که پیامبر (ص) به فرمان خداوند بر حضرت علی (ع) شرط کرد این بود:

دوستی کن با دوستان خدا و رسولش. دشمن باش با دشمنان خدا و رسولش و از آنها بیزار باش و برای از بین رفتن حق خودت، غصب خمس و هتک حرمتت صبر کن! حضرت امیر (ع) عرض کرد: «چشم یا رسول الله» ! سپس حضرت امیر (ع) افزود: «به خدایی که دانه را شکافت و مردم را آفرید، شنیدم که جبرئیل به پیامبر (ص) گفت که یا محمد! علی را آگاه کن که حرمتت هتک می شود و آن حرمت خدا و حرمت رسول خداست و صبر کن بر رنگین شدن محاسنت با خون تازه سَرَت» . حضرت امیر (ع) می فرماید:

ص: ۲۶۰

«چون [عمق] سخن را از جبرئیل امین فهمیدم به صورت بر زمین افتادم و گفتم: قبول کردم و راضی شدم، هر چند حرمتم هتک شود و سنت ها معطل ماند. . .» . (۱)

همان گونه که در این حدیث آمده است، حضرت علی (ع) مأمور بود برای حفظ اسلام، امتحان مردم و افشای منافقان به هر آنچه پیش آید صبر کند، حتی در مورد جنایات بر همسرش که حرمت خداست.

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۸۱؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۷۹.

ص: ۲۶۱

۴۴ جایگاه امامت در اسلام

اشاره

نویسنده در صفحه ۶۷ از قول یکی از عالمان معاصر شیعه نقل می کند که گفته است:

برای صحت اسلام یا پذیرفته شدن اعمال بندگان، اعتقاد به امامت شرط نیست، بلکه فقط نظریه ای است که بعضی از مسلمانان آن را قبول دارند. امامت از موارد اجتهادی و متغیرات است که می توان آن را ضعیف یا صحیح دانست.

پاسخ

برای تحقیق بیشتر مقاصد آن عالم شیعه باید به اصل کلمات ایشان مراجعه شود و با اعتماد بر نقل مذکور نمی توان نسبتی را به ایشان داد. به هر حال، در کلامی که از ایشان نقل شده دو نکته است:

الف) امامت شرط صحت اسلام نیست؛

ب) امامت شرط قبولی اعمال نیست.

امامت رکن اسلام حقیقی

اما اینکه امامت شرط صحت اسلام نیست؛ اگر مقصود از مسلمان، کسی است که دارای احکام خاصی در دنیاست، خواه در آخرت اهل

ص: ۲۶۲

نجات باشد یا نباشد، امامت شرط این اسلام نیست؛ زیرا براساس روایات هر کسی که شهادتین بگوید مسلمان است؛ هر چند در باطن معترف نباشد؛ همچون منافقان که در ظاهر مسلمانند؛ یعنی احکام یک فرد مسلمان در دنیا بر آنها مترتب است؛ مانند طهارت بدن او، جواز نکاح با او، وجوب غسل، کفن و دفن، احترام جان، مال و نوامیس او و. . . ، همچنان که رسول الله (ص) در زمان خویش حتی با منافقان نیز چنین تعامل داشت.

اما اگر مقصود از اسلام، اعتقاد به اموری باشد که اساس دین را تشکیل می دهند و بی اعتقادی به آنهابه سبب دشمنی یا تقصیر، انسان را جهنمی می کند، عقیده به امامت قطعاً جزء اسلام و رکن اساسی آن است که بدون آن توحید نیز سودمند نیست و از آن به «ایمان» تعبیر می شود و از ضروریات امامیه است؛ بنابراین منکران امامت اهل بیت (علیهم السلام) اهل نجات نخواهند بود مگر آنکه از مستضعفان باشند. انبوه روایات، بلکه آیه قرآن نیز بر آن دلالت دارد. خداوند می فرماید:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً (مائده: ۳)

امروز، دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین [جاودان] شما پذیرفتم.

از این آیه فهمیده می شود که خداوند بدون ولایت، دین اسلام را از کسی نمی پذیرد.

روایات بسیاری نیز بر آن دلالت دارد، از جمله روایت معروف و مورد قبول شیعه و اهل سنت است که پیامبر (ص) فرمود:

ص: ۲۶۳

مَنْ ماتَ وَ لا یَعْرِفُ اِمامَه ماتَ میتَةً جاهلیَّةً. (۱)

هر که بمیرد و امام خویش را نشناسد، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.

اعتقاد به امامت، شرط قبولی اعمال

اما اینکه پذیرش اعمال در درگاه الهی مشروط به اعتقاد به امامت است، این نیز در انبوه روایات اهل بیت (علیهم السلام) آمده است.

علامه مجلسی (رحمه الله) می فرماید:

بدان که امامیه اجماع دارند که صحت و قبولی اعمال، مشروط است به ایمان که از جمله آن اقرار به ولایت و امامت همه ائمه (علیهم السلام) است و روایات در این مورد، میان خاصه و عامه متواتر است (۲)؛ از جمله همان حدیث معروف که می فرماید: «هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلی مرده است» .

حضرت صادق (ع) فرمود:

هنگامی که بنده ای مقابل خداوند قرار گیرد نخستین پرسش، از نمازهای واجب، زکات واجب، روزه واجب، حج واجب و از ولایت ما اهل بیت است. اگر به ولایت ما معترف باشد و با ولایت مرده باشد، نماز، روزه، زکات و حج او قبول می شود. ولی اگر در مقابل خداوند جل جلاله به ولایت ما اقرار نکند، خداوند عزوجل

هیچ یک از کارهای او را نمی پذیرد. (۳)

۱- کافی، ج۲، ص ۱۹.
۲- بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۱۶۶.
۳- بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۱۶۷.

ص: ۲۶۴

حضرت سجاد (ع) از پیامبر اکرم (ص) روایت می کند که پیامبر فرمود:

سوگند به آن که جان محمد (ص) به دست اوست! اگر بنده ای روز قیامت، عمل هفتاد پیامبر را بیاورد، خداوند از او نخواهد پذیرفت تا آنکه خدا را با ولایت من و ولایت اهل من ملاقات کند» . (۱)

مردی به نام «میسر» می گوید:

[از کوفه] خدمت حضرت صادق (ع) آمدم و عرض کردم: «فدایت شوم، [در کوفه] همسایه ای دارم که از خواب برنمی خیزم مگر با صدای او؛ یا مشغول خواندن قرآن است که می خواند و می گرید یا دعا می کند. از حالات مخفی و آشکار او تحقیق کردم، گفتند از همه حرام ها اجتناب می کند» . حضرت فرمود: «آیا اعتقاد شما را دارد (شیعه هست) » ؟ عرض کردم: «خداوند داناتر است» . وقتی [به وطن رفتم] تحقیق کردم معلوم شد که شیعه نیست. سال بعد که نزد حضرت صادق (ع) آمدم و درباره همان مرد پرسیدم، حضرت مثل سال قبل فرمود: «آیا اعتقاد شما را دارد» ؟ عرض کردم: «نه» . فرمود: «ای میسّر! کدام مکان از همه مکان ها احترامش بیشتر است» ؟ عرض کردم: «خدا و رسول خدا و پسر رسول خدا داناترند» . فرمود: «میان رکن [کعبه] و مقام [حضرت ابراهیم (ع) در مسجدالحرام] گلستانی از گلستان های بهشت است و میان قبر [رسول الله (ص) در مدینه] و منبر [حضرت] گلستانی از گلستان های بهشت است. اگر خداوند به بنده ای چنان عمر طولانی دهد که هزار سال میان رکن و مقام و میان قبر و منبر، خدا را عبادت کند

۱- بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۱۷۲.

ص: ۲۶۵

سپس در بسترش مظلومانه سر بریده شود؛ همچنان که گوسفند فربه را ذبح می کنند، ولی خداوند عزوجل را بدون ولایت ما ملاقات کند، بر خداوند عزوجل حق است که او را با بینی در آتش افکند» . (۱)

اما آنچه در ذیل کلام آن عالم آمده است که امامت از امور اجتماعی و متغیرات است که می توان آن را ضعیف قرار داد یا صحیح شمرد، کلام مبهمی است؛ زیرا اگر مقصود آن است که امامت، شرط اسلام در احکام دنیوی نیست، کلام صحیحی است؛ همچنان که گذشت و اگر مقصود آن است که امامت شرط اسلام نجات بخش نیست یا ادله آن ضعیف است، کلام باطلی است. بله، امامت از مباحث نظری است، مثل مباحث توحید و نبوت. اما عنوان متغیر در آن نتیجه ای ندارد.

۱- بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۱۷۹.

ص: ۲۶۶

۴۵ پیامبر اکرم (ص) و علم غیب

اشاره

نویسنده در صفحه ۶۸ از قول آن عالم معاصر نقل می کند که آیه مبارکه ۵۰ سوره انعام به وضوح دلالت می کند که پیامبر علم غیب نداشته است. در این آیه خداوند می فرماید:

قُلْ لا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزائِنُ اللَّهِ وَ لا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ لَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما يُوحى إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمى وَ الْبَصِيرُ أَفَلا تَتَفَكَّرُونَ

بگو: من به شما نمی گویم گنجینه های الهی نزد من است و من [جز آنچه خدا به من بیاموزد] از غیب آگاه نیستم و به شما نمی گویم من فرشته ام. تنها از آنچه به من وحی می شود پیروی می کنم. بگو: آیا نابینا و بینا مساویند؟ پس چرا نمی اندیشید؟

بنابراین خداوند از پیامبر (ص) نخواسته است که راز دل مردم را بگوید یا از رخدادهای آینده آنها خبر دهد. برخلاف تصور بسیاری که پیامبر (ص) را به یک کاهن دانای به غیب تشبیه می کنند.

پاسخ

ما نیز چیزی جز مفاد آن آیه نمی گوییم. ما می گوییم پیامبر (ص) جز آنچه خدا در اختیارش قرار دهد چیزی ندارد. او فرشته نیست و فقط

ص: ۲۶۷

پیرو وحی است. سخن در این است که آیا خداوند هیچ یک از مسائل غیبی را به پیامبر یاد نداده است؟ ! اگر آیه می گوید پیامبر (ص) هیچ امری از امور غیب را نمی داند پس این همه آیات چیست که از کارهای مخفی منافقان پرده برمی دارد. آیا این آگاهی پیامبر از غیب نیست؟ ! خداوند می فرماید:

یَحْذَرُ الْمُنافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ سُورَهٌ تُنَبِّئُهُمْ بِما فِی قُلُوبِهِمْ. . . (التوبه: ۶۴)

منافقان از آن بیم دارند که سوره ای بر ضد آنان نازل گردد و به آنها از [اسرار] درون قلبشان خبر دهد. . .

صریح این آیه نیز می فرماید:

عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً * إِلَّا مَنِ ارْتَض-ی مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً (جن:۲۶و۲۷)

دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد، مگر پیامبرانی که [آنان را برگزیده و] از آنها راضی است و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار می دهد.

همچنین می فرماید:

(ما کانَ اللَّهُ لِیَذَرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلی ما أَنْتُمْ عَلَیْهِ حَتَّی یَمِیزَ الْخَبِیثَ مِنَ الطَّیِّبِ وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُطْلِعَکُمْ عَلَی الْغَیْبِ وَ لکِنَّ اللَّهَ یَجْتَبِی مِنْ رُسُلِهِ مَنْ یَشاءُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَکُمْ أَجْرٌ عَظِیمٌ) (آل عمران: ۱۷۹)

ممکن نبود که خداوند مؤمنان را به همین گونه که شما هستید

ص: ۲۶۸

واگذارد، مگر آنکه ناپاک را از پاک جدا سازد. و ممکن نبود که خداوند شما را از اسرار غیب، آگاه کند [تا مؤمنان و منافقان را از این راه بشناسید]؛ ولی خداوند از میان پیامبران خود هر کس را بخواهد برمی گزیند. [و برای رهبری مردم از غیب آگاهش می کند]. پس به خدا و پیامبران او ایمان بیاورید و اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید، پاداش بزرگی برای شماست.

آیا روایاتی که در کتاب های معتبر شیعه و اهل سنت از اخبار غیبی پیامبر (ص) آمده است، با این آیات منافات دارد؟ ! مگر آیه مبارکه نمی فرماید که پیامبر فقط تابع وحی است. اگر وحی بر تعلیم غیب باشد چرا پیامبر (ص) نداند؟ مگر رسول الله (ص) نفرمود که برخی از اصحاب من در قیامت می آیند و آنها را به طرف جهنم می برند و من می گویم: «خدایا! اینها اصحاب منند» . خطاب می رسد تو نمی دانی بعد از تو چه کردند؟ اینها بعد از تو مرتد شدند و به عقب بازگشتند. این حدیث در صحیح بخاری، صحیح مسلم و دیگر کتب با سندهای متعدد آمده است. آیا این علم غیب نیست؟

اگر بخواهیم اخبار غیبی پیامبر (ص) را از کتب اهل سنت ذکر کنیم، خود کتاب مفصلی می شود تا چه رسد به احادیث شیعه. آری، اگر کسی ادعا کند که پیامبر (ص) بدون وحی الهی علم غیب داشته است، این آیه آن ادعا را نفی می کند. ادعای ما این است که پیامبر (ص) به مقداری که خداوند به ایشان و خاندانش آگاهی داده است از علوم غیب آگاهند.

در مورد حضرت عیسی (ع) - که یکی از معجزات ایشان آگاهی از غیب بوده است- خداوند در قرآن از قول ایشان فرموده است:

ص: ۲۶۹

وَ أُنَبِّئُكُمْ بِما تَأْكُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فِی بُیُوتِكُمْ (آل عمران:۴۹)

وبه شما خبر می دهم از آنچه می خورید و آنچه را در خانه های خود ذخیره می کنید.

همچنین به نقل از اهل سنت «حذیفه بن یمان» می گوید: «به خدا سوگند! من داناترین مردم به فتنه هایی هستم که از این زمان تا روز قیامت رخ می دهد» . (۱)پس چگونه رسول خدا (ص) و اهل بیت (علیهم السلام) از این علوم بی بهره اند.

آنچه در ذیل کلام نویسنده آمده است که خداوند از پیامبر نخواسته است راز دل مردم را بگوید. . . ، مغالطه ای بیش نیست و کسی هم مدعی آن نیست و ربطی هم به علم غیب ندارد.

۱- صحیح مسلم، ج۸، ص۱۷۲.

ص: ۲۷۰

۴۶ کدام دلیل کدام فطرت؟ کدام اخلاق؟

اشاره

نویسنده در صفحه ۶۹ می گوید که برای آنچه تاکنون بیان شد و حقایق دیگری که فرصت ذکر آن نیست باید از حق پیروی می کردم. اندکی فکر کردم که اگر عقیده ای را بپذیرم که دلایل، فطرت و اخلاق آن را تأیید می کند چه ضرری می کنم و چه چیزی را از دست می دهم؟ ! آری، انتخاب کردم، و ضرری نکردم بلکه سود بردم! آری، صحابه را به دست آوردم و اهل بیت را هم از دست ندادم.

پاسخ

نمی دانم آنچه تاکنون ذکر شد چه ارتباطی با بطلان مذهب شیعه و صحت عقائد اهل سنت دارد. نویسنده یک بار به اعتراضات خود مراجعه کند تا ببیند کدام مسئله، دلیل بطلان مکتب شیعه است؟ ! اساس اختلاف مذهب شیعه و اهل سنت بر محور مسئله خلافت و عدل است و بقیه مسائل از امور فرعی است. آیا نذر برای غیر خدا، ناسزا به صحابه، ازدواج موقت، عزاداری سیدالشهدا (ع) ، لباس سیاه پوشیدن، ناآگاهی بسیاری از شیعیان در دوران معصوم (علیهم السلام) از نام ائمه دوازده گانه یا امام بعدی، وجود چند روایت ضعیف در اموری، مثل جریان یزدگرد یا

ص: ۲۷۱

خسرو مجوس یا کیفیت ولادت ائمه اطهار یا شبهه آوردن کتاب جدید یا حکم جدید ارث، برخی مخالفت های عالم معاصر در مسئله مظلومیت حضرت زهرا (علیهاالسلام) ، علم غیب و فرعی بودن مسئله امامت در نظر او دلیل بطلان مکتب شیعه است؟ ! شما چرا پیرو آن عالم معاصر - که به شدت از او دفاع می کنید - نشدید تا با حفظ مذهب تشیع خود، مسائل فرعی را تعدیل کنید؟ !

چرا به آن همه روایات که درباره خلافت حضرت امیر (ع) است توجه نمی کنید تا مسئله امامت را حل کنید که اساس دین است بعد به مباحث فرعی بپردازید؟ !

کدام دلایل، مذهب اهل سنت را اثبات کرد؟ ! چرا چیزی نگفته اید و فقط به حواشی پرداخته اید؟ ! کدام اخلاق، کدام فطرت و کدام صحابه؟

آیا تبرئه خالد بن ولید با وجود آن همه قتل و جنایت و زنای محصنه، مطابق فطرت است؟ ! آیا به دست آوردن او افتخار دارد؟ ! آیا به دست آوردن معاویه بن ابی سفیان که آن همه قتل و جنایت و فساد در اسلام به پا کرد، افتخار است؟ ! آیا دفاع از کسانی که به پیامبر (ص) جسارت کردند و او را به هذیان گفتن نسبت دادند، افتخار است؟ ! آیا دفاع از کسانی که به خاندان وحی حمله کردند افتخار است؟ آیا دفاع از امثال ابوسفیان، حکم، مروان، عمرو بن عاص و بسر بن ارطاه که از منافقان و جنایتکاران بودند، افتخار و مطابق عقل و فطرت است؟ !

آیا دفاع از آنها که مورد لعن پیامبر قرار گرفتند، پیامبر را اذیت کردند، برای ترور رسول الله (ص) در تبوک اقدام کردند و آنهایی که پیامبر (ص) خبر

ص: ۲۷۲

از ارتـداد و جهنمی شدن شان را داده است، مطابق عقل و فطرت است؟ ! آیا اعتقاد به جبر، تبرئه جنایتکاران و گنه کاران و منسوب کردن ظلم و جهـل به خداونـد، آن گونه که مـذهب اشـعری می گویـد، مطابق دلیل و فطرت است؟ آیا دفاع از مـذهب ابن تیمیه و وهابیـان که مسـلمانان را تکفیر می کننـد و خون و مال و نوامیس آنها را حلال می شـمارند و همت خود را در کشـتن آنها قرار می دهند و با کفر جهانی و صهیونیست علیه مسلمانان هماهنگ شده اند، افتخار است؟ !

آیا ملتزم شـدن به مـذهبی که بزرگان آن، از سویی یکـدیگر را تا حـد تکفیر مـذمت می کننـد و از سوی دیگر در مباحث کلامی، صحابه را عادل می پندارند هرچند شراب خورده و زنا کرده باشند مطابق فطرت و عقل است؟ !

اقرار به ولایت اهل بیت (علیهم السلام) ، شرط پذیرش توبه

خداونـد توبه کننـدگان را می پذیرد و امید است اگر نویسـنده در گفتار و نیّت خود صادق باشد، نه یک شخصـیت خیالی منافق، به زودی بـا دیـدن آن همه تنـاقض هـای فکری و عملی در مـذهب مجعول وهابیت، دوباره به آغوش اهل بیت (علیهم السـلام) ، یعنی اسلام برگردد. خداوند می فرماید:

وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدی (طه:۸۲)

و من هر که را توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد سپس هدایت شود، می آمرزم.

مناسب می دانم در مورد همین آیه که نویسنده مذکور نیز آن را بیان

ص: ۲۷۳

کرده است، روایتی را از حضرت باقر (ع) ذکر کنم که فرمود:

آیا نمی بینی چگونه خداوند شرط گذارد که توبه شخص هرچند با عمل صالح باشد برای او فایده ندارد تا اینکه هدایت شود. به خدا سوگند! اعمال او قبول نمی شود تا هدایت یابد.

راوی گوید که عرض کردم: «به سوی چه کسی هدایت شود» ؟ فرمود: «به سوی ما» .

در روایت دیگری نیز فرمود: «این هدایت، شناخت ائمه است، امامی بعد از امامی» . (۱)

۱- بحارالانوار، ج ۲۷، صص ۱۶۸، ۱۸۲، ۱۹۷ و ۱۹۸.

ص: ۲۷۴

۴۷ جریان «صلاح کاظمی»

اشاره

نویسنده در صفحه ۷۰ جریان فردی به نام صلاح کاظمی را مطرح می کند که وی دلهره مرگ داشته و اختلال روحی پیدا کرده است. در مسجد اهل سنت با شنیدن قرائت قرآن امام مسجد، احساس آرامش می کند و متوجه می شود که اهل سنت خیلی به قرآن نزدیک ترند و آن را معتبر می دانند، خدا و حرمات او را تعظیم می کنند و نماز را سر وقت با جماعت می خوانند و. . . . اما در سخنرانی های شیعه، اهل بیت را تعظیم می کنند، ولی به قرآن اعتنایی نمی شود. . . . سرانجام، صلاح کاظمی شیفته آن مسجد و تلاوت قرآن اهل سنت شد. دوستان شیعه او هر چه خواستند او را منصرف کنند قبول نکرد و با آنها مباحثه کرد تا اینکه سخن از تحریف قرآن به میان آمد و او گفت که شیعه به قرآن و علوم آن اهمیت نمی دهد و برای آنها ثابت کرد که آنان اصحاب را متهم می کنند که قرآن را تحریف کرده اند.

و در پاورقی صفحه ۷۳ به نقل حدیثی از علامه مجلسی (رحمه الله) می پردازد که علامه مجلسی (رحمه الله) می گوید:

این حدیث موثق و معتبر است و در بعضی نسخه ها به جای «هارون بن سالم» ، «هشام بن سالم» ذکر شده است. پس حدیث

ص: ۲۷۵

صحیح است و این حدیث و بسیاری دیگر از احادیث صحیح به صراحت می گویند که قرآن کم شده و تغییر یافته است.

پاسخ

در این فراز چند نکته به طور نامنظم ذکر شده است:

الف) احساس آرامش از قرائت امام جماعت اهل سنت

پاسخ این مسئله روشن است. هر فرد عرب خوش لحن اگر قرآن را به زیبایی تلاوت کند برای شنونده آرامش دهنده است. این خاصیت قرآن است و ربطی به اعتقاد خواننده ندارد. وگرنه بسیاری از خوارج نهروان از قاریان بزرگ بوده اند. حتی «حجاج بن یوسف ثقفی» ، آن جنایتکار کم نظیر تاریخ اسلام ، حافظ قرآن بوده است.

ب) توجه بیشتر اهل سنت به قرآن

این مسئله از نظر حفظ ظواهر دینی در مرحله تلاوت، حفظ، کتب تفسیر و برخی آداب خاص درست است. البته بیشتر در محافل دینی، حوزه ها و مساجد. بنابراین شایسته است پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) نیز به این مسئله بیشتر اهمیت دهند و همچنان که در عمل و عقیده از قرآن بهره می گیرند، در حفظ احترام ظاهری، یعنی در قرائت، حفظ و تفسیر نیز نهایت تلاش خود را به کار گیرند؛ اما نه مثل برخی از اهل سنت که روی زمین می خوابند و قرآن تلاوت می کنند و این را با احترام قرآن منافی نمی بینند؛ ولی گذاردن آن روی زمین یا با دست چپ گرفتن را منافی با احترام می دانند!

ص: ۲۷۶

گفتنی است که این مسئله ربطی به مکتب اهل بیت (علیهم السلام) ندارد تا بهانه ای برای انحراف از آن مکتب شود؛ زیرا انبوه روایات اهل بیت (علیهم السلام) همگی بر تلاوت، حفظ، احترام، تعلیم، تعلّم و تفسیر و مراجعه علمی و عملی و حتی استشفا به برخی از آیات تأکید کرده است؛ به گونه ای که اهل تحقیق می دانند که اهل بیت (علیهم السلام) در سخنان نورانی خود در تمام زمینه های احکام، اخلاق، عقاید، تاریخ و. . . بیشتر از کلام الهی استفاده و به آن تمسک کرده اند. اگر ضعفی هست در رفتار ماست نه در مکتب اهل بیت (علیهم السلام) . پس از نظر علمی وجهی ندارد کسی به علت کوتاهی کردن ما، از آن مکتب منحرف شود. وگرنه امروز باید بسیاری به سبب روی گردانی مسلمانان از تعالیم آزادی بخش اسلام و تن دادن به ذلت وابستگی به کفار و دولت های آنان، از اسلام برگردند.

شتاب شیعه در توجه به قرآن بعد از انقلاب اسلامی

بعد از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران، توجه شیعیان به قرآن بیشتر شده است. وجود جلسات تلاوت، حفظ و تفسیر قرآن در منازل، مساجد، مدارس همچنین گسترش مباحث قرآن در رسانه های عمومی، تشکیل رشته های قرآنی متعدد و تعلیم و پرورش ده ها هزار نفر قاری، حافظ، مفسّر و دانشمند متخصص در علوم قرآنی نشان از اهمیت فوق العاده جامعه شیعه به این نکته حیاتی دارد؛ همچنان که رهبر معظم انقلاب، «حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (دامت برکاته) » به آن تأکید کرده اند.

ولی متأسفانه اهل سنت هرگز نقیصه بزرگ خود را جبران نکرده اند و

ص: ۲۷۷

در «تمسک به عترت پیامبر اکرم (ص) » که بارها در حـدیث ثقلین و احادیث دیگر به آن تأکیـد شده است کوتاهی کرده اند، حتی بخاری صاحب «صـحیح» که معاصـر با حضـرت عسکری (ع) است و از ناصبی ها حدیث اخذ می کرده، حاضر نشده است از طریق ائمه اهل بیت (علیهم السلام) ، مثل امام صادق، امام کاظم، امام رضا، امام جواد، امام هادی و امام عسکری (علیهم السلام) حدیثی را هر چند با واسطه اخذ کند! به امید آنکه برادران اهل سنت نیز در رفع این نقیصه بزرگ، قدمی بردارند.

اما اینکه اهل سنت، خدا و حرمات او را تعظیم می کنند، باید این چنین باشد و همه مسلمانان، اعم از شیعه و اهل سنت چنین اند؛ ولی احترام خداونـد متعال فقط به نماز و قرآن نیست، بلکه عمل به تمام دستورات الهی، از جمله اجرای احکام الهی است. آیا آن همه اذیت و آزار زائران مسلمان در مکه مکرمه و مسجدالحرام و کنار قبر پیامبر (ص) که همه روزه شاهد آن هستیم، احترام خدا و تعظیم حرمت اوست؟ ! آیا کشتار زائران خانه خدا، احترام خداوند است؟ ! آیا آن وضع ناهنجار در مطبوعات و تلویزیون عربستان، احترام خدا و تعظیم حرمات اوست؟ !

اما نماز اوّل وقت نیز مسئله ای است که مسلمانان باید به آن پای بند باشند. تأکید اهل بیت (علیهم السلام) بر آن بوده و شیعه نیز به آن ملتزم است. ولی این مسئله معیار حق و باطل نیست. اگر التزام به شرکت در نماز در دو شهر مکه و مدینه وجود دارد - که گاهی نیز با اجبار صورت می گیرد - دلیل بر التزام همه اهل سنت در عربستان و دیگر کشورهای اسلامی نیست. اصولاً عادت کردن به نماز اول وقت، گرچه فضیلت بزرگی

ص: ۲۷۸

است، نباید ما را از دیگر واجبات بزرگ الهی، از جمله حکومت اسلامی و دفاع از اسلام و قوانین آن، غافل کند.

شیعه و تحریف قرآن

اما درباره اتهام تحریف قرآن به شیعه بایـد گفت که اگر مقصود این است که برخی از شـیعیان قائل به تحریفند، این چنین اعتقادی مخصوص شـیعه نیست؛ زیرا از اهل سـنت نیز کسانی به آن معتقد بوده اند و حتی اهل سـنت آن را به بزرگان صحابه نیز نسبت داده اند؛ مثلاً علامه طبرسی (قدس سره) می گوید: «حشویه از عامه به تحریف قرآن قائلند» . (۱)

گفتنی است مفهوم کلام بیشتر علمای اهل سنت که نسخ در تلاوت را جایز شـمرده انـد، وقوع تحریف است. اما اگر مقصود این است که مشـهور شـیعه قائـل به تحریفنـد، این افترایی بیش نیست. بزرگـان شـیعه همواره بر تحریف نشـدن قرآن تأکیـد کرده انـد و درباره آن کتاب های بسیاری نوشـته انـد؛ مثل «صـیانه القرآن من التحریف» و «البیان فی تفسـیر القرآن» نوشـته محقق خویی (قدس سره) ، «مجمع البیان» مرحوم طبرسی، «رساله اعتقادیه» شیخ صدوق، «الفصول المهمه» امام شرف الدین و. . .

شاهد این مسئله، کلام «ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری» (متوفای ۳۲۴ه. ق) رهبر مکتب اشعری است که می گوید:

شیعه امامیه دو دسـته انـد، دسـته اول: ظاهربینانی که در مسائل دینی دارای آرای عمیق نیسـتند. اینان قائل به تحریف در جهت نقص در کلمات بوده اند و دلیل آنها روایاتی است که نزد محققان طائفه،

۱- ر. ک: البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۰۱.

ص: ۲۷۹

فاقد اعتبار است. ولی همین دسته، نسبت زیادتی در قرآن را به کلی منکرند و می گویند: «هرگز در قرآن زیادتی رخ نداده است» . دسته دوم: محققان و صاحبان نظر و اجتهادنـد که زیادت و نقص را در قرآن منکرند و می گویند: «قرآن همچنان که بر پیامبر اکرم (ص) نـازل شـده است تـاکنون دست نخورده و از گزنـد تحریـف به طور مطلق در امـان بوده و هیـچ گونه تبـدیل و تغییری در آن حاصل نشده است» . (۱)

برخی دیگر از علمای اهل سـنت، همچون «شـیخ محمد محمد مدنی» و «محمد عبدالله درّاز» نسبت تحریف قرآن را به شیعه، ظالمانه دانسته اند. (۲)

روایات اهل سنت در تحریف قرآن

اگر مقصود از نسبت تحریف به شیعه، وجود روایاتی به این مضمون در کتب شیعه است، همچنان که از علامه مجلسی (رحمه الله) نقل گردیـد، بایـد دانست که وجود چنـد روایت برای منسوب کردن یک نظر به شـیعه کافی نیست، بلکه باید توجه کرد که علمای مـذهب در مورد آن چه نظری دارنـد. وگرنه در میان روایات اهل سـنت نیز روایات فراوانی یافت می شود که بر تحریف دلالت می کند؛ مثلاً سیوطی در «الاتقان» آورده است که عُمر «آیه الرجم» را آورد. ولی چون تنها بود، پذیرفته نشد و ننوشتند. (۳)

۱- مقالات الاسلامیین، ابوالحسن اشعری، ج ۱، صص ۱۱۹ و ۱۲۰.

۲- ر. ک: صیانه القرآن من التحریف، آیت الله معرفت، صص ۷۹ – ۸۱.

۳- الاتقان، سیوطی، ج ۱، ص ۱۰۱.

ص: ۲۸۰

همچنین عمر روی منبر ادعا کرد که آیه رجم و آیه

«ان لاـ ترغبوا عن آبائکم فانه کفر بکم. . .» از قرآن است! (۱)طبرانی نیز به سند موثّق از عمر روایت کرده است که قرآن مشتمل بر ۰۰۰/۰۲۷/۱ حرف است (۲)؛ درحالی که قرآن موجود به یک سوم آن هم نمی رسد و این یعنی ساقط شدن بیش از دو سوم قرآن. (۳)

ابن عمر می گفت:

برخی از شما می گوید که همه قرآن را گرفته ام. او چه می داند همه آن چقدر است. بسیاری از قرآن حذف شده است. می تواند بگوید که آنچه ظاهر است گرفته ام. (۴)

یا عایشه (ام المؤمنین) می گفت: «سوره احزاب در زمان پیامبر (ص) دویست آیه بود، ولی هنگامی که عثمان قرآن ها را نوشت، فقط به همین مقدار کنونی دسترسی داشتیم» . (۵)یعنی نزدیک به دو سوم سوره احزاب حذف شده است؛ زیرا سوره احزاب فعلی هفتاد و سه آیه است. از «ابی بن کعب» هم روایت کرده اند که سوره احزاب به اندازه بقره (۲۸۶ آیه) یا بیشتر از آن بوده است (۶)؛ یعنی نزدیک به سه چهارم آن حذف

شده است.

۱- صحیح البخاری، ج ۸، ص ۲۶؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۱؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۴۳؛ المسند، ج ۱، ص ۵۵؛ ر. ک: البیان، ص ۲۰۲.

۲- الاتقان، ج ۱، ص ۱۲۱.

۳- ر. ک: البیان، ص ۲۰۳.

۴- الاتقان، ج ۲، صص ۴۰ و ۴۱.

۵- الاتقان، ج ۲، صص ۴۰ و ۴۱.

۶- منتخب کنزالعمال هامش المسند، ج ۲، ص ۴۳؛ ر. ک: البیان، ص ۲۰۴

ص: ۲۸۱

در صحیح مسلم (۱)آمده است که ابوموسی اشعری به قاریان بصره می گفت:

ما سوره ای را می خواندیم که در مقدار و شدت، آن را شبیه سوره برائت می دانستیم و آن را فراموش کردم؛ ولی این آیه را یاد دارم: «لو کان لابن آدم وادیان من مال لابتغی وادیاً ثالثاً و لا یملأ جوف ابن آدم إلا التراب» و همچنین گفت که سوره دیگری را می خواندیم که شبیه یکی از مسبّحات بود و من فراموش کردم؛ ولی یک آیه آن را یاد دارم: «یا ایها الذین آمنوا. . .» . (۲)

عایشه می گفت:

آیه «رضاع الکبیر عشراً» ؛ «یعنی اگر مرد بزرگ از زنی ده مرتبه شیر بخورد مَحرم می شود» ، بر پیامبر (ص) نازل شده بود، آن آیه در ورقه ای بود که زیر تخت من قرار داشت. ولی در ایامی که پیامبر (ص) مریض گردید و من سرگرم پرستاری وی بودم، حیوان خانگی آن ورقه ای را که آیه در آن نوشته شده بود، خورد. (۳)

در روایت «صحیح مسلم» آمده است که عایشه می گفت:

در قرآن آیه ای به این صورت: «عشر رضعات معلومات یحرّمن»

وجود داشت؛ یعنی ده بار معیّن شیرخوردن محرمیّت می آورد. سپس با آیه «خمس معلومات» به پنج بار تقلیل یافت و آیه قبلی

۱- صحیح مسلم، ج۳، ص ۱۰۰.

۲- ر. ک: البیان، ص ۲۰۴.

۳- المسند، ج ۶، ص ۲۶۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۲۶؛ المعجم الاوسط، طبرانی، ج ۸، ص۱۲.

ص: ۲۸۲

منسوخ گردید و بعد از وفات پیامبر (ص) در قرآن آیه «خمس معلومات» بود و خوانده می شد. (۱)

ولی معلوم نیست آیه «خمس رضعات» چه سرنوشتی داشته که اکنون در قرآن نیست! شاید حیوان خانگی دیگری یا همان حیوان بد عادت، دوباره آن را خورده باشد!

ابن عباس – آن گونه که اهل سنت آورده اند – آیه «متعه» (نساء: ۲۴) را این گونه تلاوت می کرد:

«فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إلی أجل مسمّی فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» ؛ یعنی کلمه

«إلی أجل مسمّی» در قرآن بوده است با آنکه امروز نیست . (۲)

گفتنی است که ذکر کرده انـد «عبـدالله بن مسـعود» معتقـد بـود که دو سوره «معوّذتین» جزء قرآن نیست و آن را در قرآن خود قرار نمی داد. «ابن حجر» در «شرح بخاری» می گوید: «ثابت است که ابن مسعود معوّذتین را از قرآن نمی دانست و «احمد» و «ابن حبان» روایت کرده انـد که وی آن دو سوره را در قرآن خود نمی نوشت» سپس روایاتی را ذکر می کنـد که دلالت می کنـد بر اینکه ابن مسـعود «معوّذتین» را از قرآن هایی که داشت، پاک می کرد و می گفت: «پس سـخن کسی که می گوید: «این نسبت به ابن مسعود دروغ است» صحیح نیست و اشکال گرفتن در روایات صحیح بدون دلیل، پذیرفتنی نیست» . (۳)

۱- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۶۷؛ مؤطأ، مالک، ج ۲، ص ۶۰۸؛ ر. ک: نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج ۳، صص ۳۰۱ و ۳۰۲؛ البیان، ص ۲۰۴.

۲- الجامع لأحکام القرآن، ج ۵، ص ۱۳۰؛ المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۲، ص۳۰۵؛ المسند الکبری، ج ۷، ص ۲۰۵.

۳- ر. ک: اضواء علی السنه المحمدیه، ص ۲۵۳.

ص: ۲۸۳

«ابن نـدیم» در «فهرست» از «ابن سـیرین» نقـل می کنـد که ابن مسـعود «معوّذتین» و سوره «فاتحه الکتاب» را در قرآنش نمی نوشـت (۱)با اینکه شیعه هرگز چنین عقایدی در مورد قرآن ندارد و حضرت باقر (ع) تصریح می کند که «معوّذتین» جزء قرآن است. (۲)

عجیب آن است که اهل سـنت، این موارد را نسـخ تلاوت می داننـد نه تحریف و اسـقاط؛ یعنی درست است که در قرآن بوده، ولی تلاوت آن منسوخ شده است! در واقع این همان تحریف قرآن است؛ زیرا اگر این نسخ را پیامبر (ص) انجام داده است، دلیلش کدام آیه یـا روایت است با آنکه همه علما قبول دارنـد که نسـخ قرآن با خبر واحـد ثابت نمی شود. (۳)چگونه اینان مدعی نسـخند بدون آنکه دلیل قطعی برای آن داشته باشند. (۴)چگونه چنین سخنانی دارند؛ سخنانی همچون سخن ابن عمر درباره حذف شدن بسیاری از قرآن و حذف شدن بیشتر سوره احزاب در زمان نوشـتن آن به دست عثمان یا سـخن عایشه درباره آیه «خمس رضعات» که زمان پیامبر (ص) و بعد از وفات حضرت خوانده می شد یا سخن درباره ابن عباس که کلمه

«إلی أجـل مسـمّی» را همچنـان قرائت می کرده است و مهم تر از همه چگـونه عبـدالله بن مسـعود معتقـد بود که در قرآن کنونی دو سوره اضافه شده است؟ !

به هر حال، با وجود اعتقاد بیشتر اهل سنت به نسخ تلاوت، می توان

۱- ر. ك: قاموس الرجال، ج ۶، ص ۶۰۴.

۲- قاموس الرجال، ج ۶، ص ۶۰۴.

۳- الموافقات لابی اسحاق الشاطبی، ج ۳، ص ۱۰۶.

۴- ر. ك: البیان، ص ۲۰۶.

ص: ۲۸۴

گفت که بیشتر علمای اهل سنت به تحریف قرآن معتقدند؛ زیرا آنها به جواز نسخ تلاوت معتقدند که همان تحریف قرآن است؛ همچنان که آیت الله العظمی خویی (قدس سره) فرموده است. (۱)

با وجود این، آیا علمای شیعه متهم به اعتقاد تحریف قرآنند و اصحاب را متهم به تحریف می کنندیا این دانشمندان اهل سنتند که زیاد شدن دو سوره را به صحابی جلیل القدر «عبدالله بن مسعود» نسبت می دهند؟

تحریف نیافتن قرآن و مسئله ضروریات دین

از این گذشته، اگرچه تحریف قرآن امر باطلی است؛ اما اگر شخص یا اشخاصی، به سبب شبهه ای که برای آنها حاصل شده، به آن ملتزم شده اند، آیا این دلیل انحراف اصل مذهب آنهاست؟ آیا مسئله تحریف نیافتن قرآن از ضروریات دین است؟ ! ضروری دین، مثل وجوب نماز، روزه و حج و. . . است که منکر آن کافر نامیده می شود؟ هرگز چنین نیست. با وجود مخالفت های مسلمانان در این مسئله و روایات بسیاری از صحابه و غیر صحابه که دلالت بر مخالفت ایشان در برخی موارد جزئی دارد، چرا یک مسئله اجتهادی را تبدیل به یک مسئله ضروری کنیم و آن را محور شناخت یک مذهب قرار دهیم؟ !

شگفت آور، کلام «نووی» در «شرح مهذب» است که می گوید: «مسلمانان اجماع دارند که دو سوره معوّذتین و سوره فاتحه از قرآن

۱- البیان، ص ۲۰۶.

ص: ۲۸۵

است و هر که جزئی از آن را انکار کند کافر است و آنچه از ابن مسعود نقل شده باطل و ناصحیح است» . (۱)

شگفت انگیزتر آنکه «نووی» مخالف این اجماع را کافر می داند و بر این کفر نیز ادعای اجماع می کند! و گفتیم که ابن حجر تصریح کرده است که ابن مسعود معوّذتین از قرآن نمی دانسته است و روایات صحیح نیز بر آن دلالت دارد.

اصولاً چگونه ممکن است در غیر ضروریاتی که انکار آن انکار توحید و رسالت نیست، ادعای کفر نمود. مگر هر مخالف اجماعی، کافر است؟ ! آن هم اجماعی که ابن مسعود باآن مخالف است. آیا ابن مسعود کافر است؟ ! آیا اختلاف در اینکه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ جزء سوره است یا نه، موجب کُفر یکی از طرفین است؟

۱- ر. ک: اضواء علی السنه المحمدیه، ص ۲۵۳.

ص: ۲۸۶

۴۸ سنی شدن سبزی فروش ساده لوح منامه

اشاره

نویسنده در صفحه ۷۴ از سبزی فروشی در منامه می گوید که رفقای سنی او به وی گفتند: «شیعه به عایشه همسر رسول خدا (ص) طعنه می زند» . آن سبزی فروش گفت: «ما شیعیان عایشه را دوست نداریم و بر او لعنت می فرستیم. او ناصبی و از اهل دوزخ است» . در این هنگام یکی از دوستان سنی به او گفت که آیا نشنیده ای خداوند متعال می فرماید:

النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ (احزاب:۶)

پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان اولی و سزاوارتر است و همسران او مادران آنها [مؤمنان] محسوب می شوند.

در این هنگام آن مرد شیعه حیران شد و پرسید:

آیا این آیه در قرآن وجود دارد؟ من برای اولین بار آن را می شنوم. الآن دانستم که عایشه و همه همسران پیامبر، مادر من و مادر همه مؤمنانند.

پاسخ

شیعه و عایشه ام المؤمنین

ام المؤمنین بودن عایشه، دارای دو جنبه است که باید به هر دو جنبه آن توجه شود:

ص: ۲۸۷

الف) جنبه انتساب به پیامبر (ص) ؛

ب) جنبه شخصی.

از جهت انتساب به پیامبر (ص) بایـد احترام او که احترام پیامبر (ص) است، حفظ شود و بایـد از هرگونه سـخن و رفتاری که موجب بی حرمتی به حریم نبوی می گردد اجتناب کرد. ازاین رو امیرالمؤمنین (ع) بعـد از جنگ جمل با وی به تنـدی و بـدی رفتار نکرد و او را محترمانه به مـدینه برگردانـد. ما حتی برای زنان کافرنوح و لوط نیز چنین احترامی قائلیم؛ یعنی نباید با آنها به گونه ای برخورد شود که سبب هتک حرمت آن دو پیامبر الهی گردد.

اما از جهت شخصـی، باید مثل دیگر مسـلمانان مسئول رفتار خویش باشد. عنوان ام المؤمنین، یک عنوان حقوقی است که تنها برای ممنوعیت ازدواج با همسـران پیامبر (ص) بعـد از رحلت ایشان آمـده است. ازاین رو در آیه **۵۳** همـان سوره احزاب از ازدواج با زن هـای پیـامبر (ص) بعـد از رحلت حضـرت، نهی شـده است. اگر این عنوان را یـک عنوان اعتباری برای احترام هم بـدانیم - که بعید نیست - این عنوان مثل دیگر عناوین خواهد بود که هرگز برای شـخص، مصونیت نمی آورد. چگونه چنین نباشد با اینکه حتی مادر حقیقی مؤمنان اگر مرتکب خطایی شود، مسئول اعمال خویش است.

عایشه ام المؤمنین و اجتهاد در شورش

به نظر شـما اگر امّ المـؤمنین، مرتکب قتـل مردم، ناسـزاگویی و شـورش علیه برادر رسول الله (ص) یـا خلیفه سوم شود، آیـا مسـتحق مذمت نیست؟ !

آیا آیات لعن بر ظالمان و دروغگویان را باید تخصیص زد؟ ! ممکن است

ص: ۲۸۸

گفته شود که او یا معاویه یا افراد دیگر اجتهاد کرده اند، هر چند به خطا رفته اند. بنابراین مستحق مذمت نیستند.

اگر دایره اجتهاد این قدر گسترده است که حتی می تواند شخص را حتی از مذمت در مقابل قتل مردم، شورش و ناسزاگویی برادر رسول خدا (ص) و خلیفه زمان مصون دارد، چرا دیگران نتوانند در مذمت عایشه اجتهاد کنند؟ ! آیا مذمت وی در این گونه امور سخت تر از فتنه انگیزی در قتل عثمان، توطئه و شورش بر امام زمان و کُشتن ده ها هزار نفر است؟ ! آیا اجتهاد در کشف استحقاق مذمت عایشه، پیچیده تر از اجتهاد در حرمت شورش بر خلیفه است؟ ! چرا ما نتوانیم به اصحاب رسول الله (ص) اقتدا کنیم که با آنکه می دانستند عایشه، ام المؤمنین است، ولی او را برای کارهایش مذمت کردند.

عایشه ام المؤمنین و ام سلمه ام المؤمنین

مگر این ام المؤمنین (ام سلمه) همسر رسول خدا (ص) نیست که عایشه را در خروج و قیام علیه امیرالمؤمنین مذمت کرد؟ ! وی به عایشه گفت:

ای عایشه! پروردگارت تو را محدود ساخته است. از فرمان وی پا فراتر نگذار. خداوند به احترام پیامبر خود، میان تو و مردم حجاب و پرده ای افکنده است. با دریدن آن پرده، احترام رسول خدا را در هم مشکن. خداوند گوشه خانه را برای تو پسندیده است، آن را به بیابان گردی مبدّل منما. ای عایشه! رسول خدا تو را بهتر می شناخت. . . ای عایشه! اگر رسول خدا تو را در این مسیر ببیند در جواب وی چه می گویی؟ ! از خدا بترس و از پیامبر خدا حیا کن. . .

ص: ۲۸۹

ای عایشه! روشی که تو انتخاب کرده ای، آن چنان مخالف شئون انسانی و زننده است که اگر من به جای تو بودم و به من دستور داده می شد به بهشت بروم، حیا می کردم که در آنجا با رسول خدا (ص) ملاقات کنم. تو نیز شرم و حیا را از دست مده. . . .

و بنا به نقل برخی مورخان، ام سلمه این جمله را نیز در پایان اضافه کرد: «ای عایشه! اگر آنچه دراین باره از رسول خدا شنیدم برای تو بازگو کنم، مانند مار گزیده از ناراحتی به خود می پیچی و فریادت بلند می گردد!» . (۱)

عایشه ام المؤمنین و ام حبیبه ام المؤمنین

شدیدتر از آن، جریان «ام حبیبه» خواهر معاویه با عایشه است. وقتی که امّ المؤمنین عایشه از قتل برادرش محمد باخبر شد، به شدت گریست و معاویه و عمرو بن عاص را که عاملان این قتل بودند، در نماز نفرین می کرد. وقتی خبر قتل محمد و آتش زدن او، به ام حبیبه خواهر معاویه رسید، او گوسفندی را کباب کرد و نزد عایشه فرستاد و از این طریق کینه خود را از محمد بن ابی بکر برادر عایشه که متهم به قتل عثمان بود ابراز کرد. عایشه گفت: «خدا بکشد آن دختر زن بدکاره را، به خدا سوگند من هرگز گوشت بریان نمی خورم. . .» . (۲)

۱- بلاغات النساء، ابن طیفور، ص ۸؛ فائق (زمخشری) ، ص ۲۹؛ عقدالفرید، ج ۳، ص ۶۹؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص۷۹؛ ر. ک: نقش عایشه در تاریخ اسلام، سید مرتضی عسکری، ج ۲، ص۴۶.

۲- تذکرهالخواص، ص ۶۲؛ ر. ک: ام المؤمنین عایشه، محلاتی، ص۱۴۴؛ احادیث ام المؤمنین عایشه، مرتضی عسکری، ج ۱، ص ۳۵۰.

ص: ۲۹۰

عایشه ام المؤمنین و جاریه بن قدامه

«جاریه بن قدامه» به عایشه گفت:

گناه ریختن خون عثمان کمتر از این بود که بر این شتر نفرین شده سوار شوی و از خانه ات بیرون آمده، همچون مردان به میدان جنگ بروی. ای عایشه! تو در جامعه اسلامی احترام داشتی؛ اما با این عمل ارزش خود را بر باد دادی و عظمت خود را در هم شکستی. . . . (۱)

عایشه ام المؤمنین و علی بن ابی طالب (ع) خلیفه مسلمانان

حضرت علی (ع) فرمود:

و اما عایشه آن زن شتر سوار، به خدا سوگند او در این سفر هیچ کوه و دشتی را زیر پای نمی گذارد و هیچ قدمی در بیابان ها برنمی دارد، مگر اینکه معصیت خدا را می کند. . . . (۲)

عایشه ام المؤمنین و عثمان خلیفه مسلمانان

امّ المؤمنین عایشه کسی است که مردم را علیه عثمان شوراند و به او لقب «نعثل» داد که به معنای پیرخرفت و نادان است و می گفت: «

اُقْتُلُوا نَعْثَلًا فَقَدْ کَفَر » (۳)؛ «این پیر خرفت و نادان را بکشید که کافر شده است» .

۱- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۱۷۶.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۲.

۳- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۷۷؛ الفتوح، ابن اعثم، ج ۱، ص ۱۵۵؛ البدایه والنهایه، ج ۳، ص۸۷؛ شرح نهج البلاغه، ج۲، ص ۷۷؛ النهایه، ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۵۶؛ ر. ک: نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج ۲، ص ۲۵۸.

ص: ۲۹۱

همچنین در جلسه سخنرانی عثمان، وقتی عایشه به سختی بر او اعتراض کرد، عثمان این آیه را خواند (۱):

(ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كانَتا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبادِنا صالِحَيْنِ فَخانَتاهُما فَلَمْ يُغْنِيا عَنْهُما مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَ قِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ) (تحریم: ۱۰)

خداوند برای کسانی که کافر شده اند به همسر نوح و همسر لوط مثل زده است. آن دو تحت سرپرستی دو بنده صالح از بندگان ما بودند؛ ولی به آن دو خیانت کردند و ارتباط با این دو [پیامبر] سودی به حالشان نداشت و به آنها گفته شد همراه کسانی که وارد آتش می شوند، وارد شوید.

آری، عثمان این آیه از سوره تحریم را خواند که شأن نزول آن در مورد اذیت عایشه و حفصه نسبت به پیامبر (ص) بود. (۲)

کشتار وحشیانه مردم بصره به فرمان عایشه ام المؤمنین

آری، عایشه از عنوان «ام المؤمنین» بیشترین سوء استفاده را کرد و لشکری را بسیج نمود و ده ها هزار نفر از مؤمنان را به کشتن داد. وقتی «عثمان بن حنیف» فرماندار بصره را اسیر کردند و نزد او آوردند، به فرزند عثمان (خلیفه مقتول) دستور داد تا به انتقام پدرش، او را بکشد و

در توجیه این فرمان چنین گفت: «عثمان بن حنیف گرچه از کشندگان

۱- ر. ک: نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج ۲، ص ۲۵۸.

۲- صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۳۷؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۷۹؛ ر. ک: نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۹۱.

ص: ۲۹۲

عثمـان نیست، ولی از انصار است و انصار در قتل «عثمان بن عفان» شـرکت داشـته انـد. بنابراین، قتل انصار به قصاص از عثمان جایز است» . (۱)

افزون بر این، وقتی طلحه و زبیر با مکر و پیمان شـکنی بر بصـره و بیت المال آن دست یافتنـد، نگهبانان اسـیر را که تعدادشان هفتاد نفر بود، برای کسب تکلیف نزد عایشه بردنـد. عایشه به زبیر دسـتور داد تا سـر اینان را از تن جـدا کند. زبیر نیز با بی رحمی تمام به یاری فرزندش همه آنان را چون گوسـفند سر برید و بدن بی جان آنها را کنار هم قرار داد. سپس پنجاه نفر دیگر که به دفاع از بیت المـال پرداخته بودنـد در نوبت بعـد اسـیر کردنـد و آنهـا را نیز سـر بریدنـد و بـدن بی جـان آنهـا را کنـار آن هفتـاد نفر قرار دادنـد. «ابومخنف» می گوید: «بنابر نقل «صقعب بن زهیر» تعداد نگهبانان کشته شده در آن روز به چهارصد نفر رسید» . (۲)

اینها غیر از بیست هزار نفری بود که بعداً در جنگ جمل کشته شدند. آیا خون مسلمانان نزد عایشه و یاران او ارزش نداشت؟ !

«ابن عبدربه» در «عقدالفرید» می گوید:

پس از جنگ جمل، روزی بانویی به نام «امّ اَوفی» که صدها نفر از قبیله او در نبرد با لشـکر عایشه کشته شده بودند، نزد عایشه رفت و به وی گفت: «ای مادر مؤمنین! چه می گویی در مورد مادری که فرزنـد خردسال خود را به قتل برسانـد؟» عایشه گفت: «جهنم بر او

واجب می شود» . پرسید: «درباره مادری که بیست هزار نفر از

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۳۲۱.

۲- الجمل، ابومخنف، به روایت ابن ابی الحدید؛ ر. ك: نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج ۲، ص ۱۲۶.

ص: ۲۹۳

فرزندان بزرگسال خود را به خاک و خون بکشاند چه می گویی؟» عایشه فریاد زد: «این دشمن خدا را بیرون کنید» .

خطا و لغزش های ام المؤمنین عایشه به این مقدار تمام نمی شود. او کارنامه تاریکی از خطا دارد؛ مثل اذیت رسول الله (ص) و پرخاش به حضرت، دشمنی و کدورت شدید با ام المؤمنین خدیجه و حضرت فاطمه و حضرت امیرالمؤمنین (علیهم السلام) ، صدور فتواهای ناصواب و بیان احادیث باطل و. . . . (۱)

به هر حال، اگرچه ام المؤمنین عایشه دچار خطاهای فراوانی گشت که تأثیر سوء آن تا امروز در جامعه اسلامی مشاهده می شود و نخستین جنگ داخلی و رسمی میان مسلمانان را به راه انداخت، اما شیعه برای رعایت حرمت رسول الله (ص) از هرگونه اهانت به وی اجتناب می کند تا افزون بر حفظ احترام رسول الله (ص) بهانه به دست غرض ورزان نیفتد.

۱- ر. ک: نقش عایشه در تاریخ اسلام.

ص: ۲۹۴

۴۹ همسران پیامبر و آیه تخییر

اشاره

در صفحه ۷۵ در ادامه سخنانِ دوستان سنّی آن سبزی فروش آمده است که خداوند درباره همسران پیامبر (ص) می فرماید:

یـا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْواجِکَ إِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیاهَ الـدُّنْیا وَ زِینَتَها فَتَعالَیْنَ أُمَتِّعْکُنَّ وَ أُسَرِّحْکُنَّ سَراحاً جَمِیلًا * وَ إِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَهَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِناتِ مِنْکُنَّ أَجْراً عَظِیماً (احزاب: ۲۸ و ۲۹)

ای پیامبر! به همسـرانت بگو: اگر شـما زنـدگی دنیا و زرق و برق آن را می خواهیـد، بیاییـد با هدیه ای شـما را بهره مند ساخته و به نیکویی رها سازم. و اگر شـما خـدا و پیامبرش و سـرای آخرت را می خواهیـد، خداوند برای نیکوکاران شـما، پاداش عظیمی آماده ساخته است.

نویسنده می گوید که شیعه و سنی بر این اتفاق دارند که پیامبر (ص) هیچ کدام از زنان نُه گانه اش را طلاق نداد و این آیه به پیامبر (ص) می گویـد که اگر زنان او زینت دنیا را انتخاب می کنند، آنها را طلاق بدهد و اگر خدا و رسول او و جهان آخرت را انتخاب کردند، آنها را برای همسری خود نگاه دارد. آیا کافر و منافق زندگی آخرت را بر زندگی دنیا ترجیح می دهد؟ ! جواب را به عقلا واگذار می کنیم.

ص: ۲۹۵

پاسخ

شمول آیه مذکور

اولاً: در همین آیه، خداونـد متعال همه همسـرانی که نزد پیامبر (ص) می ماننـد را وعـده «اجر عظیم» نـداد، بلکه فرمود: لِلْمُحْسِنٰاتِ مِنْكُنَّ یعنی به نیکوکـاران شـما، نه آنهـایی که به راه خطـا رونـد. بنـابراین امثال امّ المؤمنین عایشه از آیه مـذکور خارج است. شاید علـت این قیـد آن است که کسـانی که خـدا و رسـول را انتخـاب می کننـد ممکن است بعـداً دچـار لغزش و فریب شـیطان شونـد و بخواهنـد از موقعیت خود سوءاسـتفاده کننـد. از نظر احتمـال نیز بعیـد نیست که برخی از بـانوان یـک شخصـیت بزرگ برای کسـب وجاهت و محبوبیت از مسائل مادی تا مدتی چشم پوشی کنند تا به اهداف خود برسند.

ثانیـاً: بهتر است ادامه آیـات را نیز بخوانیم تا آگاهی بیشتری از مقصود الهی و اسـتدلال آن افراد پیـدا کنیم. خداونـد در ادامه همان آیات قبلی می فرماید:

یا نِساءَ النَّبِیِّ مَنْ یَأْتِ مِنْكُنَّ بِفاحِشَهٍ مُبَیِّنَهٍ یُضاعَفْ لَهَا الْعَذابُ ضِعْفَیْنِ وَ كانَ ذلِكَ عَلَی اللَّهِ یَسِیراً. . . (احزاب: ۳۰ – ۳۳)

ای همسـران پیامبر! هر کس از شـما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود عذاب او دو چندان خواهد بود و این برای خدا آسان است. و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل صالح

انجام دهد، دو برابر به او پاداش خواهیم داد و روزی پرارزشی برای او آماده کرده ایم. ای همسران پیامبر! شما همچون یکی از

ص: ۲۹۶

زنان [عادی] نیستید اگر تقوا پیشه کنید. پس به گونه ای هوس انگیز سخن نگویید که بیمار دلان در شما طمع کنند و سخن شایسته بگویید و در خانه های خود بمانید و همچون دوران جاهلیت نخستین [در میان مردم] ظاهر نشوید و. . . .

می بینیم که در این آیات، همه وعده ها و تأکیدات به سوی تقوا، عمل صالح و اطاعت خداست و زنان پیامبر (ص) هرگز از خطا مصون نشده اند، بلکه در صورت انجام دادن گناه بزرگ، به دو چندان شدن مجازات نیز تهدید شده اند.

ام المؤمنین عایشه همان کسی است که آن خطای بزرگ، یعنی «خروج بر امیرالمؤمنین (ع) » ، همچنین مشارکت در قتل مسلمانان و دیگر اعمال نادرست را مرتکب شده است که خروج از خانه – که در همین آیات از آن نهی شده است- کوچک ترین آن است. چگونه ایشان داخل در مدح این آیات باشد، درحالی که سوره تحریم به مذمت ایشان پرداخته است؟ ! شاید به همین سبب بود که ام المؤمنین عایشه هنگام مرگ بسیار بی تابی می کرد. به او گفته شد: «آیا شما بی تابی می کنی با آنکه همسر رسول الله (ص) و ام المؤمنین و دختر ابوبکر صدیق هستی؟ !» وی گفت: «واقعه جمل در گلویم مانده است. ای کاش قبل از آن مرده یا فراموش شده بودم» . (۱)

بار دیگری نیز گفته بود:

به خدا سوگند دوست داشتم درختی بودم. به خدا سوگند دوست

۱- بلاغات النساء، ص ۸.

ص: ۲۹۷

داشتم پاره سنگی بودم. به خدا سوگند، دوست داشتم خداوند مرا خلق نکرده بود. (۱)

و هنگـام وفـات، بـا تأسف، چنین گفت: «من پس از رسول خـدا (ص) حوادثی به وجود آوردم. اکنون که از جهان رفتم مرا با سایر زنان پیامبر دفن کنید» . ذهبی از اهل سنت می گوید: «مقصودش نقش بزرگ وی در حادثه جنگ جمل است» . (۲)

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۳۶؛ ر. ك: نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج ۳، ص ۲۱۱.

۲- نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج ۳، ص ۲۱۱.

ص: ۲۹۸

۵۰ ازدواج پیامبر (ص) با عایشه

اشاره

نویسنده در صفحه ۷۶ آورده است که شیعه می گوید: «پیامبر (ص) از همه گناهان کوچک و بزرگ و از اشتباه و فراموشی معصوم است» . پس آیا ازدواج او با عایشه را اشتباه می دانند؟ در ادامه نیز می گوید که آن مرد سبزی فروش نزد برخی علمای شیعه رفت و در مورد آیه النَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ (احزاب: ۶) پرسید؛ ولی، برخی از آنان پاسخ مناسب ندادند و برخی اعتراف کردند که همسران پیامبر (ص) مادر مؤمنانند و خداوند آنها را تأیید کرده است.

سرانجام، آن سبزی فروش به حج رفت و چون بازگشت، سُنّی شد.

پاسخ

اولاً: این افتخار شیعه است که پیامبر اکرم (ص) را چنان پاک و مطهر می داند که از هر خطا و اشتباهی مصون است. گویا از کلام نویسنده برمی آید که اهل سنت، پیامبراکرم (ص) را معصوم نمی دانند. البته همین گونه نیز است؛ زیرا بسیاری از آنها فقط در جنبه تبلیغ احکام، پیامبر (ص) را معصوم می دانند نه در دیگر اقوال و افعال و برای همین است که اقوال و افعال فراوانی را به حضرت نسبت داده که به خطای آن

ص: ۲۹۹

اعتقاد داشته اند.

ولی ازدواج با عایشه مربوط به بحث گناه و خطا نیست، بلکه مربوط به شناخت پیامبر (ص) از عواقب امور است. با این حال، ما معتقدیم همه انبیا از خطا و گناه معصومند. بنابراین، همچنان که حضرت نوح و لوط (علیهماالسلام) با کسانی ازدواج کردند که ناصالح بودند، پیامبر اکرم (ص) نیز به همان دلیل این کار را کرد. آیا اهل سنت معتقدند که آن دو پیامبر الهی اشتباه کرده اند؟ !

امتحان، سنتی الهی

ثانیاً: دنیا محل امتحان است و امتحان از سنت های الهی است و خداوند هرگونه بخواهد مردم را امتحان می کند. یکی از راه های امتحان آن است که میان همسران پیامبر (ص) و نزدیکان آنها کسانی باشند، همچون معاویه و ابوسفیان که بهانه برای افراد بیمار دل شوند و راه حق و باطل هر دو جاذبه داشته باشد.

اگر بنا بود که راه حق و باطل کاملاً روشن و مشخص باشد که امتحانی صورت نمی گرفت. باید سامری باشد و گوساله او صدا کند تا مردم سست عنصر، بهانه پیدا کنند.

خداوند متعال درباره قرآن می فرماید:

مِنْهُ آیاتٌ مُحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ (آل عمران: ۷)

بخشی از آن، آیات محکم [صریح و روشن] است که اساس این کتاب است [و پیچیدگی آیات دیگر را برطرف می کند] و بخشی

ص: ۳۰۰

دیگر متشابه [و یا پیچده] است. اما آنها که در قلوبشان انحراف است، به دنبال آیات متشابه اند.

امت رسول الله (ص) نیز بایـد امتحـان شونـد و برای این امتحان، یکی از ابزارها همسـران پیامبرنـد؛ همان ها که نام ام المؤمنین برای آنها انتخاب شده است تا مشخص شود آیا مردم، به دنبال عقل و دین و دستورات آن حرکت می کنند که حکم به پیروی از امام بر حق، امیرالمؤمنین دارد یـا به دنبـال هوا و هوس و احساسـات و تعصب کور می رونـد و فریب عنوان همسـر پیـامبر بودن و عنوان ام المؤمنین یا صحابی بودن را می خورند.

افراد قبیله «ازد» در جنگ جمل مـدفوع شتر عایشه را جمع می کردنـد و با دست می شـکافتند و می بوییدنـد و می گفتند: «بنازیم بر مـدفوع شتر مادرمـان عـایشه که بوی مشـک از آن به مشام می رسـد! وه که چه بوی عطر جان فزایی از آن برمی خیزد!» . (۱)آری، باید عایشه با همین عنوان (ام المؤمنین) باشد که مردِ اَزْدی در جَمَل شعار دهد:

«یا اُمَّنا یا خَیْرَ امٍّ نَعْلَمُ» (۲)؛ «ای مادر ما، ای بهترین مادری که می شناسـیم» . آن دیگری از سـپاه عایشه، در آخرین رمق که مجروح افتاده بود شـعری به این مضـمون می خوانـد: «مادر ما عایشه، ما را به مرگ کشانیـد و ما از فرمان وی روگردان نبودیم. . .» . گفتنی است که راوی می گوید: «به او گفتم که حالا چه وقت شعر خواندن است، لا اله الّا الله بگو، شهادتین بگو» . گفت: «ای

۱- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۱۲؛ الکامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۹۷؛ ر. ک: نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج ۲، ص ۱۸۹.
۲- الکامل، ج ۳، ص ۹۸.

ص: ۳۰۱

پسر زن گندیده! چه می گویی؟ ! می خواهی هنگام مرگ، اظهار عجز کنم؟ ! سپس از من خواست تا شهادتین را به او تلقین کنم. نزدیکش رفتم. گفت: «نزدیک تر بیا» . نزدیک او که شدم ناگهان برجست و لاله گوشم را با دندان گرفت و از بیخ کند و گفت: «اگر پیش مادرت (عایشه ام المؤمنین) رفتی و از تو پرسید: «چه کسی تو را به این روز سیاه انداخت» بگو: «عمیر بن اهلب ضبی» ؛ همان که از عایشه، آن زن ریاست طلب گول خورد» . (۱)

این گونه بود که عایشه توانست در بصره «کعب بن سور» آن مرد سرشناس را که اعلام بی طرفی کرده و در خانه نشسته بود، به پشتیبانی خود بیاورد. عایشه وقتی با او سخن گفت و از پاسخ مثبت وی مأیوس گردید، به او گفت: «ای کعب! آیا من مادر تو نیستم که بر تو حق دارم؟ !» این سخن چنان طوفانی درون کعب ایجاد کرد که با عایشه هماهنگ شد و به دنبال او، قبیله ازد که مهم ترین قبیله بصره بود با او همراه شدند. (۲)

آری، عایشه بهترین فرصت برای مخالفان بود تا با آن سابقه و عنوان و کینه ای که با علی (ع) داشت، سبب انحراف مردم گردد.

گفتنی است که نوشته اند روزی عمرو بن عاص به عایشه گفت: «چقدر دوست داشتم که تو در جنگ جمل کشته می شدی!» عایشه گفت: «چرا ای بی پدر؟» عمرو گفت:

۱- الکامل، ج، ص؛ مروج الذهب، مسعودی؛ ر. ک: نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج۲، ص۱۹۳.

۲- ر. ک: نقش عایشه در تاریخ اسلام، ص ۲۵۳.

ص: ۳۰۲

[در این هنگـام] تو با اجل خود مرده بودی و به بهشت می رفتی. ما هم می توانستیم قتل تو را بزرگ ترین بهانه برای کوبیـدن جبهه علوی قرار دهیم. (۱)

انحراف سبزی فروش شیعه و هدایت عالم بزرگ اهل سنت

در پایان عرض می کنم که ادعای انحراف یک فرد عادی سبزی فروش از شیعه با وسوسه های برخی از مخالفان، بر هیچ مسئله ای دلالت نمی کنـد. مهم آن است که کسـی بتوانـد با علمای بزرگ مـذهبی به بحث بنشـیند و آنها را قانع کند. مهم آن است که عدّه زیادی از تحصیل کردگان اهل سنت، همچون «تیجانی» ، «صالح الوردانی» ، «احمد حسین یعقوب» و. . . راه اهل بیت را با تحقیق و بررسـی پذیرفتنـد یـا شخصـی، ماننـد علامـه کـبیر «شـیخ محمـد مرعی الأـمین انطـاکی» بعـد از عمری تحقیـق و گرفتـن مـدارک از اندیشـمندان الأزهر و حجاز و. . . با تأمل در ادله شـیعه امامیه و به ویژه کتاب «المراجعات» شیفته دلایل قاطع پیروان اهل بیت (علیهم السلام) می شود و به مذهب حق می گرود.

وی در کتابی که به همین سبب نگاشته است می گوید:

فردای آن روز کـه کتـاب را خوانـدم، آن را به برادرم علامـه یگـانه، شـیخ احمـد امین دادم. گفت: «این چیست؟» گفتم: «کتـابی از شیعه، از نویسنده شیعه» . سه بار گفت: «از من دورش کن که از

کتاب های ضلال است. من از شیعه و عقاید آنان خوشم نمی آید» .

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۴۱؛ المستدرک، ج ۴، ص ۱۲؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۸، ص۳۰۳؛ ر. ک: نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج ۳، ص ۲۴۸.

ص: ۳۰۳

گفتم: «بگیر و بخوان؛ ولی عمل نکن» ! گرفت و با دقت خواند و مثل من به حقانیت مذهب شیعه اعتراف کرد و شیعه شد.

و به دنبال آن، عده فراوانی از برادران اهل سنت، از سوریه، لبنان، ترکیه و جاهای دیگر شیعه شدند. (۱)

والحمدلله اولاً و آخراً

سوم جمادی ۱۴۲۹

شهادت حضرت زهرا (علیهاالسلام)

۱- لماذا اخترت مذهب الشیعه، محمد امین انطاکی، ص ۲۵.

ص: ۳۰۴

ص: ۳۰۵

کتابنامه

۱. الاتقان فی علوم القرآن، جلال الدین عبدالرحمان السیوطی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۷م.

۲. اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب، علی بن الحسین المسعودی، چاپ دوم، بیروت، دارالاضواء، ه. ق.

۳. اجتهاد در مقابل نص، عبدالحسین شرف الدین، ترجمه: علی دوانی، قم، جامعه مدرسین، ه. ش.

۴. الاحتجاج علی اهل اللجاج، ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، مشهد، نشر المرتضی، ه. ق.

۵. الاختصاص، ابوعبدالله محمد بن النعمان البغدادی (شیخ مفید) ، تصحیح: علی اکبر الغفاری، قم، منشورات جامعه المدرسین.

۶. اختیار معرفه الرجال، ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی، تصحیح: حسن المصطفوی، مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ه. ش.

۷. الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ابوعبدالله محمد بن النعمان البغدادی (شیخ مفید) ، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ه. ق.

ص: ۳۰۶

۸. الاستبصار ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی، بیروت، دارالتعارف، ۱۳۹۰ه. ق.

۹. اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ابوالحسن علی بن محمد بن الاثیر الجزری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ه. ق.

۱۰. الاصابه فی تمییز الصحابه، شهاب الدین احمد بن علی بن حجر العسقلانی، بیروت، دارالفکر العربی، بی تا.

۱۱. اضواء علی السنه المحمدیه، محمد ابو ریه، القاهر، دارالکتاب الاسلامی، بی تا.

۱۲. اعلام الهدایه، جمع من المؤلفین، قم، المجمع العالمی لاهل البیت (علیهم السلام) ، ۱۴۲۷ه. ق.

۱۳. الکافی، ابوجعفر محمد بن یعقوب الکلینی، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲ه. ق.

۱۴. المعجم الکبیر، سلیمان بن احمد الطبرانی، چاپ دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ه. ق.

۱۵. الامام الصادق و المذاهب الاربعه، اسد حیدر، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ه. ق.

۱۶. بحارالانوار الجامعه العلوم الائمه الاطهار، محمد باقر مجلسی، چاپ سوم، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ه. ق.

۱۷. بصائر الدرجات الکبری فی فضائل آل محمد (علیهم السلام) ، ابوجعفر محمد بن الحسن الصفار القمی، تهران، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۴ه. ق.

ص: ۳۰۷

۱۸. البیان فی تفسیر القرآن، سید ابوالقاسم الخویی، تهران، انوارالهدی، ۱۴۱۰ه. ق.

۱۹. تاج العروس من جواهر القاموس، محمد مرتضی الزبیدی، بیروت، دار مکتبه احیاء، بی تا.

۲۰. تاریخ الخلفاء، جلال الدین عبدالرحمان السیوطی، بیروت، دارالقلم، ۱۴۰۱ه. ق.

۲۱. تاریخ الطبری، ابوجعفر محمد بن جریر الطبری، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۷۹م.

۲۲. تذکره الخواص، شمس الدین ابوالمظفر بن جذری، بیروت، مؤسسه اهل البیت (علیهم السلام) ، ه. ق.

۲۳. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی و همکاران، تطهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷ه. ق.

۲۴. تنقیح المقال، عبدالله المامقانی.

۲۵. تهذیب التهذیب، شهاب الدین احمد بن علی بن حجر، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۴ه. ق.

۲۶. تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، جمال الدین یوسف المزی، بیروت، موسسه الرساله، ۱۴۰۶ه. ق.

۲۷. الدرالمنثور فی التفسیر المأثور، جلال الدین عبدالرحمان السیوطی، قم، مکتبه المرعشی النجفی، ه. ق.

۲۸. دلائل الامامه، ابوجعفر محمد بن جریر الطبری، مشهد، انتشارات آستان

قدس رضوی.

ص: ۳۰۸

۲۹. دلائل الصدق، محمد حسن المظفر، تهران، مکتبه النجاه، بی تا.

۳۰. سیر اعلام النبلاء، شمس الدین ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۲ه. ق.

۳۱. شرح عقائد النسفیه، سعدالدین تفتازانی، مصر، مکتبه الکلیات الازهریه.

۳۲. شرح نهج البلاغه، عز الدین عبدالحمید بن هبه الله بن ابی الحدید، مصر، داراحیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۸ه. ق.

۳۳. صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل البخاری، بیروت، دارالقلم، ۱۴۰۷ه. ق.

۳۴. صحیح مسلم شرح النووی، ابوالحسین مسلم بن الحجّاج النیشابوری، بیروت، دارالکتاب العربی، ه. ق.

۳۵. الصواعق المحرقه فی الرد علی اهل البدعه والزنادقه، شهاب الدین احمدبن علی بن حجر، مصر مکتبه القاهره، ۱۳۸۵ه. ق.

۳۶. طبقات، محمد بن سعد کاتب واقدی، چاپ دوم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ه. ق.

۳۷. عمده القاری، محمود بن احمد بدرالدین، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

۳۸. عوالم العلوم و المعارف و الاحوال، الشیخ عبدالله البحرانی، قم، مؤسسه الامام المهدی (ع) ، ه. ق.

۳۹. عیون اخبار الرضا، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه، تهران،

منشورات جهان، بی تا.

ص: ۳۰۹

۴۰. الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، عبدالحسین بن احمد الامینی، چاپ سوم، بیروت، دارالکتب العربی، ه. ق.

۴۱. الغیبه، ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی، تهران، مکتبه نینوی، ه. ق.

۴۲. الفصول المختاره من العیون و المحاسن، ابوعبدالله محمد بن النعمان البغدادی (شیخ مفید) ، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵ه. ق.

۴۳. الفصول المهمه فی تألیف الامه، السید عبدالحسین شرف الدین، قسم الإعلام الخارجی لمؤسسه البعثه، بی تا.

۴۴. قاموس الرجال، محمد تقی التستری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ه. ق.

۴۵. کتاب سلیم بن قیس، سلیم بن قیس هلالی، قم، انتشارات الهادی، ۱۴۱۵ه. ق.

۴۶. کامل الزیارات، ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه، النجف الاشرف، المطبعه المرتضویه، ۱۳۵۶ه. ق.

۴۷. الکامل فی التاریخ، ابوالحسن علی بن محمد بن الاثیر الجزری، بیروت، دارصادر، ۱۳۵۸ه. ق.

۴۸. کمال الدین و تمام النعمه، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه (شیخ صدوق) ، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۵ه. ق.

۴۹. لسان المیزان، شهاب الدین احمد بن علی بن حجر، بیروت، دارالفکر،

۱۴۰۷ه. ق.

ص: ۳۱۰

۵۰. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، علی بن ابی بکر الهیثمی، چاپ اول، بیروت، دارالفکر، ه. ق.

۵۱. المحلّی، ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم.

۵۲. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، میرزار حسین النوری، بیروت، موسسه آل البیت لاحیاء التراث، ۱۴۰۸ه. ق.

۵۳. المسند، احمد بن محمد بن حنبل، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.

۵۴. مطالب السئول فی مناقب آل الرسول، ابوسالم محمد بن طلحه کمال الدین النصیبی الشافعی، تهران، طبع حجری، ۱۳۸۷ه. ق.

۵۵. معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواه، سید ابوالقاسم الخویی، بیروت، دارالزهراء، ۱۴۰۲ه. ق.

۵۶. المغنی، ابو محمد عبدالله بن احمد بن محمد بن قدامه، القاهره، داراحیاء الکتب العربیه.

۵۷. مناقب آل ابی طالب (علیهم السلام) ، ابوجعفر محمد بن علی بن شهر آشوب، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵ه. ق.

۵۸. میزان الاعتدال فی نقد الرجال، شمس الدین ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، بیروت، دارالفکر، بی تا.

۵۹. نفس المهموم، شیخ عباس قمی، قم، مکتبه بصیرتی.

۶۰. نقش عایشه در تاریخ اسلام، سید مرتضی عسکری، تهران، انتشارات منیر، بی تا.

۶۱. نکاح المیسار، عرفان بن سلیم، بیروت، المکتبه العصریه.

ص: ۳۱۱

۶۲. نهج البلاغه، الشریف الرضی، جمع آوری: دکتر صبحی صالح، بیروت، دارالکتب اللبنانی، ۱۳۸۷ه. ق.

۶۳. وسائل الشیعه، ابومحمد الحسن بن علی الحرانی، تحقیق: علی اکبر الغفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۴ه. ق.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹